Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

Mohit

ہُما

हुमा

(تالیف)

میر محمد حجازی

मीर मो० हिजाजी

(مطیع الدولہ)

ला० रामनरायनलाल बु० से०

ناشر

لالہ رام نرائن لعل بکسیلر

الہ آباد

بار اول

قیمت عہ

30
وع

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

Vimal

Vimal. Kumar

Vimal. Awasthi

V/S

VKA

Vimal

VKAwasthi.

Vimal. Kumar Awasthi.

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

ہما

تالیف

میر محمد حجازی
(مطیع الدولہ)

مکتبہ سید بشارت حسین مرزاپوری

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

۱ـ خانهٔ هما

ماه اول زمستان و صبح زود است. مردی بلند قد و نازک اندام با قیافهٔ نجیب و مطبوع وارد بازار سمسارها شده پس از اندکی تردید در انتخاب بطرف یک دکاندار پیرمردی رفته پالتوش را از تن در آورده پرسید این را چند میخرید؟ دکاندار با نگاهی پر از ملامت گفت معلوم میشود شما از بی پولی و کسادی بازار خبر ندارید که اول دشت برای فروش آورده اید.

گفت چرا از بی پولی بی خبر نیستم، بهرصورت پالتو را میخواهم بفروشم آیا خواهید خرید؟

دکاندار دستها را در جیب کرده چند لحظه خود را مثل شاگردان مکتب بود عقب حرکت داده بتندی گفت: پنج تومان. و سر را برگرداند. حسن علی خان متعجب شد، بطور تفکر با خود می گفت این پالتو را من امسال ۱۵ تومان خریده ام چگونه پنج تومان بیشتر ارزش ندارد. ضمناً مشغول شد کتابها کاغذهائی را که در جیب آن بود بیرون بیاورد. دکاندار این تفکر را علامت بازار گرمی پنداشته گفت شش تومان هم می خرم. حسن علی خان متبسم شد زیرا یک تومان اضافه را انتظار نداشت.

همین که از بازار خارج شد سوز برف بدنش را مرتعش کرد یقه نیم تنه را بالا کرده آرنج ها را به پهلو فشار داده سر را پائین انداخت و به تندی راه

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

می رفت. پس از بیست دقیقه بکوچه حاجی محراب رسیده درب خانه نمره ۲۰ را یک بار آهسته کوبید. بزودی در باز شد مثل آن بود که گوشه انتظار این صدا را داشت. طلعت خانم بود. زنیست تقریباً به سن چهل اندکے تنومند و کوتاه قد، لباس قدیم در بر دارد مثل آن است که دیدار حسن علی خان روح تازه ای در وی دمیده باشد جبهه اش باز شده و لبهایش شگفته پس از سلام و احوال پرسی گفت بفرمائید بالا. بما قدرے کسالت دارد گویا سرما خورده است ضمناً به تعجب پرسید چرا درین سرما پالتو نه پوشیده اید؟

حسن علی خان بدون آنکه با این سوال جواب بدهد از دو پله بالا رفته وارد اطاق اطاقے است در کمال نظافت آراسته و مزین، صندلیهائے راحت و میزهائے کوتاه هر گوشه ای را محفلے مانوس ساخته، خامه دوزیهائے ظریف با نقشها و رنگهائے مختلف روئے مو بلها و بدیوار چشم را سیر باید. چندین دورنمائے کوچک و بزرگ به امضاء ها با قابهائے مکلل دیوارهائے اطاق را زینت میدهند کتابخانه وسیعے در داخل دیوار از پشت جامهائے شیشه نمایان است در نزدیکی آن میز تحریری است پوشیده از کتاب. پشت میز دخترے ایستاده بلند قامت و سفید پوست، صورتش کشیده، چشمهایش درشت، ابروانش نازک، گیسوانش انبوه از جلو شانه و بعقب سر بسته شده است.

همین که صدائے حسن علی خان را شنید از پشت میز بکنار آمده چند قدم جلو آمده دست حسن علی خان را بوسیده او صورتش را بوسید.

حسن علی خان گفت همارنگت پرنده گو یا سرما خورده ای. چرا اطاق را

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

بقدر کافی بینت گرم نه کرده اید ـ طلعت خانم جواب داد نه دغالی تمام شده ما همین بود که در بخاری ست ـ اما شما چرا در بین سرما لباس نه پوشیده اید؟ حسن علی خان کتاب را که در دست داشت روئے میز گذارده شش تومان اسکناس را از جیب در آورده پنج تومان به طلعت خانم داده گفت ماهیانه این ماه در روز دیر شده است اما همین چند روزه خواهم داد، عجالتاً حبیب را بفرستید ذغال بخرد که ممکن است سرما خوردگی یا منجر با نوشتی شود

هما با نگاه از این محبت اظهار امتنان کرده گفت شما هم رنگ تان پریده راستی چرا بے پالتو بیرون آمده اید؟

حسن علی خان گفت من سردم نیست ـ ضمناً کتابے را که روئے میز گذارده بود برداشته گفت این کتاب "یک طلاق" پول بورژه نویسندهٔ معروف فرانسوی است ـ حکایت ساده چند نفر آدم خوب است که دوچار مشکلات روحی شده اند از همان موضوعاتی است که همیشه فکر ترا مشغول دارد ـ یقین دارم خیلے مطبوع تو واقع خواهد شد ـ پس از آنکه خواندی ساعتهائے دراز می نشینیم و باهم قضایا را حل میکنیم اگر قضایائے دنیا قابل حل باشد.... بخصوص برائے نظر دقیق تو که نکات را بهزاران صورت می بیند.

هما کتاب را برداشته ورق زده گفت من می دانم اصرار زیاد یکه در فهمیدن مطالب می کنم شما را خسته میکند و ازین بابت خجلم، اما تقصیر با خود شما است که مرا این طور تربیت کرده اید، همیشه بمن میگفتید نه فهمیده نگذارم، حالا اگر من کند ذهن باشم چه باید کرد دستے دلم میخواهد مرا جدلی و بجوئی تصور نه کنید ـ

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

حسن علی خان تبسمی کرده گفت من هرگز ترا بجرم فرض نه کرده ام مخصوصاً از اینکه در فهم مطالب اصرار و دقت میکنی یک دنیا خوش وقتم ـ بالعکس اگر هرچه می شنیدی تعبداً قبول می کردی گذشته از اینکه امید واری که عالیه بهوش و قوه منطق تو دارم در این نبود از لذت مباحثه با تو محروم بودم یقین بدان از هشت سالگی تا کنون که من مواظب تحصیلات تو هستم یکدنیا چیز فهمیده ام ـ چون و چرا های ساده تو مرا وا داشت که بهزاران مشکل که بنظر خیلی آسان می آمد و هرگز در حقیقت آنها تفکر نه کرده بودم پی ببرم ...

هما با سر اظهار امتنان کرده مشغول بود از هر صفحه کتاب یکی دو سطر میخواند حسن علی خان برخاسته گفت حالا دیگر تا این کتاب را نخوانی حواست جمع نمی شود، من میروم سفارشم این است که اطاق را خوب گرم کنید ـ گمان دارم دو سه روزی هم بمدرسه نه روی بهتر است ـ

طلعت خانم سری بحسرت تکان داده گفت ماشاءالله هما هنوز بچه است معلوم نیست عقلش کی درست یابد با شاگردهایش بازی میکند، عرق خشک شده است ـ حسن علی خان گفت مگر شما نمی دانید که آدمهای بیگناه در تمام عمر جنبه بچگی را از دست نمی دهند ـ

طلعت خانم با نگاهی مضطرب پرسید: یعنی می فرمائید هما تمام عمرش بچه خواهد بود؟ حسن علی خان خندیده بطرف درب اطاق روان شد، گفت آسوده باشید عقل هما از عقل شما و من بیشتر است ـ

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

۲۔ خانۂ حسن علی خان

حسن علی خان عادتاً هر دو یا سه روز یک مرتبه برائے احوال پرسی خانوادۂ
محمد علی خان، دوست مرحوم خود می آمد۔ اینک چهار روز است از و خبرے
نیست ۔ طلعت خانم احتمال می دهد اتفاقے رخ داده باشد بخصوص که ماهیانۂ
ماه را هم نداده و لابد می داند که آن پنج تومان هم تمام شده است هما گفت
گمان دارم ناخوش شده باشد۔ آن روز وران سرما بے پالتو آمده بود
ماشاء الله خان عمو جانم باطمینان بنیه و صحت مزاجش ابداً مواظب خود
نیست ۔ اگر خدائے نکرده ناخوش شده باشد چه باید کرد۔ مادرش گفت،
برخیز چادرت را سرت کن برویم آنجا ۔ گرچه از دیدن روئے نحس زنش
بیزارم۔ اگر ناخوش باشد باید آنجا بمانیم۔ رقیه خانم علیل زیباکے با آن اخلاق
و عادات کثیف یقین بدان که یک قاشق آب بخلفش نمی ریزد ۔

یک ساعت به ظهر مادر و دختر وارد منزل حسن علی خان شدند خانه
ایست کوچک واقع در باغ جنت، فوق العاده نظیف معلوم است
که صاحب خانه از حیث وسایل مادی محدود ولے دارائے ذوق و شخصیت است۔
رقیه خانم زن حسن علی خان سی و هشت سال از سنش می گذارد، دو سال از
شوهرش بزرگتر است ۔ بواسطه استعمال تریاک لاغر و سیاه شده، صورتش
چنان بهم ریخته که از آثار وجاهت یا زشتی چیزے معلوم نیست ۔ در قسمت
شمالی حیاط روئے قالیچه در آفتاب نشسته ۔ طلعت خانم و هما سلام کردند

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

بدون آنکه جواب بدہد با لہجہ ای پُر از تلخی گفت برو ید بالا خان عمو جان را ببینید چه طور از تب می لرزد حشمتش کور شود پالتوش را به فقیر بخشیده و سرما خورده، ازین کارہای خنک خیلی دارد حالا نتیجه اش را بردو دیگر ازین غلط ها نکند۔

اطاق حسن علی خان دارائے یک میز بزرگ است پوشیده از کتاب و کاغذ و در اطراف آن چندین کتاب خانه دیواری انباشته از کتاب و هر جا که بین کتابخانه ها فاصله ایست نقشه ہائے جغرافی و صورت بزرگان نویسندگان به دیوار نصب شده ۔ ہر زمان کسالتے پیدا می کند تخت خوابش را باین اطاق می آورند که به کتابخانه دسترس داشته باشد۔

ہمین که چشمش بوارد ین افتاد با صدائے پُر از التماس گفت ماهیانه شما دیر شده از بخت بد من است ضمناً اشک روئے گونه ہایش جاری شد۔ ہما نزدیک شده دستش را گرفته بوسید و گفت خان عمو جان شما سلامت باشید باقی چه اہمیت دارد، چرا باید شما برائے ما غصه بخورید و شروع کرد به گریه حسن علی خان ضعف کرده بود و التفاتے بخارج نه داشت۔

ہما حاجی نوکر را صدا زده گفت برو زود دکتر ہمسایه را بیاور اگر طبیب دیگرے معالج بوده او را بیاور۔ حاجی سر را بزیر انداخته گفت ہنوز طبیب نیاورده ایم، من یکبار گفتم آقا اجازه نداد ند۔ تا آنکه دکتر بیاید ہما و مادرش بحالش مریض پرداخته بفاصله یک ربع طبیب آمد۔ پس از امتحانات اظهار داشت ذات الجنب است و موقع خطرناک شده۔ دستور پرستاری داده نسخه مطولے نوشت و عازم گردید۔ ہنوز از اطاق بیرون نه رفته بود

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

حسن علی خان آهسته گفت چرا طبیب آورده اید من که پول ندارم. دکتر شنید گفت آقا من برای احوال پرسی آمده بودم نه برای پول.

منظرهٔ هولناک زندگانی در یک لحظه قیافهٔ مهیب خود را به هما نشان داد. خانم عمو جان با آنهمه صحت مزاج و توانائی ناخوش و بیچاره افتاده. پول که تا بحال بوجود یا عدم آن هیچ وقت التفاتی نداشت، اینک اهمیت خود را تا این درجه مسلم می داند که حیات یک بچه و وجود عزیز و توانائی بسته باو است. شکل دنیا در نظرش یکباره عوض شد. نسخه را در دست گرفته نزد رقیه خانم رفت. پرسید آیا شما برای خریدن دوا پول دارید؟ مرض خطرناک است. چرا زودتر طبیب نیاورده اید. میخواستید بما اطلاع بدهید. رقیه خانم خنده‌ای پر از استهزا کرده گفت کاسه از آش گرمتر همان شما هائید! بگذار بمیرد آدم تنبل مردنش از زندگی بهتر است. چهار سال است خانه خوابیده برای من الف و لیلی میخواند دیگر یک شاهی پول نداریم...

۳- ایام مرض

وقتی طلعت خانم برای تهیه دوای او گوشواره و انگشتر خود را نزد همسایه‌ها گرو می گذاشت اشک خوشحالی از چشم هما جاری بود. مرض حسن علی خان سخت شد ناچار خانه خود را ترک کرده و به پرستاری او پرداختند.

حسن علی خان اغلب شبها بیدار می شد، این بود که هما همه شب را بر بالین او نشسته با او صحبت میداشت. وقتی مریض بخواب می رفت پشت میز نشسته

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

نوشته هائے او را ایجز اند و از ایرادات خود یادداشت بر میداشت چندین
جلد کتاب ہے را که حسن علی خان در علم اقتصاد نوشته بود و هیچ وقت طبعش به
اشاعه آں اقبال نه کرده بود خوانده بالاخره کتاب ضخیمی یافت که روئے آں
نوشته بود یادداشت. خوش وقت شده با خود گفت این کتاب باید خلاصه
در مطالعات و افکارش باشد، کلید رموز روحی و اساس فکری اوست، از مطالعه
آں در اعماق خیالاتش فرو رفته و طرز فکرش را خواهم یافت و بامید آں که
هزاران حقیقت در آں کشف خواهد کرد دستش برائے گشودن از شوق می لرزید
یک صفحه را باز کرد نوشته بود

صبح چهارشنبه ....

راستی از این کتاب خواندم خسته شده‌ام چه را اینهمه مرا یا برائے مطالعه
می شمارند اشتباه بزرگے شده، مطالعه کتب جز آنکه خیالات مارا مشوش کند
نتیجه‌ئے ندارد کتاب اثر اشخاص خودنما و مغرور است، که صفات و عقاید باطنی
خود را باکمال تردستی پنهان کرده بر خلاف باطن خود حرفهائے گفته اند که مورد
تحسین سایرین واقع شود X ۴.۹

[سبک تحریر، قوه فکر نویسنده را نشان می دهد نه روح او را، این چند Imp.
بازیگر هائے "تاتر" که هزار شیوه مختلف بخود گرفته و همه را بحالت طبیعی جلوه میدهند
دروغی می خندند و مصنوعی گریه میکنند. بعلاوه چه بخوانم که ضد آں اگر در همان
کتاب نباشد در کتاب دیگر اثبات نه شده باشد. آن حقیقت مسلم کجا است؟
هزاران فیلسوف هر یک گفته هائے فلاسفه دیگر را تجدید کرده و هزاران دلایل

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

برائے اثبات مدعائے خود بکار بردہ اند۔ وقتے در زندگانی آنہا دقت
می کنیم می بینیم این مشعل داران از ہمہ گمراہ تر و ناخوش تر بودہ اند۔ ژان
ژاک روسو حکیم معروف فرانسوی میگوید برائے خوش بختی دو اصل بیش
لازم نیست، سلامتی و اقل مایحتاج۔ ولے خودش غیر ازیں دو، ہزاران
احتیاج و ہوس داشتہ کہ از برنیامدن آنہا در بدترین رنجہا زیستہ و درگذشتہ
است۔ بالاخرہ اگر فیلسوف عاقل باشد کتاب نمی نویسد، نوشتن خودنمائی است
، خودنمائی دعوی و معارضہ بیچارہ فیلسوف سادہ لوح میخواہد بعد از وفاتش
بماند۔ بحال او کہ ہر ذرہ اش در جہانے پراگندہ است چہ حاصل خواہد داشت
این اثر در نظر چہ عدہ نفوس خواہد ماند؟ اگر یک کرور سال بماند با مقائیسہ
با دور فلک ناچیز نیست "تا روزے یک باد تند جائے آب و خشکی را تغییر
دادہ از بشر اثرے نہ ماند! فیلسوف بہ عقلش این باشد بگوید من گفتہ ہائے
او را سر مشق قرار دہم، او خود گرفتار نادانی غرور است میخواہد مرا ازیں مرض
نجات دہد!!

ہما با حال نسیم مقدارے یادداشت کردہ صفحۂ دیگر را باز کرد نوشتہ بود:۔

شب دوشنبہ ......

ذوقے چناں ندارد بے دوست زندگانی   این ہمہ مطالعہ و فلسفہ
و فکر مرا ازیں احتیاج بے نیاز نمیکند۔ سائر ضروریات اگر بطور کامل برنیاید
آں قدر مایۂ تأسف نیست کہ احتیاج بہ عشق۔ این حس ہمیشہ اساس حیات
و محور خیالات من بودہ ولے در تمام عمر یک قطرہ ازیں آبحیات نچشیدہ ام........

] Imp

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

چرا پدر و مادرم شریک عمر من کسے را قرار دادند که هر ساعت از تیشهٔ جفا روح مرا میخراشند؟ چرا مرا چنین گرفتار کردند! آه چه خوب آزادی است آنکه از محبت بر گردن قید باشد و چه خوب قیدی است آنکه شخص با آزادی اختیار کند! چرا نگذاشتند شریک زندگانی و سرمایهٔ حیات خود را آزادانه انتخاب کنیم و ازین نعمت طبیعت بهره مند شویم. اگر دیگرے را مامور کنیم بچشم خود برائے ما عینک بخرد مورد مضحکه و تعجب واقع میشویم ولے جفت و همراه سفر زندگانی را که سعادت و نکبت ما منوط بموافقت اخلاقی او است و از او است یا کج آمدن او دنیا بنظر ما روشن یا تاریک می نماید دیگرے به سلیقه و نظر خود برائے ما انتخاب میکند و در انظار امرے طبیعی می آید! در هر مورد قمار و بخت آزمائی مذموم است الّا در قمار سعادت جائے تعجب است!

در مقابل اینهمه محن و رنجے که در طبیعت ما قرار داده شده، در عوض اینهمه دردیکه از دوانه شدن آرزوهائے نامعدود و ناحق و خود تحمل می کنیم تنها نعمت عشق را به تلافی برائے ما میسر داشته اند. وائے بر کسیکه ازین تنها نعمت نیز محروم باشد! آرے من ازین ودیعه هیچ وقت کامیاب نشده ام و ازین سرچشمه سعادت یک قطره ننوشیده ام همه عمر این احتیاج را در اعماق قلب خود حس کرده ولے هیچگاه در خارج صورتے بخود نه گرفته. آن محبوبه ای که از لطف و محبت اضطراب قلبم را تسکین دهد و هم فکره یکه با مرغ روحم در آسمانها هم پروانه شود نصیب من نشد عمرم می گذرد و دیگر این آرزو هم اکنون در خیال صورت نخواهد یافت. خوش بحال کسانیکه زن را مانند اشیا میخرند و بروحیات اهمیتے نمیگذارند

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

به تصرف جسم خوشنود و راضی اند. رنج من از آن است که روح بلند پروازیرا آرزو دارم که با مرغ جانم هم آشیانه شود و این را با بال نمیتوان خمیده و بزور نمیتوان بدست آورد. دلم میخواهد جانم برائے فدائے کسے باشد، هرچه میکنیم نقطهٔ منظور او باشد. با امید او از خواب بیدار شوم و با اطمینان محبت او با هر اشکالے دست و گریبان شوم ......

اما من اگر از این حرمان بد بختم تقصیر کسے نیست ایراد بر من است که خود را از حلقهٔ اجتماع خارج کرده و از حجرائے فکر خصوصی بیرون نشده ام. این آرزوئے من در این مملکت عملے نیست و برائے هیچکس انجام نمی شود. برائے هیچ زنده ام مگر از زندگانی لذت نمی برم؟ گویا همان حس حفظ حیات مرا با دامهٔ زندگانی و امیدوار و لے خودم خیال می کنم برائے انجام تکلیف زنده ام. زخم خانواده و رفیق ناکام بر عهدهٔ من محول اند باید برائے آنها زنده باشم رنج بکشم و دم نزنم. چه قدر انسان خود پرست است من از این تحمل رنج و شکایت نه کردن لذت می برم و بیش خود تفاخر می کنم ....

هما پس از خواندن این صفحه چند بار بعهدهٔ نوشتن، قلم روئے کاغذ گذارده و لے از نوک آن چیزے تراوش نه نموده. مدتے بفکر فرو رفت. از خواندن این یادداشتها بدون اجازه شرمسار و نادم بود. اینک زشتی عملش برا و ظاهر گشته و هم از کشف این اسرار زیاده متاثر و محزون شده بود. بخصوص از اینکه معلم و تکیه گاه خود را که بستونهائے محکم افکار فلسفی استوار میدانست این گونه دوچار رنج و حرمان یافته، یک نوع یاس و سستی بر خاطرش مستولی

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA) .

گذشت. دید که او هم محتاج است برای اولین بار یک حس شفقت و ترحمی نسبت به حسن علی خان در دلش جا گرفت ولی از احساسات تعظیم و تکریمش نسبت به او کاسته شد. حالا او را بیشتر دوست میدارد ولی کمتر بزرگش می شمرد چون آنچه نباید شده بود، برای ادامه خواندن یادداشتها باین عنوان خود را راضی کرد که هرچه بهتر با حوال و آرزوهای حسن علی خان آشنا شود بیشتر او را دوست خواهد داشت و شاید هم بتواند کمکی باو بکند. صفحهٔ دیگر را باز کرد نوشته بود: —

روز یکشنبه .....

امروز مرا بجرم نداشتن حامی و شاید بی لیاقتی در ردیف منتظرین خدمت وزارت مالیه گذاردند. راستی باطناً از این پیش آمد خوشوقتم زیرا وقت فراوانی برای مطالعه خواهم داشت.

در این مدت چهار سالی که ناچار برای فراهم آوردن وسایل معاش خانواده رفیق ناکامم بخدمت دولت داخل شدم وقتم تلف و روحم دائم در عذاب بود. چه سختیها و ناملایماتی که متحمل نه نمودم! این چه بندگی و خواری است که باید هر روز در ساعت معین در محلی حاضر شده برخلاف میل خود یک مقدار عمل بیهوده بجا آورد، نوشتجاتی خواند و مطالبی نوشت که هیچ یک بر سعادت حتی یک نفر نمی افزاید. اغلب پر از دروغ و جبر و تعدی، عموماً خشک و بی مزه چنانچه آزادانه هیچکس بمطالعه آنها رغبت نمیکند! چرا باید با امثال خود تملق گفت و از آنان فرمان برد؟ کاشکی هر کس مجبور از اطاعت مثل خودش باشد، چندان ناگوار نخواهد بود. بیشتر آنها بمقامات

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

می رسند که از هر گونه معلومات خالی وطبیعت حیوانی بر وجودشاں کاملاً حکمفرما است، در مقابل قوی ضعیف وزبوں د بر زیر دست چیره ولا به ناپذیر نامه آیا در همه دنیا موسسات بدست ایں گونه اشخاص اداره می شود؟ گماں نمیبرم بدلیل آنکه دریں صورت میبایستے درطرز اداره آنها دماشباهتے باشد۔

بالآخره من که ازیں تزاحم و رنج خلاص شده ام۔

اما باز همان معمائے چهار سال پیش که مرا مجبور از قبول خدمت کرد بشره مخصوص خود را می نماید۔ عایدے ملک من برائے مخارج دو خانواده کافی نیست چه باید کرد؟ ...

ناچار یک مقدار ملک خواهم فروخت تا آنکه دوباره کارے پیدا کنم وباز خود را دچار عذاب نمایم ۔ چه عذابے! ضمناً باید از مخارج خودم بکاهم۔ البته ماہے صد تومان ماهیانه خانواده رفیق بیچاره ام را مثل سابق خواهم رساند در آں تردیدے نیست ۔

در صفحه دیگر خواند:۔

روز جمعه ......

هشت سال می گذرد، هیچ وقت آں لحظه آخر وآں نگاه پر از محنت و التماس مرحوم محمد علی رفیق عزیزم را فراموش نمیکنم، زیر لب گفت: حسن جان من زن و دختر خود را بتو سپردم ۔ ایں دنیائے پر از محنت را وداع کرد ومرا غریب وبیکس گذاشت زیرا من جز فکر خود دیگر مونسے ندارم و از همه دورام ۔ تنها لذت من صحبت با شما است ۔ همه مکارم اخلاقی پدرش را در او می یابم۔ مسئله توارث

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

مبحث بزرگی است، بزرگی یا کوچکی افراد و ملل بسته بمیراثی است که از دماغ اجداد
بانها رسیده - البته مقتضیات محیط و تربیت هم دخالت دارد - آیا طرز فکر هما
بیشتر نتیجه توارث است یا اثر تربیتی که از من یافته؟ شاید هر یک موید دیگری
بوده است زیرا احساسات پدرش و من خیلی هم نزدیک بود و تربیتی که مولود
فکر من است با این احساسات ناچار موافق می باشد - این است که روی هم
هما دارای یک طرز افکار و اخلاق مخصوصی است که نقطهٔ منظور من می باشد
شاید در تمام این دنیا بهتر از او کسی با من هم فکر و متجانس نباشد - دقایقی را
که با او به بحث در مسائل علمی و ادبی می گذرانم بهترین اوقات زندگانی من است
وقتی رنگش سرخ می شود و دست مرا روی میز بی حرکت نگاه میدارد و با هم
میخواهد مطلبش را بمن ثابت کند از شادی مضطرب می شوم - محمد علی مرحوم را
می بینم که با صورت زیبائی هما با من مباحثه دارد، همان حجب و حیا در چشمش
دیده میشود و همان محبت بی غل و غش از کلماتش احساس میگردد - راستی اگر هما
در دنیا نبود من چه میکردم و دیگر کرا دوست می داشتم بی دوستی چگونه می توانستم
بار زندگانی را بمنزل ببرم - من آنچه توانسته ام در تربیت او کوشیده ام اگر بیش
از این وسیله می داشتم او را باروپا می فرستادم میخواستم در علم تعلیم و تربیت
نسوان متخصص بشود - اما چه باید کرد که وسائل من روز بروز محدودتر می شود
اینک بیست و یک سال از سنش می گذرد، آخرین تکلیف من آن است که شریک
عمرش را لائق و شایسته انتخاب کنم گرچه انتخاب آن با خود او است لیکن باید
توجه مخصوصی در این کار داشته باشم که اشتباهی نشود - این گوهر گرانبها را

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

باید به کسے بسپارم که لیاقت نگاهداری آں را داشته باشد منتها انجام ایں فریضه که مهم ترین تکلیف من است به بدبختی من منتهی می شود زیرا از موانست دمحالست ہما تقریباً محروم خواهم ماند شاید هم اخلاق و احوال و افکار او در طے زندگانی تا شوئی تغییر کند و خوئے دیگرے را بگیرد آنوقت باعث ملال ابدی من خواهد گشت - ولے چاره چیست باید تکالیف را مانند سرباز بجا آورد و از اثر خوب و بد آں نه اندیشید -

آرے بالاخره هر سعادتے که بدست دیگرے بوده و پایه آں بر استقلال شخصے استوار نباشد قابل دوام نیست -

رفیق شفیق مرا مرگ در ربوده و بزاری من اعتنائے نه کرد، اینک آخرین وسیلهٔ خوشی مرا نیز تقاضائے طبیعت از من خواهد گرفت و جائے دم زدن نیست اما من دیگر در خود وسیلهٔ سعادتے نمی بینم - قدرت من شاید آں خواهد بود که سرشکم در درون جاری باشد و دهانم از شکوه و شکایت بسته -

---

قلم دردست هما می لرزید، دیگر یادداشت برنمیداشت رنگش پریده، نفسش به شماره افتاده، بدنش مرتعش بود و دودست را روئے قلب گذارده باهمهٔ قوا افشار می داد -

پس از چندے سر را به پشت صندلی تکیه داده چشمها را بست - مدتے دراز بایں حال گذشت - وقتے چشمها را کشود مثل آں که از خواب بیدار شده باشد متفحص بهر طرف نگاه می کرد حسن علی خان را دید که از خواب بیدار شده

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

با چشمهائے نیم بسته متبسم باو نگاه میکند - هما بیک حال رقت و التماس باو نگریسته میخواست حرفے بزند نمی توانست. حسن علی خان دوباره خوانش برد -

ساعات درازے هما غرق در تفکر بود - نزدیک صبح مثل آنکه نتیجۂ از ینهمه تفکر نگرفته باشد مایوسانه سر را حرکت داده صفحۂ آخر را باز کرد نوشته بود :-

روز شنبه .....

خیالم از حیث معاش پریشان است، سه ماه است به برادرم نوشته ام آخرین قطعه ملکم را بفروشد، جوابے نرسیده - اگر این پول برسد چند زمانے زندگانی خواهیم کرد پس ازان؟ عقلم بجائے نمیرسد... خودم ممکن است با نان خالی قناعت کنم ولے خانوادۂ رفیقم را نمی توانم بقناعت وادارم. بالاخره قناعت هم بچیزے میشود و من هیچ چیز نخواهم داشت. وقتے فکر می کنم یکروز هما با قیافه وحشتے احتیاج آشنا شود مثل آنست که در لب پرتگاهی لغزان باشم - این خیال مغزم را پراگنده میکند - امروز کارے کردم که هیچ وقت نکرده بودم، ازین واقعه بخصوص ملالے ندارم باید همه احوال را دید تا بتوان همه کس را شناخت - پالتوم را شش تومان فروختم، پنج تومان به طلعت خانم دادم و یک تومان برائے خودم نگاه داشتم - امیدوارم امروز یا فردا پول برسد گویا سرما خورده ام سرم درد میکند -

سیل اشک مجال خواندن به هما نمی داد، دفتر را بسته سرش را روے دستهایش گذارده گریه می کرد .....

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

۳ - وزارت مالیه

اولین اقدام حسن علی خان پس از رفع نقاهت برائے دخول در وزارت مالیه بود - بین جمعیتیکه هر صبح از پله هائے وزارت مالیه بالا میروند یک عده از سائرین خسته تراند - اینها منتظرین خدمت اند که همه روز بدرگاه امید می آیند بعضے با تلاطم دست دامن عبا را بهر سو فرستاده جست و خیز میکنند و زیر لب کلماتے میگویند که پیش در آمد تهدید و فحش است - این اشخاص بیکار نزدیک تر و زودتر از سائرین پذیرائی میشوند - حرفشان بیشتر مقرون به حساب است - ولے قسمت عمده با تردید و نا امیدی بالا رفته نمیدانند بکدام سمت حرکت کنند و بکه متوسل شوند - ساعات دراز در دالانها ایستاده با یکدیگر درد دل میگویند هر یک بدون آنکه به قصه طرف گوش بدهد عجله دارد به شرح مصائب خود را بپردازد، از درستی و نجابت خود بگوید و از نادرستی دیگران -

حسن علی خان با کمال شتاب تا درب وزارت مالیه رسیده ولے پله ها را با تانی بالا رفته، روئے پله آخری مکث کرد - قدرے به تنها جسم منتظرین و مستخدمین نگریسته آهسته از پله ها پائین آمد - بدون آنکه ذهنش متوجه فکر مخصوصے باشد راه مراجعت را پیش گرفته یک وقت خود را در میدان ارک یافت بکمرتبه مثل آنکه چیزے بخاطرش رسیده باشد ایستاده لفکر فرو رفت پس از اندکے دوباره بطرف وزارت مالیه روان شده این

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

مرتبه پله ها را بے تردید بالا رفته به یکے از پیشخدمتها نزدیک شده پرسید اطاق پرسنل کدام است گفت اگر سواد دارید تابلوها را بخوانید پیدا میکنید حسن علی خاں از خجلت سرخ شده و به تجسس اطاق پرسنل رفت۔

جمعیت زیادتے درب ایں اطاق ایستاده اند بشره ها همه عبوس و عصبانی۔ حسن علی خاں درخواست خود را توسط پیشخدمت فرستاده جواب آمد اسم شما در دفتر ثبت است در موقع لزوم بشما رجوع خواهد شد۔

۴۔ نصائح هما

هما امروز تغییر فوق العادۂ ای در احوال حسن علی خاں مشاهده می کند آں تبسم دائمی و آں بهجت جبهه که از آرامش درونی می آید دیده نمی شود کلماتش مقطع است بیشتر زمین را نگاه میکند، خاموش است۔ پرسید آیا امروز حادثه ای رُخ داده که شما ایں قدر متاثر هستید، تمنا دارم بمن بگوئید ضررے نه خواهد داشت۔ حسن علی خاں باشاره سر جواب منفی داد۔ هما گفت میدانم نگرانی و پریشانی شما راجع به ما است و نه بخود شما، من شما را خوب می شناسم و یقین دارم که برائے خودتاں، هیچ وقت ایں اندازه پریشان نمی شوید از اینکه مرا قابلیت محرمیت اسرار خودتاں نمی دانید همه امید مرا سلب میکند۔ معلوم میشود آنهمه اظهار عقیده که به عقل و هوش من می کنید برائے خوش آمد من است۔

حسن علی خاں مضطرب شده گفت من تو را قابل شرکت در هر خیالے

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

می دانم و چیزے را از تو پنهان نمیکنم منتها مطالبے را که از دانستن آن برائے تو جز رنج روح حاصلے بدست نمی آید میل ندارم با تو درمیان بگذارم۔ حالاکه اصرار داری میگویم :۔ امروز برائے آنکه دو باره شغلے در وزارت مالیه تحصیل کنم بآنجا رفته بودم۔ حالت من با آن اوضاع شبیه بحال گدائے بود که شب مهمانی برائے خوردن پلو بدر خانه متمولے میرود۔ باید همه قسم اهانت را تحمل کند۔ از فرط ازدحام، اگر مثل من بے دست و پا باشد معلوم نیست بمقصود برسد۔ خلاصه آنکه باید حامی داشت تا کارے صورت بگیرد و من هم از منت کشیدن و دیگران را برائے خاطر خودم بزحمت انداختن خیلے رنج می برم۔ روحم مجروح شده، بهر صورت یک طورے خواهد شد۔ حالا با تو قدرے صحبت میکنم و بعد می روم حافظ می خوانم حالم بجا خواهد آمد۔

دو طرف دهان هما بے اختیار لرزه کوچکی کرده نزدیک بود اشک از چشمش جاری شود۔ خودداری کرده برائے رفع اضطراب برخاسته کتاب فلسفه زن را از کتابخانه درآورده نزد حسن علی خان گذارد، گفت غم و شادی بر عارف چه تفاوت دارد من تصور میکنم اگر نتیجه مطالعه و تفکر غالب شدن بر سختیها نباشد چرا باید رنج تحصیل بکشیم۔ دل دانا باید مثل دریا باشد که هر چه در وے بریزند پنهان شود، معیار دانش و عقل آن است که از سیل بلایا متزلزل نشود و بر هر اشکالے غالب بیاید۔ تحمل سختی با جبهه کشوده مغلوب کردن آن حساب می شود۔ گرچه انسان نباید هیچ وقت تصور یا حس سختی بکند باید سعی کرد که خوشی یا ناخوشی در وجود ما یک اثر کند۔

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

حسن علی خان گفت آنچه گفتی در نتیجه صحیح است اما از دو عبارت آخر معلوم است که تو هم مثل همه جوانهائے پر غرور و حساس بر خلاف طبیعت خود فلسفه شدت طبع (فلسفه زن) را تحسین و تمجید میکنی و این صفت را شرط بزرگی روح میدانی، لیکن تجربه و وقت بیشترے خلاف این تصور را بر تو ظاهر خواهد ساخت بفرض محال که انسانے بتواند در مقابل هرگونه پیش آمد آسوده و ساکت بماند نه از خوشی مسرور شود و نه از سختی ملول، مرده ایست که هنوز بدنش از کار نایستاده و آلتے است که برائے مقاصد دیگران بکار می رود باید قوه احساس را بعادت و مشق چنان ظریف کرد که مثل ترازوئے کیمیاگران از غبارے متاثر شود حواس پنجگانه را باید تقویت کرد نه تخدیر. چشم باید زیبائی وزشتی موجودات را از زیر هزاران پرده و مانع به بیند، گوش باید از وزش نسیم آهنگ موسیقی بشنود. بالاخره قوهٔ عاقله باید همه این تاثرات را دریافته از هرچه باشد نتیجه نیکو گرفته آن را مثل جواهر به خزینه تجربیات بسپارد انسان زنده خوب است متاثر بشود، کمال ما مربوط به تندی احساسات ما نیست بهترین دارائے درین دنیا فهم کشاده و ادراک سریع است مشق عدم تاثر ما را کور و کر میکند و از درک لذایذ باز می دارد. تحصیل ادبیات و علوم برائے بسط ذهن ما است تا بهتر حس کنیم و بیشتر متاثر شویم از این است که دانشمند فقیر خوش بخت تر از دولتمند بے کمال است. اما البته چون بقضاوت دماغ ما که پرورده این زندگی اجتماعی است مقدار خوشی در دنیا با مقایسه با ناخوشی خیلے ضعیف است ناچار بیشتر احساسات ما باعث ملال و کدورت می شود

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

منتها باید مشق کنیم که از تحمل ناملائمات هم لذت ببریم و روح خود را نمو و تعالی بدهیم و درعقب آن نیم شعر که خواندی بگوییم "ساقیا باده بده شادی آن کین غم از دست" هما گفت اگر بدانم که شما درین موقع لذت می برید حرفی ندارم ولے اگر غیر این باشد خیلے رنج می برم - برائے آنکه خاطر شما را مطمئن کنم که من پیرو فلسفهٔ سخت دلی نیستم عرض میکنم فکر این که شما غصه می خورید جان مرا تمام می کند - ضمناً اشک در چشمش جمع شد -

حسن علی خان برخاسته هما را در آغوش گرفته دستش را بوسیده گفت امروز می توانم خود مرا خوش بخت بخوانم، نمی دانستم باین درجه عمو جانت را دوست میداری و از رنج من این اندازه متاثر می شوی - بعد از مرحوم پدرت خودم را در دنیا تنها می دیدم - بحمد الله که فرزندے مثل تو دارم که مرا این قدر دوست میدارد و از فهم و ادراک روحم را تازه می کند - دیگر از دنیا چه می خواهم، از من خوشبخت تر کیست - درین ضمن در زده بودند - پس از چند دقیقه حبیب نوکر وارد اطاق شده کاغذے در دست داشت، گفت حالا که آقا این جا تشریف دارند بخودشان باید داد - هما بے اختیار در جائے خود حرکت کرده رنگش پرید - حسن علی خان کاغذ را گرفته در عنوان و امضائے آن دقت زیاد کرد - پرسید از کے است و راجع بچه باید باشد - حبیب از اطاق بیرون رفته بود، طلعت خانم آهسته چنانکه هما نه بیند چشمکے زده با یک حالت وجد گفت بخوانید معلوم میشود، نوشته بود :-

آقائے محترم وجود شریف شما گوهرے است گرانبها که بدست همه کس نمی رسد و بچشم همه کس نمی آید - بنده از آن خوشبختانم که باین حقیقت پے برده

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

و بند ارادت ابدی بر گردن خود نهاده ام۔ می دانم که از ترشحات فضائل
بلند پایہ حضرت عالی وجود عزیزی بسر حد کمال رسیده۔ میوه ایست بر بالائے
آں درخت معرفت و دانش بار آمده۔

اینک ایں حقیر را تمنا و آرزوئے ہمسری ایشاں است۔ با خود عہد و پیمان
کرده ام که تمام عمر را مصروف خوش بختی او کنم و دریں راه از ہیچ گونہ فداکاری نبندیم
باقی کاغذ را نتوانست بخواند، کلمات در جلو چشمش محو و مرتعش گشتند۔
مغزش از ہجوم خیالات مبہم و غیر قابل تفکیک بہم برآشفت درون حسن علی
خاں طوفان شد۔ صحرائے بود گسترده از چمن و منقش از گلہائے رنگارنگ۔
اشعۂ ملایم آفتاب صبح در قطرات شبنم بر برگ گلہا بہفت رنگ تجزیہ شده مثل جواہر
در گوش گل رخاں می درخشید۔ جو بارہا در خم و پیچ با ناز نرم رواں و پائے
درختاں را شست وشو میدادند کوه کہن سال گیسوان سفید بر سر فرو ریختہ
و قبائے سبز در بر کرده از بالائے بلند خود بر ایں منظرۂ باشکوه می نگریست مرغان
ہزار دستاں می خواندند و فضا را از الحان با سرور خود پر از نغمہ و ساز داشتند۔
در یک لحظہ باد سختے وزید، ہوا تیره شد، درختہا چوں پر کاه بہوا پرتاب
شده، آبہا از جریان باز مانده بر آسمان می ریختند۔ ابرہائے سیاه مثل کوه ہائے
متحرک از ہر سو بمبارزه شتافتہ چناں فریادے برخاست که زمین از ہول
بشکافت کوه گراں درہم شکست ...!

چند دقیقہ بیش طول نہ کشید خانۂ دل حسن علی خاں درہم ریختہ ویرانہ
شده۔ ازیں تغییر آنی وحشت غریبے بر ایش دست داد، می خواست از ہستی

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

فرار کند خود را گرفتار درندهٔ قوی پنجه می دید که چنگالش بقلب او رسیده در یک آن سراسر تاریخ بنیان اخلاقیش از نظر گذشت. دید آن قصر سفید که در طے سالیان دراز با آنهمه رنج و عسرت هر سنگ آن را از گوشه اے فراهم آورده در بالائے بلندترین قله ها بنا کرده عنقاوار در آن آشیانه گزیده و ازاں بلندی بر عالمیاں می نگریست و تصور می کرد همه انقلابهائے گردون بپائے آن نمی رسند و دست تند باد حوادث از داماں آں کوتاه است. اینک در مقابل آه آرزوئے که از دلے مخالف برخاسته، درهم فرو ریخت و او را بمعرض نمائش گذارد.

از مهابت و کراهت منظرهٔ وجود خود چناں شرمسار شد که مرگ را بقیمت هزار جان می خرید. در درون خود می نالید که چرا لااقل طبیعت ایں شربت تلخ را که تنها داروئے سختیهائے زندگانی است باختیار بما نمی دهد تا روزے جبرًا و شاید در یکے از دقایق کمیاب خوشی، آنرا بحلق ما بریزد...

همه جزئیات ایں احوال را بدون اشکال دریافت زیرا محبت قوهٔ ادراک را صد چنداں میکند. چشم و گوش دوستے در اعماق تاریکی رموز را می خواند و از دل سنگ ناله می شنود. نه مثل معشوق بے عشق که سیلاب اشک عاشق را آبے می پندارد که از ناودان جاری باشد و سوز و گدازش را همان قدر اهمیت میگذارد که بر اسپند بر آتش.

حسن علی خاں برائے مغلوب کردن خود و بیروں آمدن ازیں حال چناں بر خاطر خود فشار آورد که اگر ایں قوت صورت خارجے می یافت کوهے را میتوانست

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

از جاے کند۔ رنگش پریدہ انگشتهایش زیر نامہ می لرزید ولے ظاہرش آرام و ساکت بود۔ کاغذ را بطرف ہما دراز کردہ گفت دختر عزیزم بہتر آن است کہ خودت ایں کاغذ را بخوانی چوں مطلب راجع بتو است من دریں موقع جز اظہار رائے و عقیدہ تکلیفے نہ دارم ترا عاقل می دانم، ہر چہ کنی عین صلاح است۔

ہما کاغذ را با دستے لرزاں روئے میز گذاردہ انگشتے بر آں کشید، مثل آں بود کہ بر قلب حسن علی خاں سوہان کشیدہ باشد از اضطراب حال ہما و اینکہ کاغذ را نخواندہ دانست کہ از واقعہ آگاہ است...

باز گفت سعادت تو آخرین آرزوئے من است اگر ایں خواستگار کہ اسمش را نمیدانم۔ راستی امضائے کاغذ را نخواندم، اسمش چیست؟ ہما گفت منوچہر خاں۔

بیان ایں اسم از دہان ہما مثل صاعقہ اے بود کہ بر بدن حسن علی خاں خوردہ باشد۔ دانست کہ با خیالات آزادیکہ خود بہ ہما تعلیم و تلقین کردہ، ہمدیگر را دیدہ و شناختہ و دوست میدارند و ایں خواستگاری با اجازہ ہما است ہزار شمشیر یک مرتبہ دلش را پارہ کردند...

عشق مانند مواد ملتہبے کہ در دل زمین موجود است در خاطر حسن علی خاں در غلیان بودہ منتہا خود نمیدانستہ، جزئی نیشترے لازم بود کہ آں را منفجر کند و برائے ایں کار، ہیچ چیز موثر تر از حسادت نیست و وقتیکہ انسان بدرجۂ عشق خود متوجہ میشود کہ پائے رقیبے بمیاں بیاید۔ آں وقت

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

است که آتشهائے پنہاں شعله ور میشود و خرمن هستی را می سوزد۔

از عجائب عشق آنکه رنجش چنداں مطبوع است که عاشق میل میکند هر لحظه بر شدت آں بیفزاید و سعی دارد آنچه از عملیات و خیالات معشوق سبب آشفتگی و کدورت خاطرش می شود کشف نماید هزار دلیل برائے بے مهری او فرض می نماید و درد خود را صد چنداں میکند۔ ولے لذت می برد بدلیل آنکه انسان در هر موقع از چیزیکه باعث رنج می شود گریزاں است. مگر دریں حال که آں را بارادہ خود فراهم می آورد و هم شکایت می کند زیرا تصور میکنند پیش آمدی بوده است ضروری و نمی توانسته از اں جلوه گیری کند۔ راستی که دریں حال فرصت تفکر و پیش بینی محال است یعنی آنجا که قوهٔ حساب بجا باشد عشق وجود نه دارد

حسن علی خاں برائے آنکه بر جراحت دل خود نمک بزند گفت در ایں صورت که تو خواستگار را می شناسی خوب است اطلاعات بیشتر بدهی. بیچاره رنگش پریده نفسش کوتاه شده بود گفت منوچهر خاں همسایه ما است جوانے است به سن بیست و هشت سال در مدرسه امریکائی تحصیل کرده و حالا تجارت میکند۔ خیلے نجیب و خوش اخلاق است۔ من عیبے درو ندیده ام ولے البته نظریات شما شرط است۔

حسن علی خاں از شنیدن ایں کلمات با ایں صراحت لهجه که در مواقع عادی باعث خوشنودیش می شد چناں خاطرش بر آشفت که از درون بخارج ظاهر شده با یک حزن مخصوص گفت ایں اطلاعات کافی نیست

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

من باید راجع باین آدم اطلاعاتی تحصیل کنم بدانم سوابقش چه بوده وحالیه بچه کار مشغول است و اخلاقش چیست ۔

طلعت خانم گفت معلوم است این کارها با شماست شما باید خوب تر به کار را ملاحظه کنید۔ من و هما چه میدانیم ماکه منوچهرخان را ندیده ایم ۔

رنگ هما برافروخته گفت چرا من منوچهرخان را دیده ام و با او صحبت کرده ام ۔

مادرش با دیدهٔ پُر از التماس و پریشانی به حسن علی خان نگاه کرده اما مثل آن بود که او این جمله را نه شنیده ، بفکر خود مشغول بود ۔

دیگر صبرش تمام شده و دیگر طاقت ماندن ندارد ، شاید اختیار را از کفش رها شود ۔ با یک اهتمام فوق العاده بر خود مستولی شده ، جبهه را گشوده گفت هما جان امیدوارم در مورد این جوان اشتباه نه کرده باشی تا بزودی انشاء الله وسائل عروسی را فراهم کنیم ۔ آخرین آرزوئے من سعادت تو است ۔ از امروز می روم که راجع باو تحقیقات کنم چون نمی توانم از این تکلیف صرف نظر کنم ولے چنانکه گفتم باز تکرار می کنم ، درین امر مهم من و مادرت اظهار عقیده میکنیم باقی بسته برائے خود تو است ما تو را عاقل می دانیم ۔

طلعت خانم گفت خیر آقا هرچه شما بگوئید آن صحیح است ۔

هما این اظهار را با حرکت سر تصدیق کرد اما حسن علی خان خود را برائے رفتن آماده کرده و متوجه نه بود ۔

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

۵۔ تحقیقات

حسن علی خاں به طرف مدرسه امریکائی روان است اما رفتار و
خیالاتش بادمهائے مست می ماند. افکارش دو مجرائے مختلف گرفته یکدیگر را
خنثا و محو میکنند۔ گاه بر قوه تفکر مستولی شده و آں را به امر خود در آورده آں
حقائق را فاش دیده و تکالیف خود را مثل تیغ برهنه می بیند و به رضا بال سر
می نهد و گاه اختیار از دستش رفته، از خود بیخود شده بر تنگناهائے هولناک
هوا و هوس بے تاب می شود۔

در یکے ازیں حملات بیخودی خیال می کرد۔ اے کاش اطلاعیکه از مدرسه
راجع به منوچهر تحصیل می کنم مساعد نباشد، سوابقش تیره و حالش از هر چه ممکن
است بد تر باشد۔ هما از آن من بشود۔ در دانه عمر من بوده و دست دیگرے
از دامان او کوتاه باشد۔ هما مرا دوست داشته باشد۔ معشوقش سیاه شود بمیرد۔
منوچهر چه دیوے است، چه دشمن بے رحم و خونخوارے است کاشکے
یکے او را بکشد۔ ! خوب است من او را بکشم اما کسے نفهمد ! الان که از دروازه بیرون
می روم او را نزدیک درب مدرسه به بینم کسے نباشد او را بشناسم۔ گلویش
را آں قدر بفشارم که خفه شود، آں وقت برائے هما مژده ببرم و از رنجش خورسند
شوم ! اے وائے منوچهر چه بد است ! هما چه بیرحم است۔

یک مرتبه مثل آنکه از خواب بیدار شده باشد ازیں افکار زشت فرار
کرده قدمها را سریع میکند، می خواهد از خودش دور شود۔ یک حالت یاس

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

موحشے ازیں ضعف نفس و تولید ایں تفکرات برایش حاصل می شود ۔ فکر می کند ۔ چہ قدر سہل است بدکاری و چہ فاصلہ کوتاہی است بین درستی و جنایت، نادرستی چیست و جنایت کدام ؟ آں چہ را کہ طبیعت بجا حکم میکند اگر مخالف قوانین اجتماع باشد بایں اسامی می خوانند فرمان طبیعت، در نہاد بشر جاری تر از ترس اجتماع است مگر برائے نادریکہ بفرط تربیت و تکامل بتوانند ایں دو را باہم تطبیق کردہ و بر حسب موقع باختیار خود یکے را بر دیگرے ترجیح دہند ۔ اما باز طبیعت بایہ بایں اشخاص یک روح قوی بودیعہ دادہ باشد تا بتوانند سر از حکم او بہ پیچند ۔ ہر چہ ہست از اوست ہیچ کس مقصر نیست ۔ ما بازیچہ ایم ۔ دست و پائے ما در رشتہ ہائے مخفی طبیعت بہ بازیگری در می آورد ۔ ظالم و مظلوم ہر دو بیچارہ و قابل ترحم اند ۔ بر عاشقیکہ مورد مضحکہ طبیعت واقع شدہ و گرفتار جنون است اگر بر رقیب خود کینہ بورزد چہ ایرادے است ؟ بر جاہ طلبی کہ دیوانگی رایت چشم و گوشش را بستہ اگر مخالفین خود را بہزار رنج و عذاب گرفتار کند چہ مسئولیتے وارد است ؟

بر گرسنہ کہ بمال دیگرے دست درازی میکند و بر قاضی کہ تادیب او را تکلیف خود فرض می نماید چہ بحثے می تواں کرد ؟ ہمہ گرفتار جنون و ہمہ دستخوش استہزا و کینہ جوئی طبیعت می باشیم ہمہ ظالم و ہم مظلومیم ۔

شاید مرگ ہم بشر را ازیں رقیت خلاص نکند ۔ از کجا کہ طبیعت نیرنگہائے دیگر برائے آزار اجزائے بدن ما نریختہ باشد زیرا نسبت عدم تاثر بذرات

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

این جهان داده زائیده جهالت و خود پرستی ما است. همان دلیل که ما
متاثر میشویم شاید سائر موجودات هم از نبات و جماد هر چه باشد متاثر میشوند.
ما که هنوز نتوانسته ایم مبداء حیات خود را بشناسیم و سیر آن را درک کنیم، ما
که در مقابل پرتگاه مهیب اسرار وجود خود متوحش و لغزان ایستاده ایم،
ما که با وجود این همه تفاخر و مباهات بقوه عاقله و حاکمه دستخوش اوامر
احمقانه و جابرانه ای هستیم که از اعماق تاریک وجود ما صادر میشود و قدرت
چون و چرا نداریم، چگونه میتوانیم رموز حیاتی سائر ترکیبات اجزائی
این جهان را کشف کنیم بچه جسارت می توانیم ضمانت کنیم که جماد حس
نمیکند. آیا لازم است احساسات همان باشد که مخصوص طبیعت ما است؟

آن وقت در خاطر خود ذکر میکند: هما فرزند عزیز من است،
هر که را دوست بدارد من باید دوست و عزیز بدارم شاید این جوان
دارای صفات لازم باشد در این صورت او نیز فرزند من خواهد شد.

چه سعادتی برای من از این بالاتر که هما را خوشبخت به بینم - پدر جز
این آرزوئی نباید داشته باشد - من پدر او هستم - او فرزند من است...

باز در یک گوشهٔ ذهنش زمزمه ای بلند شده رفته رفته صدا ای
شخص گذشته سائر صداها را خاموش میکند می شنود - هما چه بیرحم است
دیگری را دوست دارد - چه قدر بی عفت است با منوچهر ملاقات
کرده و از اقرار آن خجل نمی شود باید از او انتقام بکشم ....

حسن علی خان فراموش کرده که رفتار هما در این مورد کاملاً با

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

تربیت و تعلیمیکه از د گرفته مطابقت میکند. ملاقات با منوچهر راکه امروز در
خیال خود بهانه برائے ملامت او قرار می دهد دستورے است که خود با و
آموخته یعنی همیشه در طرز زناشوئی گفته است که شالوده سعادت افراد
اقوام و ملل مبنی بر استحکام پایه خانواده است. ترکیب خانواده و دوام
و نیکبختی آن مشروط به تجانس زن و شوهر بوده و کشف این حال فقط
از معاشرت و اختلاط صورت می گیرد. دو وجودے که میخواهند تمام عمر
بیک رشته بسته شده و غم و شادی دوره حیات را باهم تقسیم کنند اگر همخیال
نباشند، اگر از هر حیث مطبوع و مقبول یکدگر نباشند بار زندگانی را بعوض
آنکه از اتحاد مساعی آسان تر به برند هر یک از طرفے کشیده بر رنج خود
می افزایند. معاشرت ناجنس سخت ترین عقوبات است.

فرزندانیکه از ترکیب یک خانوادۂ غیر متجانس تولید می شوند چون همیشه
منظره افتراق و وحشت را در مقابل دارند از نجابت اخلاق و بلندی روح
که تنها پروردۂ سرمشق عشق و ادب است محروم مانده ملتے را تشکیل می دهند
که به سبب فقدان اخلاق کریمه، شئون عشق و حب قوم را که مستلزم رشادت
و شجاعت و تحمل مصائب و فداکاری و بالاخره سیادت و برتری است نمی شناسند
شارت هر یک از احساسات سائرین را ضعیف میکند:-

اینک حس دوستی در حسن علی خان بسر حد جنون یا عشق رسیده و بر
سائر عواطف و فطریات او غلبه کرده، ملکات خود را فراموش کرده است.
ناگاه حسن علی خان خود را در مقابل رئیس مدرسۂ امریکائی دیده که

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

بازبان سعدی می گوید:۔ منوچہر بسیار شاگرد خوبے بودہ است ۔ ہمہ وقت تکالیف خودرا با دقت انجام کردہ ومراازرفتار خود خوشنود داشتہ' اے کاش ہمہ جوانان ایرانی مانند او بودندے ۔ اینک تاجرے است باشرافت ہیچانکہ بسیارے مانند او یافتن نتوانید۔

۶ ۔ یک شب از عمر حسن علیخان

حسن علی خاں چند روز متوالی در گوشہ و کنار بہ جستجوے احوال منوچہر پرداختہ ہر دفعہ شعلہ امیدش از باد مخالف خاموش می شد۔ شہرت منوچہر بدرستی و نیک سیرتی منکر ندارد حرفش بجائے پول رائج قبول می شود۔ ہیچ وقت از قول خود تخلف نمیکند مخصوصاً دلالے میگفت یک مرتبہ مقدارے زیادے با وقند فروختہ ۔ گرچہ باصطلاح بازار قول نامہ مبادلہ نشدہ بود مع ہذا فردائے آں روز باوجود تنزل فاحش قیمت قند منوچہر خاں ہماں قیمت مقطوع دیروزرا پرداختہ وازیں رو دہ ہزار تومان ضرر کردہ یک قدم از طریق ادب و نزاکت خارج نہ شدہ و چین پریشانی بر پیشانی کشادۂ خود نیاوردہ ۔ ایں است کہ دستگاہ تجارتش ہر روز در ترقی است۔

سہ ساعت از نصف شب می گذرد حسن علی خاں روے صندلی نشستہ فکر می کند۔

خیال کردہ بود فقط اسرار طبیعت براو پوشیدہ است ، نمی دانہ ایں ستارگان بچہ آویختہ اند' دنیائے نامحدود و زمان بے پایاں بفکر ما

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

که محدودیم چگونه درست می آید ......

اطاعت ذرات این جهان در حفظ انتظام این دستگاه اجباری است
یا اختیاری؟ دانسته است، یا ندانسته؟ مقصود چیست، انتهائی سیر کجاست،
این همه تجزیه و ترکیب و تغییر شکل برائے چه منظور است؟

امانمی دانست که ظلمت جهل بیش ازین اطراف او را گرفته و اگر طبیعت
گاہے وجود ما را به پرتوے ضعیف از فهم و ادراک روشن می کند برائے آن
است که تاریکی هولناک محیط خود را بهتر ببینیم و ورطهٔ مهیب فلاکت خود را
خوب تر مشاهده نمائیم۔

انصاف آن بود که اجازه داده شده بود اگر دستمان به آسمان نمیرسد
لااقل اسرار وجود خود را بشناسیم طبیعت شقاوت کار قوهٔ تعقل را در ما گذارده
ولے نه بآن اندازه نیرومند که بتواند بر فطریات غلبه کند و زندگانی ما را
بقرار خود تحت نظم درآورد و نه بآن اندازه خفی که در مقابل فطریات برطرف
و محو شود۔ قوهٔ عاقله برائے ایجاد یک کشمکش خونین در وجود ما ایجاد شده
نه حیوانیم که خوب و بد خود را تمیز نه دهیم و نه ملکیم که مطلقاً از بد ایمن باشیم۔

گاه برخاسته راه می رود۔ کلمات مقطعے میگوید آن وقت ساکت میشود
مثل آن است که منتظر جوابے باشد۔ متحیر است که این عشق در کدام زاویه وجود او
خود را پنهان داشته که امروز گلوئے او را باین شدت می فشارد۔ این
احساسات دیگر که برضد عشق جدال میکنند از کجا آمده اند و حق با کدام است؟
عرصه وجودش از جنگ عشق و عقل خونین و ویران شده۔ عشق پرده های

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

فریبنده بنظرش میرساند مغزش را آشفته و دلش را ریش میکند:-

ماه از پیشانی سفید ہما نور می گیرد- آن قامت رعنا یگانہ ستون زندگانی و آن لبهائے گلگوں ناموس حیات بنظر می آید.... آیا دیگرے می تواند باین لطف و مناعت بخرامد؟ آیا این همه نزاکت و متانت در وجود دیگرے یافت میشود؟ آیا بار دیگر طبیعت می تواند همچو موجودے بپروراند؟

هر دفعه از تصور حریق نگاه معشوقه خرمن هستیش میسوخت- عکس معشوقه در تمام ذرات وجودش نقش بسته و در هر نظر صورت زیبائے او را می بیند-

عشق میگوید اگر ہما در آغوش دیگرے برود زندگانی میسر نخواهد بود هیچ خوشی ماوراء وجود معشوقه در دنیا موجود نیست. هر کجا او نیست خالی است و هر کس او نیست کسے نیست

هیچ دشمن خونین تر از آن نیست که معشوق مائل باو باشد خون او ریختن حلال و مذهب عشق این فتوی را می دهد-

یک بار پشت میز رفته قلم بدست گرفته پس از لحظه تفکر نوشت:-

آقائے عزیزم   درخواست شما را پذیرفته همائے عزیز خود را بشما می سپارم اما حال من شبیه بحال کسے است که جان و هستی خود را باختیار دیگرے گذارده باشد بهمان التماس بشما می نگرم و همان مواظبت و نزاکت را از شما انتظار دارم-

نتوانست امضا کند لازم بود کاغذ را تجدید نماید، کلماتش از اشک چشم بهم ریخته بود-

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

۷ - خبر خوش

آفتاب از پشت شیشه ها بر فلاکت حسن علی خان می خندد. مرغان روی مذاق درختهای خانه با آواز بلند استهزا می کنند. او، از درد شکنجه و فشار یک دام غیر مرئی آهسته می گرید. آری این دام برای آن بود که روح پر وقار او را به طپش وادارد و اساس اطمینان خاطر او را که از سالها مطالعه و تفکر بنا شده بود مثل خانهٔ مقوائی در مقابل باد درهم بشکند. فکر می کرد:-

سقراط فیلسوف جام مرگ را با بشاشت و آسودگی خاطر مثل جام شراب خوشگوار نوشید. آیا اگر می دید معشوقه اش - یعنی آنکه ما ورای او سعادت و موجب حیاتی فرض نمی شود - به زنجیر محبت دیگری بسته و در عقب او می رود، آرامی و خونسردیش از دست نمی رفت؟ ضربان قلبش سریع نمی شد؟ رنگش نمی پرید؟ پریشان و رسوا نمی شد؟ چه خوش بخت بود سقراط که مورد این امتحان واقع نشد و با آسانی نام بزرگی برای خود تحصیل کرد.....

در زدند مامور توزیع پاکتی آورد با علامت وزارت مالیه. حسن علی خان پاکت را خوب نگاه کرده مثل آنکه صفحهٔ کاغذ سفیدی باشد بدون توجه روی میز گذارده صورت خود را تراشیده و لباس خود را منظم کرده بقصد خانه رفیقش روان شد.

چشمش باز بود اما اطراف خود را نمی دید. قوهٔ باصره بدنبال فکر می رفت و برای یافتن عمق این بدبختی با او کمک میکرد. ناگاه صدائی شنید که می گوید:-

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

آقا سلام علیکم ۔ جناب عالی بنا بود باین مقامات اہمیت دادہ دیگر ما را ہم
نہ شناسیدہ بندہ را خیرہ نگاہ کردہ بگذرید، مقصود چیست؟
حسن علی بالتماس گفت سر شما بندہ ندیدم معذرت می خواہم ۔ معافی
مخاطب غلام رضا خاں نامی است از اجزائے وزارت مالیہ کہ تمام ہمش
مصروف کسب اطلاع از نصب و عزل اعضاء و تاسف خوردن از ارتقاء رتبۂ
دیگراں و برائے ہر یک از آنہا عیبے تراشیدن است ۔
غلام رضا خاں با خندۂ مصنوعی گفت : ۔ خوب حالا دیگر جناب عالی
بحق ہمسایگی باید با بندۂ ہمہ گونہ لطف بفرمائید حتی بندہ برائے خاطر گذاری
حاضرم در (محکمہ) ادارۂ شما بیایم و مخصوصاً لازم است بعضے اشخاص را بشما بشناسانم ۔
حسن علی خاں متعجب شدہ میخواست موضوع مطلب را بپرسد، مخاطب اماں
نداده گفت مثلاً این قاسم خاں بسیار جوانک موذی و متقلبی است "تازہ
از پدرش یک ملک شش دانگی باو رسیدہ باز دست از لیشت کارہ و اطاعت
رؤسا برنمیدارد ۔ مثلاً آں میرزا حسین خاں بسیار آدم متملق و چاپلوسے است
لاینقطع برائے خود کار می تراشد و بخرج رؤسا می دہد در صورتیکہ بندہ با این
یک روئی و درستی کہ دارم ہر روز عیبے کہ باشد محض آنکہ یک حرفے زدہ کہ مخالف
سلیقۂ من بود حقش را کف دستش می گذارم ۔
حسن علی خاں عاجز شدہ گفت اما بندہ ہنوز از مطلب دورم ۔ خوب است
توضیح بفرمائید ۔ شاید اشتباہ میفرمائید زیرا بندہ چند سال قبل در وزارت مالیہ
بودہ ام اما حالا بکلی از کار خارجم ۔ غلام رضا خاں تبسمے کردہ گفت اما بندہ حکم

الٹے دماغ والا
خوشامد
بیشنک

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

محکمہ

انتصاب شما را بر ریاست اداره کشف تبذیر خوانده‌ام با دویست تومان مواجب... — فضول خرچ
بد نیست حالا چهار برابر بنده که پانزده سال است خدمت میکنم حقوق دارید
انشاء الله مبارک است. همین دیروز برائے خاطر شما با چند نفر ضد و بدخواه دعوا
کردم. اما خوب اداره البته مثل من آدمی میخواهد که در عرض یک هفته نصف
مخارج دولت را کسر کنم ۔ آه و افسوس!.....

حالا از شما قول قطعی برائے معاونت این اداره میخواهم اگر مایل باشید
چند مقاله آبدار در مدح شما در روزنامه ها بنویسم چندان خرجے نخواهد داشت
من با همه روزنامه نگارها رفیق جانی هستم ۔

حسن علی خان یقین کرد مخاطب دیوانه شده یا اشتباه کرده و لے
جائے مباحثه نبود گفت از این خبر خیلے ممنونم، انشاء الله باز هم یکدیگر را می بینیم ۔ — شکر گزار
عجالتاً چون باید به محلے بروم خداحافظی عرض می کنم ۔ دست غلام رضا
خان را فشار داده رفت ۔

افسوس — غلام رضا خان مدتے بعقب او نگاه کرده سرے تکان داده زیر لب
میگفت: تف باین دنیائے دون پرور باشد!

دیروز بود با من لبش از خنده بهم نمی آمد، چه قدر مهربان و متواضع ۔
امروز هنوز به کرسی نه نشسته فرعون شده ۔ آن تبسم کجا رفت؟ آن مهربانی درو
چه شد؟ اے دنیا، اے دنیا!! تو دون پروری!

وقتے حسن علی خان درب خانهٔ رفیقش رسید حبیب خادم هم از طرف
مقابل می آمد ۔ نگاه حسن علی خان را بجائے سوال فرض کرده گفت: هیچ، رفته بودم!

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

کاغذ هما خانم را به آقای منوچهر خان بدهم ...... زانوی حسن علی خان سست
شد نفسش تنگی کرد بی حرکت ایستاد - چند لحظه باین حالت گذشت پس ازان
همه قوای دماغی را برای تسلط بر اعصاب جمع کرده داخل خانه و اطاق شد -
رنگش پریده و چشمش بگودی افتاده ، استخوانهای صورتش بیرون آمده بود -
تبسمش هر لحظه روی لبهای خشک خاموش میشد ، نگاهش مثل چراغ بی روغن
از مرگ و فراق حکایت میکرد - آهنگ صدایش از دنیای دیگری پیام داشت ،
طلعت خانم از دیدن این حال مضطرب شده مدتی با حوال پرسی پرداخت و
باوجود امتناع حسن علی خان به تهیه چای و خوردنی مشغول گشت -

اما هما بیک نظر دریافت که این ویرانی کار کی است واین خرابی از
کجاست - زخمهای تیشه عشق را بر جسم و جان حسن علی خان مشاهده می کرد - از
فرط شفقت نمی توانست باو نگاه کند - از شرمندگی سرش بلند نمی شد - زبانش
بسته شده می ترسید حرفی بزند - ولی هر لحظه سکوت بنظرش عمری می رسید ، حالت
غریبی بود - حسن علی خان جرات نمی کرد چشمهای خود را بروی هما بدوزد ، مثل
آنکه تقصیر بزرگی کرده باشد - گرچه یقین داشت هما از احساسات درونی او خبر
ندارد باز خجل و منفعل بود - از افکار خود وحشت داشت و از خود فرار میکرد
اغلب در درون خود می گفت ، - وای بر تو! این دوستی ظاهر یک عشق مخفی
بود ! تف بر این خیانتکاری ! با زبان دل از دست خود ناله میکرد -

چند لحظه هیچ کدام بهم نگاه نه کردند و حرفی نه گفتند این لحظات فشار
چندین سال را داشت -

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

حسن علی خان در موقع ملاقات اغلب پیشانی هما را می بوسید، دستش را در دستهائے خود نگاه می داشت. در عمق چشمهایش تفرج می کرد و از لذت دوستی بے غل و غش مسرور می شد. اما امروز از ین تقرب احتراز داشت. دیگر خود را لائق این نعمت نمی دانست مثل خائنیکه از خیال خود آشفته و وحشت زده باشد، از تحمل تیر نگاه هما خوف داشت. از تنها بودن با او در زحمت بود، با کمال بے طاقتی انتظار می کشید طلعت خانم بیاید و باین تنهائی مخوف خاتمه بدهد.

هما با صدائے لرزان و گرفته گفت: - چند روز بود اینجا تشریف نیاورده بودید. دلمان برائے شما تنگ شده بود. حسن علی خان مثل همه عشاق دلش نازک و خاطرش بهانه رنجش می جست.

این سوال را ملامت تصور کرده، روحش متشنج شد، زبانش بجسارت بازگشته گفت: - همه روز مشغول تحقیق احوال او ..... بودم اگر در آوردن جواب تاخیرے کرده ام تقصیرے ندارم. - فوراً خود را ادب کرده گفت: - راستی خوب پسرے برائے من پیدا کرده ای شهرت خوبی اش منکر ندارد. اگر صورتش هم شبیه سیرتش باشد آدم ممتازے است.

یک نوع تبسمے در اطراف دهان هما شگفت که از یک دنیا ناکامی خبر می داد. رونق چشمش ضعیف گشت. فکرش دور رفت جوابے نداد.

حسن علی خان بخیال خود در هر یک از کلماتش هزار شکوه و ملامت گنجانیده بود. دلش می خواست ضجه هائے روحش را هما از ین کلمات بشنود ولے اطمینان تمام داشت و خوشوقت بود که احساساتش از روزنه عباراتش رخنه نمیکند.

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

خیال می کرد اگر ہما روح او را بے پردہ بہ بیند دیگر ہیچ دوائے جز مرگ، سیاہی
این شرمساری را از صورت او نخواہد برد۔ می سوخت و عمداً (جانکر) بر شعلہ آتش خود
می افزود زیرا مانند ہمہ بستگان بزنجیر عشق یک نوع حس مخصوصے مخلوط از بڑھاتا
امید و خوف در وی تولید گشتہ بود کہ این شعلہ دامن معشوقہ را خواہد گرفت۔
چون عاشق ہیچ وقت نا امید نمی شود ...... وہم بہ ہیچ دلیل و صورتے
اطمینان و آسودگی خاطر برایش حاصل نمی گردد ۔

طلعت خانم با سینی چائے و خوراکے وارد اطاق شد۔ در جلو حسن علی خان کشتی
نشست و بخدمت او مشغول گشت۔ ضمناً می گفت۔ البتہ دائم در خانہ
نشستن و کتاب خواندن شخص را ضعیف و ناخوش میکند، قدرے ہم بخوش
گذرانی بپردازید۔ اصلاً شما مثل مردم دیگر نیستید، نمی دانم خوشی شما چہ وقت
و کدام است۔ گاہے ہم کہ اینجا می آئید با ہما مشغول مباحثہ و گفتگو می شوید
با این ترتیب جائے تعجب نیست کہ ناخوش باشید۔ رقیہ خانم ماشاء اللہ خدا
حفظش کند، بلد نیست زندگانی شما را خوش کند۔

حسن علی خان خندۂ خشکے کردہ گفت: ۔ حق با شما است اما دیگر درین
روزہا عروسی (شادی) خواہیم داشت ضیافت می کنیم و خوشہا می گذرانیم۔ جبران
گذشتہ را خواہیم نمود بشرط آن کہ بہ بینید رفع ہمہ کسالتہائے من بشود۔
بہ شما مژدہ می دہم کہ منوچہر خان از ہر حیث قابل تمجید است۔ یک پسر
خوب برعدہ خانوادہ (داماد) افزودہ می شود۔ ہما جان ہم البتہ او را دیدہ و پسندیدہ
و خیلے دوست می دارد۔ دیگر ازین چہ بہتر میشود۔ آرزوئے من ہمین بود۔

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

خیال می کرد از سر نوشتے که در ضمن جمله آخر محتوی بود فقط خود او آگاه
است۔ اگر میدانست که روح هما همه شرارت این ضربت را دریافته، از خجالت
بزمین فرو میرفت۔ 6/12/65

حالت هما شبیه به کسے بود که در خواب لب به پرتگاهی لغزان است و قدرت
استمداد و حرکت ندارد۔ نه می تواند حرفے بزند و نه حرکتے کند۔ حسن علی خان
خاموشی این سکوت را دلیل برضا و خوشنودی گرفته بجان آمد۔

طلعت خانم گفت الحمدللہ ازین خیال آسوده شدم۔ من هم می دانستم
این پسر نجیب و آراسته است اما تا شما تحقیقات نمی کردید اطمینان حاصل
نمی کردم۔ باز عقیده دارم شما او را به بینید و با او صحبت کنید۔ بسیار
جوان قشنگ و شیرینے است۔

حسن علی خان ازین ملاقات هماں قدر متنفر بود که بد بخت از دیدار کامران
گرچه می بایستے بالاخره باین محنت تن دهد ولے برائے آنکه حتی الامکان بتاخیر
بیفتد گفت: عجالتاً لازم نمی بینم جواب نوشته ام برایش بفرستید۔

طلعت خانم گفت: بسیار خوب الان می فرستم۔ هما برخاسته پاکت را از دست
مادرش گرفته روئے میز گذارده، گفت:۔ حالا عجله ندارد۔

حسن علی خان از روئے یاس تبسمے کرده گفت میخواهی بدانی چه نوشته ام ضررے
ندارد۔ بخواں آنچه نوشته ام عین حقیقت است۔

هما باین مطلب جوابے نداده پرسید از وزارت مالیه چه خبر دارید؟
حسن علی خان یک مرتبه ملاقات صبح بخاطرش آمده گفت خیلے مضحک بود،

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

امروز شخصے را ملاقات کردم کہ گو یا بیچارہ دیوانہ شدہ بود، بمن می گفت مرا بہ ریاست ادارہ کشف تبذیر منصوب کردہ اند ہیچ ادارہ ئے اصلا وجود ندارد ضمناً یک مقدار حرف بے سروتہ می زد۔ ہما از خوش حالی رنگش برافروختہ گفت شاید صحیح گفتہ باشد۔ آیا دریں روزہا کاغذے از وزارت مالیہ بشما نرسیدہ است؟ حسن علی خاں فکرے کردہ گفت راستی امروز صبح یک کاغذے با علامت وزارت مالیہ آوردند ولے باز نہ کردم۔ ہما گفت یقیناً ایں کاغذ ہماں حکم انتصاب شما است۔ بدل من ہیچ گذشتہ۔ حسن علی خاں کہ ہمہ خیالش بیک نقطہ متوجہ بود باتبسمے محزون گفت لابد منوچہر خاں بتو اطلاع دادہ .... رنگ ہما سرخ شد و از بیکہ ہمہ خاطر حسن علی خاں متوجہ باین پیش آمد است دلش بحالت او سوخت۔

حسن علی خاں پس از مقدارے صحبت مصنوعی راجع باوضاع خانگی برخاستہ رفت۔

۸۔ منوچہر خاں

منوچہر ہم مثل حسن علی خاں دیشب از اضطراب نخوابید۔ چوں اثر احساسات شدید از نیک و بد در مزاج انسان یکے است جلوہ پردہائے آیندہ چشمش را خیرہ و ہوشش را پراگندہ کردہ بود، آتیہ را منزل خرم و درخشانے میدید خالی از محرومیت و ناکامی آنجا کہ قطرات اشک برگل رخہا نمی افتد و نسیم سوزان آہ خرمن ہستی ہارا نمی سوزد۔ ہرکہ پارہ ندارد مرغلیست کہ نیم بالش

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

شکسته بآسمان نمی رود و با ملائک هم آواز نمی شود اینک آن نیم بال یکنار او خواهد آمد - آیا شب مسافرت بآسمان میتوان خوابید؟

تمام شب را برائے زندگی جدید طرح میریخت - وسایل تعیش معشوقه عزیزش را در نظر می گرفت - وقتی فکر می کرد ضربان یک قلبی درین دنیا بخیال او کم و زیاد میشود و یک روحی در اطراف وجود او در پرواز است از وجد بهیجان می آمد -

هیجان مانع خواب است و بے خوابی مولد تفکر و تصور - می دید که شب بخانه آمده یارش را روئے زانو گرفته از اوضاع کارش برایش نقل می کند، از وقایع عمده آگاهش می سازد و هر جمله را بیک بوسه ختم می نماید - بنوبت هر کدام کتاب می خوانند و در مطالبش بحث می کنند - هر روز برائے زینت خانه فکر تازه ای دارند بمشورت یکدیگر لباسهائے خانم را انتخاب می کنند -

نزدیک صبح منوچهر خان بخواب رفت در خواب می دید: - در یک باغ پر گلے معشوقه اش زیر سایهٔ یک درخت بادام روئے صندلی بزرگ راحتے خوابیده شگوفه هائے سفید تک تک مثل دانه هائے جواهر روئے گیسوان و لباسش افتاده آفتاب از خلال شاخها بطور مشبک رخسارش را سایه روشن ساخته او مشغول است تلألؤ قطرات شبنمے را که از گرما روئے پیشانیش نشسته تماشا می کند - می خواست آن قطرات را بزبان جمع کند نسیم بهار آنها را نوشید -

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

ببیدارش کرده کاغذها را ابدیتش داده‌اند نوشته بوده۔

دوست عزیز! اگرچه خواهی حال مرا بدانی شبیه بحال کسے است که بادست خود دل خود را پاره میکند۔ خیال نکنی که مرا مجبور بنوشتن این کاغذها مثل مفتونهائے آتشی مغزم را میسوزانند۔ اے کاش نوک این قلم جفا پیکار تنها یک قلب را می درید و خون آن را بروے این کاغذ نثار می کرد۔ میدانم که این شمشیر دو دم دارد و دو دل را پاره میکند۔

چه می توان کرد حس تکلیف باندازه قوی است که زندگانی دو روح را فدائے آن میکنیم و خون دو دل را در راه آن میریزیم۔ افسوس آرزوے وصال خوابے بود خوش۔ هنوز از این جام امید یک قطره نه نوشیده به تلخی نومیدی در رسیدیم۔ آرے باید این آرزو را با قلب خود کنده بدور بیندازیم از میوهٔ ممنوع نخورده از بهشت بیرون شدیم۔

خواهی پرسید که این چه تکلیفے است که بر عشق فزونی دارد و یا این چه عشقے است که در مقابل تکلیف تسلیم می شود۔ سهم رنج من بیش از قسمت تو است چون بار سنگین سر را باید خودم تنها ببرم۔ اگر میتوانستم علت این فداکاری را بگویم۔ تو بر من سبقت می جستی و پیش قدمی می کردی۔ طبع نجیب و همت بلند تو را می شناسم۔ بنائے عشق ما بر قدر و اعتبار پایهٔ اخلاقی ما است۔ اگر تزلزلے درین باشد بنائے عشق ما هم روزے متزلزل و خراب خواهد شد۔ اگر میتوانستم سبب این گذشت را بتو بگویم، اگر ممکن بود خرابی دل خود را درین مبارزه بتو بنمایم۔ مرا در فتح و غلبه بر آرزو تحسین و تبریک می گفتی و مرا

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

بشیر دوست میداشتی - چه شبها که تا صبح نخوابیده ام، چه ساعات و دقائقیکه مثل کوه هائے سنگین از روی من گذشته بهرحال اگر انجام خواهش مرا برائے خود تکلیفے مقدس میدانی، دو تمنا دارم یکے آنکه مرا فراموش کنی دیگر آنکه ازین مفارقت رنج نه کشیده و هرچه زودتر خود را در آغوش دیگرے تسلیت بدهی -

همائے بیچارهٔ تو

خط و امضا بلاشبهه از هما بود ولے منوچهر باور نمی کرد - همچنانکه وقتے عزیزے از ما میگذرد باور نمی کنیم بکلی رفته و ما را ترک کرده باشد - یک مرتبه از خیالش گذشت - شاید خللے در حواس هما ظاهر شده باشد - تصور نمود شاید شوخی باشد که برائے آزمائش او تعبیه شده - هزار خیال دیگر مثل تیرهائے آسمان در تاریکیٔ شب از مفکره اش عبور کرده هیچ یک بقرار انداختش از اضطراب بطپش افتاده اندامش می لرزید - نمی دانست برائے لباس پوشیدن اوّل از کجا شروع کند مثل آدم مبهوت نگاهش وحشیانه بهر طرف سیر میکرد و چیزے جز خیالات محو خود نمی دید بالآخره یک شعلهٔ وحشتناک و خونینی خاطرش را روشن کرده هرچه از امید نهالے بود سوخت! هما دیگرے را دوست میدارد! قلبش را بدیگرے فروخته! رقیب! دیوے که بصورت انسانی در می آید، آرے، رقیب کے و کجا است که وبالش را باید کند و منظره فلاکتش را حظ نظر قرار داد!

هیچ موضوعے برائے کینه جوئی بهتر از رقابت در عشق نیست و در ضمن حال هیچ دشمنی و کینه اے بمنطق تر از این نمیشود زیرا در این جا مایهٔ نزاع مرغلبیت

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

آزاد کہ بلبل خود در گلزار محبت بر سر ہر شاخ کہ بخواہد می نشیند و اگر ایرادے باشد بر میل و ارادۂ معشوقہ وارد است نہ بر موقعیت رقیب وہم وجود رقیب مغتنم است چون قیمت عشق و درجۂ عنایت معشوقہ را معلوم میکند ولے عشق کہ از منطق استمداد کند دروغگو است۔

مسافت تا خانۂ معشوقہ چند دقیقہ بیش نبود۔ دریں زمان منوچہر بمقدار چند سال فکر کرد از یں است کہ در حملۂ مصائب ممکن است یک ساعتہ مرحلۂ یک عمر پیمودہ شود۔ موئے سیاہ سفید و آثار جوانی محو میشود۔ دست شقاوتکار طبیعت انسان را برائے استہزا و تفریح جوانان مشاطہ میکند۔

۹۔ عاشق و معشوقہ

وقتے ہما منوچہر را در مقابل خود مشاہدہ کرد بنائے خیالاتش درہم شکست و قوۂ ہر فکر و حرکتے از وسلب گردید۔ در خاطرش غبار تیرہ اے گذشتہ و آیندہ را باہم مخلوط و محو نمود۔ منوچہر را ایں حالت بہت و سکوت بجاں آوردہ، بدون آنکہ بہ نشیند۔ بامقدمہ اے بچہ بلند گفت ایں کاغذ خط تو است؟

ممکن نیست! آیا شوخی کردہ ای؟ از تو دور است۔ اگر خودت ہم ایں حرفہا را تکرار کنی باور نمی کنم۔ نمی توانم باور کنم تو دروغ گفتہ باشی، تو خیانت کردہ باشی۔ شاید چشم و گوشم اشتباہ دیدہ و شنیدہ ولے عقلم قبول نمی کند۔ تیر نگاہش در اعماق جان ہما فرو میرفت رنگش پریدہ و لبش لرزاں، صدا لبش پر از غرور و وحشت بود، ہما با رنگ پریدہ مانند مجسمہ

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

مرمرات و حیراں ایستادہ چشمش را خیرہ و بے روح بمنوچہر دوختہ مثل آں
بود کہ گاہے با حرکت دست از ضربت ایں کلمات دفاع میکند

پس از لحظۂ سکوت باز منوچہر بخشونت و بے طاقتی گفت :- اے اماں چرا
چیزے نمی گوئی ! آیا راست است ایں ہمہ حرفہا و راز و نیاز ہا ہمہ ساختگی
بود؟ ایں عشق کہ آں ہمہ قیمت براں می گذاشتی مثل حباب روئے آب
خاموش شد؟ دیگرے ....

پیشانی ہما رنگین شد، چشمہایش برق زد ـ گفت اگر چنیں گمانے در
حق من می بری دیگر خودت را چرا پست می کنی و با من گفتگو داری ـ ہیچ
کسے دیگر لائق محبت و صحبت تو نیست ـ ایں بود بنیاد عشقت کہ از بادے
خراب شد؟ تو الاں می گفتی کہ از من خیانت باور نہ خواہی کرد ـ حالا مرا
بہ بے ثباتی متہم می کنی ، می دانی چہ حرفے زدی و چہ تقصیرے کردی ....

منوچہر نزدیک شدہ دستہائے ہما را گرفتہ با صدائے ضعیف پُر از
التماس گفت مرا ببخش ـ مرا کاغذ تو دیوانہ کردہ ـ با عشق کہ شوخی نمی شود کرد
تو کہ حال مرا میدانی اہل شوخی نیستم ـ انتظار ہیچ امتحانے نداشتم از خود بیخود
شدم ـ اقرار می کنم کہ ہنوز آں متانت و خون سردی کہ تو می خواہی در من نیست
تو باید مرا تربیت کنی ـ حالا دفعہ دیگر امتحان کن اگر من متغیر شدم ہما جان نمیدانی
ازیں شوخی بے موقع بمن چہ گذشت .....

دل ہما از رقت آب شدہ از چشمہایش آہستہ روئے گونہ ہا می غلطید ـ
ہر دو نشستند چند لحظہ بسکوت گذشت ـ ہما آہے کشیدہ گفت ـ عزیزم بدبختانہ

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

آنچه نوشته ام شوخی نیست ۔ چرا شوخی است که طبیعت برائے لذت خودش با ما میکند" تا از فلاکت و عسرت ما تفریح کند۔

مثل آں بود که ضربت شدیدے بمغز منوچہر وارد شدہ باشد چشمش تار شد و اشیاء در نظرش بچرخ در آمدند۔

دست را دراز کردہ گفت بس است، دیگر نگو یک دقیقه اماں بدہ...

قلب ہما برائے دفاع از منوچہر فریاد می کشید، نالہ میکرد میگفت فرماں خرد بے عاطفه را پارہ کن من نمی تو ام محبوبم را باین حالت بہ بینم، ہمہ دنیا و موہومات آں بیک اشک معشوق نمی ارزد من خانہ عشقم تا مرا خراب نہ کنی باو دسترس نخواہی داشت .... اما خرد سنگ دل جنجال می کرد و نمی گذشت نالہ ہائے دل بگوش ہوش ہما برسد۔

منوچہر پس از چندیں دقیقه تفکر و سکوت گفت اولا انصاف این است کہ پیش آمد را بمن بگوئی ۔ یک دفعه مثل آنکه ذہنش روشن شدہ باشد تبسمے کردہ گفت دانستم، خان عموجان اجازہ نہ دادہ، چرا؟

ولے منوچہر متوقف شدہ میگفت ؛ اطلاعاتیکه در خصوص من کسب کردہ مساعد نہ بودہ البتہ پیش دشمنان من رفته اما من گمان ندارم دشمن داشته باشم، آں قدر کہ ممکن بودہ با ہمہ بہ صداقت و مہربانی رفتار کردہ ام، چرا با من دشمنی کردہ اند، دریں دنیا چہ گونہ باید زیست، با ایں مردم حسود چه طور باید رفتار کرد، پس فائدۂ خوبی کجا است ؟ یا آنکه حسن علی خاں شخصًا مرا نہ پسندیدہ مثلا از اسم من خوشش نیامدہ ۔ ہمہ چیز ممکن است،

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

پیچ و خمہائے قلب البشر پُر از شرارت است، در بعضے کینہ جوئی و بدخواہی یک
احتیاج طبیعی است و ہیچ دلیل و سببے نمی خواہد۔ ہما با شتاب گفت ہیچ گمانے
در حق خان عمو جان بیچارہ نبر، او ازیں معایب مبراست، مخصوصاً جواب
فوراہم نوشتہ روئے میز است پاکت را برداشت اما دستش از تردید می لرزید
کاغذ را درآوردہ خواندند۔

آقائے عزیزم! درخواست شما پذیرفتہ ہمائے عزیز خود را بشما می سپارم
اما حال من شبیہ بحال کسے است کہ جان و ہستی خود را بدیگرے سپردہ باشد
بہماں التماس بہ شما می نگرم و ہماں مواظبت و نزاکت را از شما انتظار دارم

"حسن علی"

از شغف در وقت سرشک از چشم ہما رواں بود۔

منوچہر با نگاہے پر از تعجب و حیرت گفت پس واقعہ چیست، چرا از من
پنہاں می داری بہ عشق تو قسم می خورم کہ از بد و خوب ہرچہ باشد دم نزنم۔

ہما گفت منوچہر عزیزم، بجان تو کہ قسم بزرگ من است اگر جان مرا
می خواستی آں قدر و قیمت را نداشت۔ دریں پیش آمد سر دیگرے است،
نمی توانم آں را افشا کنم و از بدبختی نمیتوانم آں را با تو درمیاں بگذارم و تو را
در غم خود شریک کنم۔ خدایا چہ بار سنگینے بدوش من گذاردہ ای؟

منوچہر گفت اگر تو نمی گوئی من بگویم عشقت راستی و محکم نبود۔ عشق ایں
پردہ پوشیہا را ندارد و مانع نمی فہمد، عشق ہمہ چیز را فدائے خود میکند
سادہ حرف بزنیم، دیگرے را دیدہ و بر من ترجیح دادہ ای ایں بود وفائے تو

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

ایں بود آں ہمہ اخلاق و درستی کہ نشان می دادی ۔

ہما با چشمے گریاں گفت : دیگر نہ گو دلت بحال من بسوزد ۔ من بیگناہم ایں تہمتہا را سزاوار نیستم، چہ کنم کہ ایں درد دل مرا می کشد و نمی توانم اظہار کنم ۔ بخدا کہ عشق تو با جان من آمیختہ ۔ دیگر کسے جائے تو را در قلب من نخواہد گرفت و زار می گریست ......

منوچہر ازیں احوال آشفتہ شدہ اشک از چشمش جاری شد ۔ دست ہما را گرفتہ بطور استرحام می گفت ۔ ہما جان دل مرا بیش ازیں پارہ نکن مرا از خانہ برانی خوش نرم تا تو را بایں حال بہ بینم آخر تقصیر من چیست ایں دل بے نوا مرا چرا ایں قدر میسوزانی ۔ من از خیال ایں معما دیوانہ می شوم اگر مرا دوست داری چہ ادوحم را می کشی عزیزم خوب است دردت را بمن بگوئی شاید بکمک ہم دوائے برآں پیدا کنیم ۔

ہما دریں موقع آرزو داشت یک صاعقہ لے وجود دش را خاکستر کردہ وازیں بلائے بزرگ خلاصش کند ۔ شعلۂ عشق جانش را می سوخت و نالہ ہائے درونی روحش در شکنجہ بود ۔ دید نزدیک است بنائے استقامتش خراب شود و عشق باز در خانہ دلش حکمروائی بیابد ۔ با یک اہتمام خارج از وصف برخود مستولی شدہ گفت ہر چہ بیش ازیں دریں موضوع صحبت کنیم بر درد مان می افزاید ۔ بہر صورت خوب است امروز را بفردا بگذاریم چوں من دیگر طاقت ندارم ۔

منوچہر ہر چہ خون در بدن داشت صورتش عکس انداخت با لہجہ ای کہ از

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

بے صبری و رنج بسیار حاکی بود گفت این کاری نیست که بتوانم بفردا بگذارم. مرا که می شناسی تردید و تعلل را کفر می دانم. بگو آیا مرا دوست می داری یا نه؟ هما گفت تو را خیلی دوست میدارم. منوچهر گفت درین صورت باید در همین هفته عروسی بکنیم.

هما از شنیدن این حرف تکان خورده مثل آنکه درے از بهشت بر رویش گشاده و در همان حال برائے ابد بسته باشند آهے کشید.

منوچهر بجان آمده بخشونت گفت جواب این سوال را بده تا تکلیف خود را بدانم. آیا با من زندگانی خواهی کرد یا نه؟ هما تا مدتے که روسر را پائین انداخته با صدائے پُر از یاس گفت نه ......

منوچهر به شدت برخاسته طرف درب اطاق روان شده گفت خدا حافظ دیگر مرا نه خواهی دید..... و به شتاب روان شد. وقتے هما سر را بلند کرد او رفته بود.

مثل کسیکه از خواب بیدار شده باشد دید منوچهر رفته و کسے در اطاق نیست فریاد زد منوچهر بیا، غلط کردم. اما او رفته و صدائے هما را نمی شنید دلش از درد بهم آمد و سیل اشک از چشمش روان شده در مقابل صندلی که یک لحظه قبل منوچهر روئے آن نشسته بود بزانو افتاده دستها را روئے صندلی و سر را روئے دستها گذارده می نالید. اے وائے منوچهر عزیزم چرا رفتی جان مرا بُردی غلط کردم! نه فهمیدم. لعنت بر این موهومات من برگرد، کنیز تو ام، جانم مال تو است. اے منوچهر، اے عشق من دیگر مثل تو

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

در دنیا کی است ۔ چہ تکلیفے بالاتر از عشق، چہ فرمانے عادل تر از فرمانِ طبیعت، بیا مرا در آغوشت بگیر، بیا مرا از خودم نجات بدہ، بیا عشق از خوبی و شرف بالاتر است ۔

طلعت خانم حسب المعمول ہر وقت منوچہر خاں می آمد مدتے از اطاق بیرون می رفت و آنہا را با ہم می گذاشت ۔ ایں مرتبہ ہنگام ورود منوچہر خاں بیروں بود، ہمیں کہ داخل اطاق شد متوحش گشت ۔ منوچہر خاں بایں زودی رفتہ و ہما بہ وضعیت مشکلے افتادہ و نالہ میکند! صدائے مادرانہ "ہما جان" ہما را بخود آورد ۔ رنگ گونہ ہایش پریدہ، در اطراف دماغ و دہانش مجاری متعدد برائے سیر اشک تشکیل شدہ بود ۔ گفت مادر جان راست میگفتی، زندگانی سخت است، من نمی دانستم ۔

مادریکہ بہ بیند یگانہ دختر عزیزش گریان است چہ می کند؟

مادر وربا ئیستکہ سیل دردہائے ما را تا قطرۂ آخر می پذیرد و طغیان میکند ۔ قاضی عادلے است کہ حیلہ سازی و کینہ ورزی طبیعت را ہمہ جا تشخیص دادہ و ہمیشہ بہ بے گناہی ما فتوی می دہد ۔ مادر آئینۂ صافی است کہ عکس روح ما دراں دیدہ می شود و از اندک غبارے کہ در خاطر ما باشد مکدر می گردد طبیبے است کہ دستش بر جراحات ما مرہم می گذارد ۔ نفسش روح مردۂ ما را جان می بخشد و برائے خود مزدے جز خوشبختی ما تقاضا نمیکند ۔

تنہا قدمے کہ از طریق دوستی و وفا بیروں می گذارد آن است کہ ما را دریں دنیائے پر از بلا بیکس گذاشتہ و خود روزے تن از محنت می رہاند

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

گویا باز مرغ روحش در اطراف وجود مادر پرش باشد۔

اشک از دیدہ طلعت خانم جاری بود۔ با حالتے پُر از اضطراب والتماس دست در آغوش فرزند کردہ می گفت دخترک عزیزم چہ شدہ؟ بمن بگو بدانم۔ آیا منوچہر خاں از تو قہر کردہ؟ چرا بایں حالی، چہ واقع شدہ حرف بزن!

ہما صورت مادرش را بوسیدہ گفت مادر جان من چیزے را از شما پنہاں ندارم اما نمیدانم شرح حال خود را چہ طور بیان کنم کہ شما درست ملتفت بشوید چون من خودم ہم درست نمیدانم چہ میخواہم و چرا بایں حال افتادہ ام۔ خواہش دارم باز یکدفعہ حکایت دوستی خان عمو جان را با پدرم بگوئید۔ گوش بدہم۔ طلعت خانم گفت عزیزم قصہ رفاقت پدر ناکامت را با حسن علی خاں گفتہ ام و میدانی حالا وقت این صحبت نیست۔ دردت را بمن بگو۔ ہما گفت دلم میخواہد باز این قصہ را بشنوم، آں وقت شرح حال خود را خواہم گفت۔

طلعت خانم گفت ہماں طور کہ برایت نقل کردہ ام پدرت و حسن علی خاں باہم رفیق بودند یعنی یک روح بودند در دو بدن۔ وقتیکہ پدرت مرا گرفت او ہم بحکم پدرش بزنجان رفتہ دختر عموئیش را کہ از گہوارہ نامزدش کردہ بودند عروسی کردہ بطہران آوردہ مدتے باہم یکجا منزل داشتیم۔ اما اخلاق رقیہ خانم باندازہ اے بد بود کہ روزگار ہمہ را سیاہ کردہ بود۔ داستان حرکات زشتش و بدرفتاریہایش درازاست گاہے برایت تعریف کردہ ام کہ بایں بیچارہ خان عمو جانت در زندگانی چہ گذشتہ، با چہ دیوے بسر بردہ، اما این آدم آں قدر خوب است کہ

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

به تعریف نمی آید - هرچه پدرت و من کردیم که طلاقش بدهد فائده نه کرد می گفت این بیچاره بد اخلاق هیچ کس را جز من ندارد و اگر بیرونش کنم باید از گرسنگی بمیرد - بهر صورت از ما جدا شد که بماند نه گذرد و همه سختیها را خودش تنها متحمل شود پدرت طبیب بود و کارش هم تازه میرفت رونق بگیرد ' خدا نخواست ' از دست ما رفت ' کاش من هم مرده بودم ' اما نه ' تو طفلک چه می کردی - هشت سال است که حسن علی خان همه مخارج ما را بعهده گرفته - یک دفعه روی ترش از او ندیده ام - یک روز بمن می گفت " این ماهیانه که بشما می دهم از بابت قرضیست که بمرحوم محمد علی خان دارم " اما میدانم که دروغ می گفت برای آن بود که من خجالت نکشم - یادت می آید دو سال پیش که تو حصبه داشتی از اطاق بیرون نرفت تا خوب شدی ' وقتی باهم هستیم همه صحبتش از تو است افسوس دارد که چرا نمی تواند تو را بفرنگ بفرستد ' چرا نمی تواند زندگانیت را راحت تر کند - یقین دارم اگر میتوانست خیلی بیش از اینها با ما کمک می کرد - حالا خیالش این است که انشاء الله تو یک شوهر خوب اختیار کنی - الحمد لله منوچهر خان را پسندیده ' اما بنظرم قدری از او قاتش تلخ باشد لابد از آن است که تو از آشنائی خودت با منوچهر خان با او حرفی نزده بودی - من هم هیچ نگفته بودم - راستی من که از این بابت خجالت می کشم این مرد در حق ما کاری کرده که جان ما زیربار منت او است اگر ذره ای دلش را بدرد بیاوریم بدترین گناه را کرده ایم -

نفس هما در سینه تنگی میکرد حرف مادرش را بریده گفت مادر جان وصلت من با منوچهر موافق میل خان عمو جان نیست ' کاشکی میل نه داشت ' شاید زندگانیش

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

ازیں واقعہ دوچار یک غم ابدی میشود آیا دریں صورت ہیچ انم خوش بختی خود مرا بقیمت بدبختی یک ہیچ آدمی کہ بقول شما جان نازیہ بارسنت اواست بخرم؟ آیا ایں بے انصافی و آدم کشی ازمن برمی آید؟ ازطرف دیگر منوچہررا خیلے دوست دارم ۔ رنج خودم اہمیت ندارد، او غصہ میخورد ۔ اے وائے مادر جان ایں چہ دردے است کہ مرا مبتلا کردہ از شما ہم کہ کارے برنمی آید جز مرگ برائے من دوائے نیست ۔

طلعت خانم مثل آنکہ درمقابل یک صورت یاخیال مہیبے واقع شدہ باشد، ازوحشت وتعجب چشم ودہانش بازو بے حرکت ماندہ پس ازلحظہ اے بخود آمدہ گفت نفہمیدم، چہ طور عروسی تو مطابق میل خان عمو جانت نیست؟ اشتباہ می کنی، مگر نشنیدی امروز از منوچہر خان تعریف می کرد، جوابش را ہم کہ نوشتہ، لابد رضایت دادہ است ۔

ہما سررا باثبات حرکت دادہ طلعت خانم خوشوقت و متبسم شدہ گفت عزیزم خیلے اشتباہ کردہ ای آرزوئے خان عمو جانت ہمیں عروسی تو است آں ہم با یک ہیچ جوان آراستہ اے ایں خیالات بچہ گانہ را دور بینداز ۔

ہما گفت :۔ مادر جان اشتباہ نہ کردہ ام ہمیں است کہ گفتم، شوہر کردن من مثل آن است کہ بدست خود ایں مرد بیچارہ را بدبخت کردہ باشم ۔ مادرش بے اختیار شدہ باضطراب گفت آخر تو از کجا فہمیدہ ای بمن بگو ۔ اگر میخواہی میرم از خودش می پرسم ہیچ چیزے محال است تو ہنوز بچہ ای و خیلے اشتباہات میکنی ۔

مثل اینکہ میخواست برخیزد و بخانہ حسن علی خان روانہ شود ۔ ہما نگاہش داشتہ

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

گفت مادرجان من میدانستم که نمی توانم احساسات خودم را طوری بگویم که شما ملتفت بشوید ولی حقیقت همین است که میگویم مثل آن است که از دهان خود شما این حرف را شنیده باشم. می ترسم که وقتی من شوهر کردم کمتر مرا ببینید چون مرا خیلی دوست می دارید.

طلعت خانم از روی بیقراری سر را حرکت داده گفت بخدا من نمی فهمم تو چه می گوئی؟ شوهر کردن تو باعث ندیدن خان عمو جانت نمی شود. همان است که گفتم خیالات بچگانه میکنی و شوهر با این نازنینی را بخیال موهوم میخواهی از دست بدهی. یقین بدان که حسن علی خان فوق العاده ازین حرکت تو مکدر خواهد شد. حالا بگو ببینم به منوچهر خان چه گفتی که با این زودی رفت. هما مثل آنکه با خود حرف بزند جواب این سوال را نداده میگفت بیچاره این همه خوبی بمن کرده و همه عمر را گرفتار هیچ زنی بوده حالا باید من بدبختیش را تکمیل کنم.

مادرش میخواست حرفی بزند مانع شده گفت مادرجان از شما یک خواهش دارم؛ این است که چند روزی درین خصوص صحبت نکنیم. طلعت خانم با یک حال رقتی صورت فرزندش را بوسیده گفت هما جانم میدانی که هرچه تو می کنی و میخواهی من حرفی ندارم. اما این کار خیلی مشکل است ملتفت باش که زندگانیت را خراب نکنی.

تحمل این مجادله و شدت و تشتت خیال قوای هما را چندان ضعیف کرده بود که نزدیک بود از حال برود. مادرش دریافته سکوت کرد و بمالش دست و پای او پرداخت.

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

۱۰۔ انتصاب حسن علیخان

حسن علی خان در وزارت مالیه به ریاست اداره کشف تبذیر منصوب شده متحیر است که این مساعدت را که با او کرده و این دوست عالی همت که کار نیک خود را پنهان می کند کیست. اصل موضوع را آن قدر مهم نمی شمرد ولے این نجابت در برگ منشی عزت نفسش را درهم شکسته در نظر خود کوچکش کرده بود. هر لحظه انتظار داشت که این ملک نیکوکار را بشناسد و امیدوار بود که صفات ملکوتی در روئے زمین نایاب نیست۔

آقائے وزیر مالیه در اولین ملاقات به حسن علی خان میگفت ،، هیچ وقت یادم نمی رود که با یکدیگر شاگرد یک مدرسه و کلاس بودیم و مخصوصاً عشق شما به تحصیل ضرب المثل بود. من هم اگر در نظر داشته باشید خیلے مایل بآموختن بودم، منتها خدا با شما همراهی داشت، وقتے فراوان برائے تکمیل معلومات پیدا کردید و من دو چار امور دولتی شدم چنانچه ملاحظه می کنید و نتوانستم آن طور که میخواستم به لذت تحصیل مشغول باشم. بالاخره حسادت در من غلبه کرد خواستم شما را هم مثل خودم مبتلا کنم و شما را گرفتار این کار کردم و یقین دارم بهتر از شما هم نمی توانستم پیدا کنم

حسن علی خان گفت از لطف شما خیلے ممنونم بخصوص که در این موقع با استخدام دولت احتیاج داشتم اما بنده سالها است که بخدمت عالی نرسیده و شما هم از حال بنده بے اطلاع بوده اید خیلے میل داشتم بدانم کی مرا در خدمت عالی یادآوری کرده است۔

آقائے وزیر تبسمے کرده گفت همین طور است که می فرمائید، من از بے سعادتی

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

دگرفتاری زیاد از ملاقات شما محروم بودم واز حالتمان بی اطلاع یک ملکی که اسمش برمن مجهول است اسم شما را بیادم آورد و این اداره جدید را بوجود شما زینت داد. تمنائیکه دارم اینست که از کیفیت ظهور این ملک بدبخت نپرسید که اجازه گفتن ندارم۔

حسن علی خان هرشب خود را در محکمهٔ انصاف قضاوت میکرد و برگناه خود حکم می داد. تصمیم میگرفت که فردا از خدمت کناره کند زیرا آن طور که بایستی از عهدهٔ انجام وظیفه بر نمی آمد۔ از تبذیر جز اسراف در زیبائی خلقت و نیکوئی خلق هیچ چیزی نمی توانست کشف کند۔ هر صورتی در نظرش به محض ظهور تغییر شکل داده و در پشت جمال معشوقه پنهان میشد۔ آهنگ خوش صدای او در گوشش تغنی داشت و هر صوت دیگری را محو می کرد

در نوشته و دوسیه ها جز شرح بدبختی خود چیزی نمیخواند۔

وقتی با اشخاص صحبت می داشت و بخصوص زمانیکه در مجالس ادارے حضور داشت از خود مشکوک و ترسان بود. گاهی از اضطراب تکان می خورد، از نظرش می گذشت که سائرین بر سرش دست یافته اند۔ اما آنهائیکه سخنان متین و الفاظ شمرده او را می شنیدند و حالت ساکت و جبههٔ گشادهٔ او را میدیدند، همان قدر ازین خیال دور بودند که مفلس از تصور بدبختی صاحب حشمت و مال۔

ما هیچ وقت خودمان را چنانچه هستیم نمی نمائیم۔ هیچ کس اجازه نمی دهیم صورت حقیقی ما را ببیند مثل این است که یک عده نامعدودی ماسک یا صورت مصنوعی با خود داریم و هر لحظه با یک مهارت و سرعت غیر قابل تصور یکی از آنها را که

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

مناسب با آں حال و موقع است به صورت می کشیم۔

۱۱۔ منزل منوچہر خاں

طلعت خانم دریں چند روزه ہر وقت که خواست رشتهٔ صحبت را با دخترش وصل کند نتیجه نداد۔ ہما دریافته بود که مادرش نمی تواند صورت احوال را از نظر او به بیند و درازی فکرش به بلندی ہمت او نمی رسد۔ خاطرے که از فرط تعلیم و تفکر ظریف نه شده باشد، تصور فداکاری و گذشتن از نفع خود برائے خاطر دیگراں دراں راه نمی یابد۔ ایں بود که بحث دریں موضوع را با او بیہوده دانسته و ہر دفعه می گفت غلط فہمیده و اشتباه کرده بودم۔ حسن علی خاں میلے جز انجام این کار ندارد ولے من خودم مایل بشوہر کردن نیستم۔

مادر بیچاره آشیه و حال فرزند خود را در خطر می دید آشفته و پریشان بود قصه آنکه حسن علی خاں مایل به شوہر کردن ہما نسبت بنظرش باور نه کردنی می آمد و چیزے ازیں حرف نمی فہمید۔ پس از فکر ہائے طولانی و بیخوابی شبہائے متوالی یقین حاصل کرد که بین منوچہر و ہما مناقشه اے رو داده و بند محبت سست شده تکلیف خود دانست که در رفع آں بکوشد۔ از جوانے آراسته تر برائے دخترش غرض نمی نمود و مخصوصاً ادب و احترامے که منوچہر نسبت با و مرعی می داشت دلش را ربوده بود۔

طلعت خانم ہیچ وقت برخلاف ارادهٔ دخترش تصمیمے نمی گرفت و دست بکارے نمیزد ولے دریں موقع مشورت با او را خطا پنداشته روزے مخفیانه بمنزل

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

منوچهر خان رفت. منوچهر از دیدن طلعت خانم فوق العاده مسرور شده میخواست
در آغوشش بکشد، بپایش بیفتد، یکمرتبه هزار حرف بگوید و سینهٔ خود را از فشار درد
آسوده کند اما عزت نفس فائق آمده اختیار خود را از دست نداد. رنگش پریده
و صورتش خیلی لاغر شده بود. با همان آداب معمولی طلعت خانم را پذیرائی کرده
گفت انشاء الله که هما خانم از خیال خود برگشته البته من جز این انتظاری نداشتم.
او را بزرگتر از آن می دانم که در حقش گمان بیوفائی و خیانت ببرم.

طلعت خانم آهی کشیده گفت هما نمیداند من اینجا آمده ام. اما من میخواهم
بدانم بین شما چه واقع شده و چه او را باین حال انداخته. هرچه از هما می پرسم میگوید
چیزی واقع نشده، این است که آمده ام از شما بپرسم.

استحکام و خودداری منوچهر که ندانسته از اطمینان بفتح و غلبه دست داده
بود بهم خورد. خیال کرده بود مادر هما برای اظهار ندامت و دوختن رشتهٔ گسیخته
آمده. خلاف این تصور از نگاه آشفته و پریشان حالی طلعت خانم معلوم بود
و جائی اشتباه و امیدی باقی نبود. اعصابش سست شد. با صدائی لغزان
گفت ابداً اتفاقی بین ما رخ نداده، هما خانم می گوید "بیک دلیلی که نمی توانم
بگویم از خیال شوهر کردن منصرف شده ام، باز میگوید مرا دوست میدارد. من
هرچه اصرار کردم که حقیقت را بفهمم نتیجه نداد. مات و متحیرم. جز خودم هیچ کس
نمی تواند بفهمد در این چند روزه بمن چه گذشته، هر قدر قوهٔ تفکر داشتم فکر کردم، هزار
گونه حدس زدم ولی همیشه باین اعتقاد برمیگردم که دیگری در کار پیدا شده و او را بر من ترجیح میدهد

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

یک حرکت تشنجی طلعت خانم را تکان داد، نگاهش در پے خیالے میرفت پس از لحظه ای تردید گفت من یقین دارم هما هیچکس را غیر از شما در نظر ندارد و شما اشتباه کرده اید۔ منوچهر گفت خدا کند اشتباه کرده باشم در این صورت گمان شما چیست، چه باید کرد؟

طلعت خانم در لوح سادهٔ خود چاره و راهے بجسته تصور کرد بهتر است حقیقت را با منوچهر خان در میان بگذارد شاید او این معما را حل کند۔ صدا را پست کرده گفت اینکه میگویم باید از بین دو لب شما بیرون نیاید۔ اگر هما بداند که من حرف او را بشما گفته ام از من خواهد رنجید و من از غصه هلاک می شوم۔ اما چه کنم چاره نیست باید از این بلا نجاتش بدهم۔ منوچهر با عجله و اضطراب گفت بجان هما خانم قسم میخورم که حرف شما از دو لب من بیرون نیاید، زود بگوئید بدانم تفصیل چیست۔

طلعت خانم گفت گرچه لازم بود اول با حسن علی خان صحبت کنم اما چهار روز است که بمنزل ما نیامده یک مرتبه رفتم خانه اش نبود، معلوم شد بوزارت مالیه می رود امروز هم که جمعه است اول نزد شما آمده ام۔

بهر صورت هما بمن می گفت شوهر کردن من باعث تأسف حسن علی خان میشود، می ترسم بدبخت شود، شما می دانید که هما چه اندازه خان عمو جانش را دوست می دارد، این آدم را حتی بجائے پدر او حساب میشود۔ خوبیهائیکه درباره ما کرده نگفتنی است۔ اما من این حرف هما را نمی فهمم و باور نمی کنم۔ چونکه شوهر کردن هما سبب آن نمی شود که خان عمو جانش را نه ببیند۔ حسن علی خان میداند که شما در طهران خواهید ماند۔ بگر جائے دل و ابسی ندارد مخصوصاً خیلے میل و ذوق دارد که هما یک شوهر خوبے بکند و راجع

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

به شما چند روز پیش خوشحالی میکرد که همه جا از شما خوب گفته اند...

چشمهائے منوچهر برق زد حس کینه ای که بر ضد رقیب نا معلوم در دلش انباشته بود اشتعال گرفت. عاشق ناکام همه عناصر و موجودات را رقیب خود میداند بخصوص آنکه صحیح یا غلط کسے هدف تیر گمان او واقع شود. بدنش میلرزید، با دندان لب زیرینش را میگزید گفت حالا فهمیدم آن کاغذ جواب من هم ساختگی بود. تف بر این انسان دو پا که یک قدم بی اجر و مزد بر نمیدارد. اگر این مرد با شما کمکے میکرد برائے این منظور فاسد بوده، خود را حق بجانب قلم میداده و تا بحال جرأت اظهار نداشته. حالا موقع را فوتے و خطرناک دیده، قصد شوم خود را اظهار کرده. فهمیدم و خوب فهمیدم! این اشخاصیکه ظاهر آراسته دارند مثل مارهائے خوش خط و خال میمانند. بیشتر از این ها باید ترسید. این بیچاره فکر نمی کند که سنش دو مقابل شما است. یک ذره رحم در دلش نیست. مانع زندگانی و خوشبختی این دختر بیچاره میشود. اما خیلے طرار است که شما را با آنهمه دوستی و راستی وا داده، از راه باز داشته، زیرا من یقین داشتم شما همه دنیا را برائے خاطر من ترک میکنید و آن قدر قوه و اراده در او سراغ داشتم که تصور میکردم تمام عناصر او را از دوستی من باز نخواهند داشت راستی حق این آدم مردن است شیطانے است بصورت انسانے.

اگر طلعت خانم مانع نبود، رشته این شکایت خیلے کشیده میشد. گفت این تصورات را نسبت بحسن علی خان نکنید. یقین دارم اشتباهے شده است من از این جا میروم بخانه او و مشکل را حل می کنم آن وقت خواهید دید که شما غلط فهمیده
منوچهر از روئے یأس تبسمے کرده گفت شما همه کس را مثل خودتان خوب و

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

ساده تصور مکینید، خیال می کنید حسن علی خان حقیقت امر را بشما خواهد گفت. البته او در ظاهر حاشا و امتناع خواهد کرد ولے در باطن دست از ناپاکی خود بر نمیدارد. هما برائے او شکار ے نیست که بار دیگر بتواند بچنگ بیاورد. پس لحظه ای بفکر فرو رفته، مثل آنکه راه حلے پیدا کرده باشد با سرور و شتاب گفت خیر حسن علی خان را نباید از خواب بیدار کرد و الا کار خراب می شود. شما هیچ وجه با او صحبتے نه کنید، بمن واگذار کنید من درست می کنم۔ الان فکرے بنظرم رسیده، این آدم را باید در نظر هما سیاه کرد. من هما را می شناسم، میدانم که جان خود را اگر به بے شرافتی آلوده باشد از خود دور میکند۔ باید خباثت وجود او را در نظرش ظاهر کرد تا او را خوب بشناسد و خود را او دچار بلا نکند۔

طلعت خانم بر آشفته گفت نمی فهم چه میخواهید بکنید، اما من حاضر نیستم یک سر سوزن بوجود حسن علی خان صدمه وارد بیاید اگر هم چه خیالے دارید. .

منوچهر مشوش شده دریافت که طلعت خانم نمی تواند محرم اسرار شود، گفت هیچ خیالے ندارم جز آنکه می خواهم به هما خانم بفهمانم که این آدم. . . .

طلعت خانم حرفش را قطع کرده گفت خیر باید به هما حالے کنید که اشتباه فهمیده و خان عموجانش ابداً حرفے ندارد که او شوهر کند۔ پس از آن باصرار منوچهر قول داد که در این موضوع با حسن علی خان صحبتے نه کند و با خاطرے مطمئن از اینکه بزودی کار اصلاح بشود، بخانه خود بازگشت ۔

۱۲۔ حسن علی خان و هما

حسن علی خان چند روز است بوزارت مالیه میرود و توانسته است از

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

خانوادهٔ رفیقش ملاقات کند این عذرے بود که برائے حفظ ظاهر تهیه کرده بود ولے
در حقیقت قوهٔ تحمل دیدار هما را نداشت ۔ همانیکه بزودی یک دنیا حسن و لطافت
را تسلیم دیگرے خواهد نمود! گوشش طاقت شنیدن اسم رقیب را نداشت تهیه
مراسم عروسی هما را دیدن مثل آن بود که منظرهٔ تدارک گرفتن جان خود را
مشاهده کند و ملے دلش برائے ملاقات هما خیلے تنگ شده هیچ می نمود که
سالها است او را ندیده و بالاخره چون چاره از ملاقات نبود بدیدن او
می رفت ۔ روز جمعه است و دیگر عذرے برائے ادامه غیبت باقی نیست
مثل شاگرد دیگه صبح شنبه بمکتب میرود، بهزار زحمت و تانی خود را بخانهٔ معشوقه
رسانیده ۔ طلعت خانم نبود (بمنزل منوچهر خان رفته بود) وقتے حسن علی
خان خودش را تنها با هما دید دلش بنائے طپیدن گذاشت، مثل شاگرد مقصرے
که جلوئے معلم ایستاده باشد مضطرب بود ۔ حرفے برائے شروع بمکالمه و دفاع
از خود نمی یافت ۔

هما حالت مقهور و مشوش او را دریافته، مانند کسے که بر تفوق و بزرگی
خود اطمینان داشته و بر حالت پریشان کوچکترے شفقت کند و از ترحم بر سر
و بالش دست عنایت بکشد، نزدیک شده سلام کرد و دست حسن علی خان را
گرفته بوسید ۔

مثل آن بود که آتش روئے دستش گذارده باشند، همه بدنش مرتعش شده،
این یک حرکت مختصر، لمس لبهائے دختر با دست او چه اثرے داشت ؟
ابرهائے تاریک از افق خیالش فرار کردند، صورت دنیا در نظرش تغییر

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

کرد، آفتاب روشن شد آه، دنیا چه بهشتے است، زندگانی چه لذیذ است، عمر چه قیمتی است بشرط آنکه معشوقه دلش در بند ما باشد. اما این خواب خوش چند لحظه بیش طول نه کشید، بیادش آمد که هما پائے بند عشق دیگرے است و بزودی خانۂ دل دیگرے را از صفائی خود فردوس خواهد کرد دل او چه خواهد شد؟......

هما تبدلات احوال را در چشمهائے حسن علی خان میخواند، طاقتش بپایان رسیده نخواست بیش ازیں بایں تاثرات ادامه بدهد با تبسم و شادی گفت خان عمو جان من شوهر نخواهم کرد.

ایں صدا مثل آں بود که از آسمان آمده باشد، هر دو ترسیدند، هیچ کدام باور نه کردند. لشکر عشق ازیں حملۂ ناگهانی دفاع کرده با کمال سختی به وجود هما هجوم آورده مغلوب و پشیمانش کرده. حسن علی خان مثل محکومے بود که بند بر گردنش بوده ناگهان مژده خلاصی برسد، از تاثر بر جائے خشک شده قوۂ برداشتن بند را از گلوئے خود ندارد.

پس از لحظۂ سکوت حسن علی خان با دلے شاد و آشفته و چهرۂ ساکت گفت مگر با منوچهر خان سردی پیش آمده؟ اهمیت ندارد، او نیا شد دیگری عزیزم غصه نه خور اما آنچه من تحقیق کرده ام منوچهر خان جوانے است از هر حیث آراسته و بخصوص آنکه مطبوع خاطر تو هم می باشد، اگر جزئی کدورتے پیش آمده قابل اصلاح است.

هما خیالش جائے دیگرے بود. قوایش از اثر جمله لے که ادا کرده بود

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

ضعیف شده رنگ از رخسار و آتش از چشمش رفته بود آہے کشیده با صدائے
پر از یاس گفت آرے خان عموجان بمنوچهر شوهر نخواهم کرد. ضمناً اشک
حسرت در دلش جاری بود، و بزبان دل می گفت: بیچاره منوچهر بدبخت من.

حسن علی خان گفت دختر عزیزم میل تو هرچه باشد برائے من مقدس
است، اما خوب بود علت این تصمیم را می گفتی. هما عادت بدروغ و دو
روئی نداشت و در اثر تربیتے که یافته بود انسانے راست رو و بے باک
بود منتها حسے که از همه بیشتر باو تلقین شده: با عواطف فطری مقرون و تائید
شده بود، شفقت و نیکوکاری بود. گرچه با خود گفته بود که سبب این تصمیم را بر
حسن علی خان پنهان خواهد داشت ولے عادت براستی او را از فکر مصنوعی
خود منحرف داشته گفت من اگر شوهر کنم دیگر آن طور که باید از حضور شما بهره مند
نخواهم شد، باین جهة این خیال را بکلی از سرم دور کرده ام. بعد از این
قصد دارم همه عمر را به تحصیل و خدمت به معارف و تربیت دختران بپردازم
و شما باید با من خیلے کمک کنید.

حسن علی خان بے اختیار دستهائے هما را گرفته و بوسیده گفت عزیزم
این خیال رهبانیت قابل تقدیس است بخصوص آنکه میخواهی عمر خود را وقف
تربیت خواهران خود کنی. اما من نمی توانم آن را تصویب کنم زیرا برائے
من شرط اول سعادت و خوش بختی تو است. چگونه قبول کنم که عمر تو سراسر
با حرمان و ناکامی آلوده باشد.

هما تفکرے کرده گفت شما خود تان بهتر از من میدانید که در ممالک متمدن

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

بسیارے از دختران صاحب مال وجمال ترک زحمت شوہرداری کردہ و زندگانی خود را مصروف نیکوکاری میکنند. و من حس می کنم که این وجودہائے مقدس چہ قدر ازین فداکاری لذت می برند۔

حسن علی خاں از وجد در خود نمی گنجید۔ ہمیں قدر کہ معشوقہ بہ رقیب تعلق نداشتہ باشد و تو آنکہ دست شخص بہ دامانش نہ رسد تسلیت بزرگے است، شاید در التہاب عشق، انسان مرگ معشوق را آرزو کند تا از دستبرد رقیب مصئون بماند حسن علی خاں گفت میدانی کہ من با تو قدرت استدلال و مقاومت ندارم و تو ہمیشہ حرفہائے خود را بمن ثابت میکنی با این حال جائے صحبت نیست البتہ زمان اثر خود را ظاہر خواہد کرد و این خیالات جوانی را از تو خواہد گرفت۔ عجالتاً من بمیل تو تسلیم میشوم و راضیم۔

ہما گفت من ہم فقط از خوش بختی شما خوش بخت می شوم۔

حسن علی خاں گفت۔ ہیچ میدانی رقیہ ناخوش است خوب است احوالے از و بپرسی۔

قرار شد ہما امروز بدیدن مریض برود ضمناً مدتے از شغل جدید حسن علی خاں مذاکرہ شد۔ تعجب او ازینکہ دوست نیکوکار خود ش را پنہاں کردہ باعث خندۂ ہما می شد۔ میگفت تعجبے ندارد اگر دوست است باید خود را پنہاں کند تا دوش شما را از بار منت خستہ نکردہ باشد۔ لذت کار خوب در ضمن عمل مخفی است شاید این شخص مسرت مخصوصے از پنہاں داشتن خود می برد کہ از ممنون کردن شما آں رضایت خاطر برایش حاصل نمی شود۔ خودتاں ہمیشہ گفتہ اید

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

بار منت سنگین است و هر کس حتی الامکان شانه از زیر آن خالی میکند.
حسن علی خان گفت البته آنچه گفتی درست است اما من خیلی میل دارم این آدم را پیدا کنم و دست و رویش را ببوسم. هما گفت شاید هم روزے او را بشناسید، مایوس نباید بود.....

پس از مدتے صحبتهائے متفرقه حسن علی خان با دلے شاد بخانه خود رفته قرار شد بعد از ظهر هما بہ اسٹ احوال پرسی زنش بآنجا برود۔

۱۳ - در بین راه

مثل طفلے که همه آرزویش داشتن یک گنجشک بوده و اینک آن را در دست دارد یا مانند اسکندر کبیر که بار سوم داریوش را شکست داده ایران را مثل دستمالے در دست خود می فشارد، حسن علی خان از جام نشاط سرشار بود، بخورشید لبخند میزد و با مرغانیکه روئے شاخهائے درخت میخواندند مزاح میکرد. در و دیوار کوچه باو تبریک میگفتند. روحش پر از غرور کامیابی بود، خود را مالک همه دنیا فرض می نمود. روبمنزل میرفت و از شربت گوارائے محبت هما سرمست بود متاسفانه این اشتباه مدتے طول نه کشید. متدرجاً آن حالات خوش و آن جلوه هائے خیال در مقابل حقایق مثل دود در پیش باد محو شد فکر می کرد: عاقبت این کار چه خواهد بود؟ بفرض آنکه من از خودپرستی این تصمیم هما را تائید کردم و چندے هم شوهر اجنبیا نه گردد این محرومیت را برخود هموار داشته

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

بالاخره دست طبیعت قوی است و او را بامر خود وا خواهد داشت منوچهر نباشد دیگری این خودپرستی من هما را بدبخت خواهد کرد. شاید خواستگاری با این شرائط غیر ممکن باشد. هما یعنی مقصود و منظور زندگانی من. اگر راستی من او را دوست میدارم باید خوشی و عمر خود را فدائے نیک بختی او کنم والا در عاشقی دروغ گفته ام پست فطرت و بے شرفم. بالاخره بهر وسیله است باید هما را از این خیال منصرف کنم آه، امان از دست حس تکلیف، داد از ظلم وجدان. این چه حسے است که رضائے آن جز بناکامی ما صورت نمی گیرد. باز اگر این قوه در همه افراد بیک نوع حکمفرما بود، از همه شرور و جنایات جلوگیری میشد افسوس که این حاکم غیر مرئی که نامش را وجدان گذارده ایم مطابق روحیات هر کس و مقتضیات هر وقت احکامش متفاوت است. وجدان هم مثل عقل انسانی بے موضوع و غیر قابل اعتماد است.

باز ابرهائے سیاه افق خیالات حسن علی خان را تیره کردند. نورے که در چشمانش میدرخشید خاموش شد.

سرش را پائین انداخته باقی راه را بتأنی میرفت و جز خیالات مبهم خود چیزے نمی دید و جز ناله درونی صدائے نمی شنید.

۱۴ - در منزل حسن علیخان

رقیه خانم اعتقادے به میکروب ندارد، هرگز از آب جوشیده ای که برائے شوهرش حاضر میکنند نمیخورد و باین حرفها میخندد و به مخترعین این مزخرفات

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

لعنت و نفرین میفرستد آبی که از جوئی آمده و در آب انبار مانده بچشم او پاک و گوارا است اختلاف عقاید بین زن و شوهر آنهارا بکلی از هم جدا کرده تقریباً هر یک علیحده زندگی میکنند. اینک چند روز است مبتلا بحصبه شده و حالش هر روز رو به بدی میرود. دوائی حکیم را نمی خورد و وجود خود را باین کثافات نمی آلاید.

هما و مادرش آمده و به پرستاری او مشغول اند. حسن علی خان روزها به اداره می رود و هما اوقات بیکاری را گاهی به تفکر و گریه کردن و گاهی بکتاب خواندن می گذراند. شبها با هم صحبت میدارند. حسن علی خان یکی دو مرتبه بقصهٔ شوهر اشاره کرده ولی هما طاقت شنیدن این اسم را نداشت تمنا کرده که حالتاً در این موضوع حرفی گفته نشود.

درین دوروزه هرچه هما تجسس نمود دفتر یادداشت حسن علی خان را نیافت "تا روز سوم مواظب همه اعمال او بود" بالآخره دانست که دفتر در کدام کتابخانه و کلید کتابخانه در چه محلی مخفی میشود. خیلی میل داشت بداند حالیه او چه فکر میکند و احساساتش چیست چون میدانست که حسن علی خان فقط با این دفتر درد دل خود را می گوید.

روز چهارم همین که حسن علی خان از خانه بیرون رفت دفتر را بیرون آورده با انگشتهائی پرشتاب صفحات آخر را باز کرده نوشته بود:-

روز ....

میخواهم سیل حبیب اندوهی را که در درون جانم جاریست از نوک قلم

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

روی کاغذ جاری کنم میخواهم این جهولاتی را که از آن روحم و دیده را ابهام گشته، بعادر گذاشته حل کنم به بینم چه تغییری در خارج حاصل شده، این آمد و شد و این همه در مغز من از چیست. نمیدانم از کجا شروع کنم و چه بنویسم مثل آنست که لب دریا ایستاده بخواهم این موجهای آشفته را از هم تفکیک کنم و هر یک را علیحده اندازه بگیرم و دلیل آمدن و رفتن هر یک را بیابم. تا من چشم بر هم زدم از وزش یک نسیم صورت آب پر از چین شد. از طوفان غم هر لحظه دریای دلم پر از پیچ و تاب است.

او ..... یعنی موجب زندگانی من، چرا؟ ... میرود .... کجا؟ چرا رشته حیات من بسته باوست؟ چرا خیال می کنم تمام اهمیت هستی بوجود اوست؟ اگر او نباشد خوشی نیست، زندگانی نیست، دنیا نیست ......

آری حقیقت همین است. هیچ بحث نه کنم با منطق از شدت حقائق نمی توان کاست. لا اقل از خستگی مباحثه و منطق از لذت رنج خود کم نه کنم. کیست که گرفتار موهوماتی نیست. من تمام عمر دو چار هزاران موهوم و هوسهای دیگر بوده ام ولی باین سختی خاطرم پای بند نبوده و باین اندازه لذت نبرده ام حالا می فهمم تنها عشق بانسان طبیعی و سائر عشقها مصنوعی است، این چه لذتی است که از رنجش جانم می سوزد. جای تعجب است، اگر رنج است چرا خلاصی از آنرا آرزو نمیکنم! در همه عمر این زحمت پر لذت را نچشیده بودم. مثل آنست که شمع عمرم بجای آنکه اندک اندک در محفل مرده دلان بسوزد، در یک ساعت از آتش نشاط مجلس عشاق تمام شود. این قسم مردن بهتر است.

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

آرے او .... جان من است ـ میرد در آغوش دیگرے ـ یعنی دیگرے جان مرا می گیرد ......

حالت غریبے است ـ شاید دیگرے ہم در دنیا باین درد مبتلا بوده ، آیا باندازه من رنج برده ؟ ممکن است ـ اما ہر کس نوعے متاثر میشود ـ من معتقدم که ہیچکس باین اندازه درد نه کشیده ہر عاشقے ہم ہمین ادعا را میکند و حق دارد ـ مرگ ! دنیا ! عمر من سراسر حرماں بوده ـ بگذار چندے ہم بسوزم و لذت ببرم ـ این تغییر حال کی در من پیدا شد ؟ چند روز است ؟ نمیدانم ـ دیگر روز و شبے برمن معلوم نیست ـ این چه ہوس و تمنائیست که درمن تولید شده ؟ بکودکے می مانم که شاہے را دیده و تاج او را آرزو می کند ـ چه خواہش بیجا !

ہما چندین بار این یادداشت را خوانده به بیچارگی حسن علی خان و منوچہر خودش گریه می کرد ـ

۱۵ ـ اعتراف

شب بود ـ حسن علی خان و ہما روئے صندلیہائے راحت نشسته از ہر مقوله سخن میگفتند ـ حسن علی خان با کمال احتیاط و تانی رشته صحبت را بقصه شوہر کردن ہما مربوط کرده میگفت عزیزم این خیالے که برائے تو آمده باعث رنج فوق العاده من شده نمی توانم تصور کنم بچه دلیل این خیال بچه گانه در سر تو جا گرفته ـ بزرگترین خدمت نوبنوع و وطن آن است که اولاً خود ت و یک نفر دیگر را خوشبخت کنی و از نعمت عشق و دوستی استفاده نمائی و پس

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

ازان اطفال لائق برائے خدمت بمملکت آمادہ کنی والبتہ در عین حال می توانی ہمہ گونہ در تربیت و خدمت دختران کوشش داشتہ باشی یقین دارم منوچہر کسے نیست کہ مانع این گونہ خیالات تو بشود۔

ہما جواب نمی داد و بے اختیار آہ می کشید حسن علی خان سکوت ہما را دلیل بر رضا پنداشتہ ازین مقولہ بسیار گفت و لے ہر قدر کہ اطمینانش برضایت ہما بیشتر می شد ضربان قلبش سریع تر می گردید و زبانش لکنت می گرفت ۔ میخواست ہما نصیحت او را قبول کند ہم نمیخواست ۔

پس از چند دقیقہ سکوت از ہر دو طرف حسن علی خان گفت ہما جان چرا حرفی نمی زنی و جوابی نمیدہی؛ صورت ہما سرخ شدہ، دستہا را بہم آویختہ و جلو دراز کردہ، چشمہا را بزمین دوختہ گفت خوشی من آن است کہ ہمیشہ با شما باشم، ہمہ کس من شما باشید، دیگرے را لازم ندارم ......

حسن علی خان یک لحظہ از اثر این جملات بیحرکت ماندہ پس از آن بخود تکانی دادہ مطمئن شد کہ خواب نیست۔ آہستہ دست دراز کردہ دست ہما را گرفت و بپایش بزانو افتاد۔ سر را روئے دامانش گذاردہ زار زار میگریست قطرات اشک ہما روئے سرش می ریخت و ہما با موہایش بازی میکرد۔ چند دقیقہ باین حال گذشت حسن علی خان سر را بلند کردہ گفت دیگر من از زندگانی تقاضائے ندارم، چہ خوب بود الان در پائے تو می مردم۔

ہما اشک از چشمہایش پاک کردہ بصندلی خودش نشاندہ گفت تمنا دارم از این حرفہا نزنید......

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

حسن علیخان آهی کشیده گفت درست می گویم زنده بودن من اسباب زحمت هر دوی ماست. من چه طور عمر نازنین تو را پای بند وجود خود کنم، تو پانزده سال از من کوچکتری، تو رو بجوانی میروی و من رو به پیری. چه طور بتوانم همچه ظلمی درباره‌ٔ تو بکنم با این گناه خود اعتراف میکنم که آرزوی داشتن تو در خاطر من پیدا شده و خود را از این بابت جنایتکار و قابل مجازات میدانم. یعنی درست نمیدانم چه شد، وقتی صحبت شوهر کردن تو پیش آمد. یک حس تازه‌ای در من احداث گردید هر چه میکردم نمی توانستم این خیال شرم آور را از خود دور کنم. اما چه قدر این آرزو را دور می دیدم، مثل آن بود که یکی از ستاره های آسمان را بخواهم. گویا خیلی رنج کشیدم، درست یادم نیست، خوشی این ساعت همه گذشته را از یادم برده.

هما تبسمی کرده گفت در این چند روزه من آن قدر فکر کرده ام که باندازهٔ پانزده سال پیر شده ام حالا بین شما و من دیگر تفاوت سنی نیست.

حسن علی خان پس از لحظه‌ای تفکر گفت هما جان بگو بدانم آیا از حالت این چند روزه من چیزی استنباط کرده ای وای بر من! گویا نوعی رفتار کردم که تو خیالات مرا فهمیده ای چه قدر ضعیفم، چه قدر کوچک و پستم. دلت بحال من سوخته میخواهی تو خودت را فدای من کنی. نه نه عزیزم. اگر وجودی در این میانه باید فدا شود آن منم، وجود لطیف تو حیف است دوچار رنج باشد، فداکاری هنوز برای تو زود است، آیا تو مرا این پست فطرت و خود پسند شناخته ای؟

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

آیا تصور کرده بودی من حاضرم سعادت دیگرے را فدائے خوشی خود بکنم چه رسد به وجود نازنین تو که تنها سبب زندگانی من است ـ البته نمی دانی چه اندازه تو را دوست میدارم تا بحال ازین مقوله حرفی میان نیامده بود و کارے از دستم بر نیامده که درباره تو کرده باشم تا درجهٔ دوستیم معلوم شود ـ

هما گفت فقط خوشی شما مرا خوش بخت خواهد کرد ـ

حسن علی خان گفت خوشی من این است که تو خوش باشی و اگر تو ملتفت نیستی من بخوبی میدانم سعادت تو درین است که با منوچهر خان که دوست میداری و با تو تناسب سنی دارد و از هر حیث آراسته است، وصلت کنی بگو بدانم، چون میدانم نمی توانی دروغ بگوئی، آیا منوچهر خان را دوست نمی داری؟ هما آہے کشیده با صدائے ضعیف گفت چرا؟ مثل آن بود که اطاق بر سر حسن علی خان خراب شده باشد با این مطلب یقین داشت اما شنیدن آن از دهان هما اثر مخصوصے کرد. گفت درین صورت میخواهی خودت و من هر دو را بدبخت کنی بگذار از خوشی تو اقلاً خوش باشم ـ

هما گفت من تصمیم گرفته ام و از خیال خود بر نمیگردم منوچهر خان بزودی دیگرے را پیدا خواهد کرد اما شما ....

حسن علی خان حرفش را قطع کرده گفت بر فرض آن که من راضی شدم دیده عزیزم تو را فدائے خودم کنم اما نباید فراموش کرد که من زن دارم و نمی توانم زنے دیگرے بگیرم ـ آیا تو خودت قبول میکنی بعد از ان همه مباحثات درین موضوع برخلاف اصول اخلاقی خودمان رفتار کنیم ـ آیا مردیرا که دو زن بگیرد تو محترم خواهی شمرد؟ بهیچ آدمی در زناشوئی اطمینان خواهی داشت؟

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

البته رقیه تمام عمر بلائے جان من بوده - اما تقصیر با او نیست میا یستے ازهم جدا شده باشیم - من به بیچارگی او رحم کرده ام ولے این دلیل نمی شود که با وجود او زن دیگرے بگیرم مثل آنست که زن من شوهر دیگرے بکند - او هم انسان است احساسات دارد - میدانی دو چار چه رنجے خواهد شد؟ آیا تو باین بیرحمی رضایت می دهی - حالا البته رقیه خانم خارج از این احتمال است، اما کسیکه زن دومی می گیرد چه اطمینانے میتواند از عفت زن اولش داشته باشد - شاید زن دومی هم بوفائے هیچ مردے اعتماد نه کرده و بفکر آتیه خودش باشد - بالاخره ما باید اول خودمان اصولے راکه قبول کرده ایم مراعات کنیم -

هما سر را بلند کرده گفت درست گفتید، من این نکته را بکلی فراموش کرده بودم ولے بهرصورت من شوهر نمی کنم و میخواهم همیشه باشما باشم

حسن علی خان گفت تو فرشته ای از تو بهتر خداوند خلق نه کرده، بگذار دستت را ببوسم -

۱۶ - در حجرهٔ تجارتی منوچهر خان

منوچهر خان بطور بے صبری در حجرهٔ خود قدم می زد انتظار کسے را داشت - در باز شده شیخے وارد شد نفس زنان خسته و وامانده، پر از گرد و خاک، شیشهای عینکش از زیر بصورت چسپیده و قطرات عرق را نگاه داشته روئے صندلی افتاد و گفت از پریروز تا حال یک بند برائے شما سیدوم - منوچهر خان باشتاب پرسید نتیجه چه شد؟ شیخ باکمال خون سردی تبسمے کرده گفت میخواستی چه طور بشود -

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

کاری را که من اقدام کنم چه باید از آب در بیاید؟

منوچهر خان ابروها را درهم کشیده گفت بسیار خوب بگو بدانم نتیجه چه داد یک آری یا نه کافی است.

شیخ عباد از دوش برداشته نصفی روی صندلی و نصفی روی زمین انداخته گفت شما بگو محمد تقی زود برای من یک لیوان دوغ بیاورد. دارم از تشنگی هلاک می شوم. حالا شما شتاب نداشته باش بنشین. اما بجان خودت خیلی سخت بود. آنقدر با این بی انصافها حرف زدم که زبانم مو درآورد. مگر زیر بار می رفتند. امان از آن مدیر نعرهٔ ملت! می گفت روزنامه برای تنویر افکار عمومی است، روزنامه مربی و معلم اخلاق جامعه است. یادم نیست نمی توانم مثل او قلنبه بگویم گویا میگفت "مکروبهائیکه که در سطح سینهٔ ملت است باید با آتش تازیانه روزنامه نگاره بسوزد".

از این عبارتها که آدم می ترسد خیلی گفت یا نه می گفت روزنامه درس اخلاق است، باید سرمشق همه ملت باشد بهتان و افترا انگیز ترین کارها است، شرافت کسی را بردن بدتر از کشتن او است، تا مطلبی ثابت نباشد نباید گفته شود. حتی وقتی خیانتی ثابت شد اهل اخلاق آن را از نظر دیگران می پوشانند و فقط به تنبیه خائن کفایت میکنند. ممکن است آدم بدکار پشیمان شود و خود را تصحیح کند اما وقتی شرافتش را رفته دانست یک حس انتقامی نسبت بجامعه در او تولید شده و به بدکاری خود ادامه می دهد زیرا می بیند دیگر پشیمانی فائده ندارد. یک دشمن برای جامعه زیاد شده و یک انسان از حلقه انسانیت خارج می شود.

چه خوب! عین حرفهای خود مدیر بود. یک کلمه اش یادم نرفته. صبر کن انشاالله

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

خودم یک روزنامہ علم می کنم۔ ہمہ ایں حرفہا را آنجا می نویسم، آں وقت ببیں برائے
شما چہ ہا خواہم کرد۔ بجان خودت وکیل می شوی۔ ہمیں دورہ کہ می آید من و شما
ہر دو وکیل خواہیم بود۔ اما باید یک قدرے سرکیسہ را شل داد، ضرر نمی کند۔ پس
اینہمہ کہ برائے وکالت چندیں ہزار تومان خرج می کنند برائے آں ماہے دویست
تومان است؟ اول اقدام برائے آں خواہد بود کہ مواجب وکالت را ماہے
پانصد تومان کنم، کم کم خواہد شد۔

یقین بداں من سوادم از خیلے از آنہا بیشتر است۔ برائے وکیل شدن
اطلاعات تاریخی و سیاسی و علمی لازم نیست اینہا ہمہ باید طبیعی و خداداد باشد۔ ایں
کلہ من پُر از سیاست است۔ چناں نطق بکنم و پشت تریبون فریاد کنم! می گویم:
آقایان وکلا، اے نمایندگان سی کرور ملت شش ہزار و سیزدہ سالہ......

منوچہر خاں بے اختیار شدہ گفت خدا شاہد است من حوصلہ ام تمام شد،
حالا جائے ایں صحبتہا نیست، بقیہ حرفتاں را بزنید۔ ببینیم آخرش چہ طور شد۔

شیخ گفت آخرش ہمیں شد کہ باید میشد۔ گذاشتم با ہرہ نعرہ ملت خوب حرفہائش
را زد آں وقت گفتم ایں اخطار نامہ افترا و تہمت نیست خاطرتاں آسودہ باشد
ہماں طور کہ گفتید یک تذکرہ است برائے بدکار کہ پشیمان بشود و خودش را درست
کند ضمناً مقالہ را با پنجاہ تومان اسکناس بدستش دادم، زود پولہا را در جیبش گذارد
یک نگاہے بنوشتہ انداختہ گفت ہمیں طور است کہ میگوئید ضررے ندارد۔ فردا
در صفحہ اول درج خواہد شد۔ خودم ہم یک دو سطرے برائے خاطر شما اضافہ میکنم۔
اما مدیر نالہ ایرانیاں، بیچارہ از گرسنگی رنگش مثل ماست پریدہ بود۔ اصلا

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

نہ پرسید چیست و راجع بہ کیست ۔ وہ تومان بیشتر باو ندادم ۔ بیچارہ عرضہ ندارد مثل آں مدیر نعرۂ ہتاک نسبت کسے ہم ازو ملاحظہ نمیکند ۔

اخطار نامہ

فردا صبح زود غلام رضاخاں عضو دفتر پرسنل باجبہۂ کشادہ و رفتارے حاکی از فتح وظفر وارد اطاق حسن علی خاں شدہ یک نمرہ روزنامہ نعرہ ملت باخطوط قرمز جالب توجہ کہ در اطراف یک ستون دراز کشیدہ بود روئے میز گذاردہ با تبسمے مخصوص گفت :۔ ملاحظہ بفرمائید پارہ مطالب راجع بہ جناب عالی نوشتہ شدہ ۔ نظر عالی است آں روز اول کہ درکوچہ ملاقات شد چہ عرض کردم ؟ بوجود بندہ اہمیتے نداد بد عجالتاً بازہنوز وقت نہ گذشتہ ، ممکن است ہمیں فردا ضد آنرا وادارم بنویسند ۔ ضمناً سر را بگوش حسن علی خاں نزدیک کردہ صدا را پست نمودہ گفت اما باید ترتیب معاونت بندہ را درست کنید کہ باہم کار کنیم ، انشاءاللہ دیگر ازیں پیش آمدہا جلوگیری خواہد شد ۔

حسن علی خاں روزنامہ را برداشتہ در صفحۂ اول خواند :۔

اخطار نامہ

محرک چرخ دستگاہ مملکت مالیہ و اقتصاد است چیزے نماندہ بود کہ از اہمال و غفلت اولیاء امور ایں چرخ از کار بایستد ۔ منافع مختلف آں را بہر طرف می کشیدند و از راہ خود باز می داشتند ۔ اینک ملت با قلبی پُر از اضطراب و امیدے چشم

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

خود را بدست مصلح آقائے...... وزیر جدید مالیه دوخته و یقین دارد اگر ناخدائے بتواند این کشتی بے سکان را نجات بدہا بیشا نند. متاسفانه مشاہده می شود که این امید و اعتماد نیز مورد نداشته و مجدداً ہمان تاریکی یاس، قلب ملت را فرا گرفته است بازہمان ترتیب سابق بجا و مشاغل بدست اشخاص بے لیاقت و بد سلیقه سپرده میشود - ازانجمله اداره کشف تبذیه است که تازگی در وزارت مالیه ایجاد شده و بعنوان نانخانه بیک نفر آدم بے شرافت و بدعمل سپرده اند - مأموریت کشف تبذیر بکسے که سابقه دزدی و اختلاسش از آفتاب روشن تر است جائے بسے تعجب و مضحکه است ہمه کس میداند که این شخص سابقاً در وزارت مالیه بوده و نتیجه عیانت و نه شتکاری اخراج شده حالا مجدداً باو کار سپردن آں ہم کارے باین بزرگی و مہمی به یکباره قطع امید از تمام ملت می کند -

آقائے وزیر من آنچه شرط صلاح است با تو می گویم برائے خود تان بہتر است که پند بگیرید - امضا یک نفر وطن دوست

بما نیز اطلاعات خصوصی درباره این شخص رسیده در نمره آتیه بنظر ملت خواہیم رسانید - "نعرہ ملت"

حسن علی خاں سرخ شده از جا برخاست گفت من از خودم اطمینان دارم بے شرافت آں کسے است که این مزخرفات را نوشته - اگر عدالتے در مملکت باشد، اگر جامعه شرافت را محترم می شمارد لا بد برائے حفظ آں قانونے گذارده و نویسنده به مجازات خود خواہد رسید -

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

غلام رضا خاں تبسمے کردہ گفت چہ عرض کنم . . . . معلوم میشود جناب عالی اہل ایں مملکت نیستید و از اوضاع خبرے ندارید۔ حسن علی خاں گوش نداده، روزنامہ را در دست گرفتہ با کمال عجلہ بطرف اُطاق وزارتی رفت

۱۷- در اطاق وزیر

آقائے وزیر از کیفیت روزنامہ مسبوق بود۔ از حالت آشفتۂ حسن علی خاں کہ روزنامہ در دستش می لرزید۔ استنباط کرد کہ فحش اثر خود را نمودہ قبل ازاں کہ او حرفے بزند گفت معلوم میشود جنابعالی را مقالۂ شیریں نعرۂ ملت متاثر کرده، حق با شماست ازیں بابت کہ ایں مرتبہ اول است کہ مورد تہمت و فحش واقع شدہ اید۔ یکے از معایب مشاغل دولتی ہمیں است۔ ولے بعد ہا چناں عادت خواہید کرد کہ مسئلہ طبیعی و ضروری میشود۔ حسن علی خاں متحیر شدہ ہمچہ بنظرش آمد کہ ہمہ برضد او قیام کردہ اند۔ با یک لہجۂ سخت و قاطع گفت من بشرافت خود اطمینان دارم اما باید نویسندہ تنبیہ شود زیرا جنایت کردہ است۔ شاید دریں موقع حضرتعالیٰ ہم مورد توہین واقع شدہ اید استدعا میکنم بفرمائید آنچہ لازم است برائے تعقیب ایں کار بعمل بیاورند۔

آقائے وزیر خندیدہ گفت فقط حل ایں مشکل آن است کہ واقعہ را نبودہ فرض کنید۔ خیال کنید ایں فحشہا راجع بیک نفر حسن علی خاں نامی است کہ در وزارت مالیہ کرۂ مریخ کار میکند۔

حسن علی خاں بر آشفتہ گفت اگر اجازہ بفرمائید بندہ خودم در عدلیہ اقامہ

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

دعوی کنم ۔ وزیر فکرے کرده گفت خواهش میکنم امشب ساعت هشت و نیم یا نه بمنزل
من تشریف بیاورید یک جعبهٔ مخصوصے دارم که هرچه ازیں یادگارها می رسد در آن
جا ضبط میکنم همه را به شما امانت میدهم، بخوانید گرچه خواندن همه مقالات پُر از
فحش راجع به بنده چند روزے طول خواهد کشید و لے پُر تفنّنش می ارزد ۔ پس از آنکه
همه را خواندید آن وقت اگر صلاح دیدید و خواستید بعد علیه رجوع کنید مختارید
اما یقین دارم باین قضیه تن در نخواهید داد: کی است که درین مملکت مورد
تهمت و فحش روزنامه واقع نه شده باشد ۔ مخصوصاً بسیارے این مسئله را دوست
میدارند و سبب شهرت خود می دانند ۔ اگر شرافت قیمتے داشت باین آسانی دستخوش
حمله واقع نمی شد و یک قوانین محکمے حافظ آن می بود ۔ گوینده و شنونده، نویسنده و
خواننده هیچکدام باین حرفها اهمیتے نمیگذارند ۔ همان طور که میدانید در فرنگستان
اگر شخصے قتل یا جنایت کرد تمام اعضائے خانوادهٔ او لکه دار شده محل اقامت و
معروفیت خود را ترک می کنند ۔ اینجا اغلب قتل و جنایت هیچ اثر سوئے در زندگانی
جانی نمیکند. بسته بآن است که مقدار تمول نفوذ او چه اندازه باشد ۔ درین مملکت
فقط دو چیز مورد توجه است مال و مقام ۔ اعمال در گذشته و حال هرچه میخواهد باشد
بهرصورت امشب که منزل من تشریف آوردید باز درین خصوص صحبت می کنیم ۔

۱۰ ۔ در منزل حسن علی خاں

ظهر که برائے نهار بمنزل آمد رنگش پریده و از چهره اش آثار آشفتگی ظاهر بود ۔ هما
این تغییر حال را احساس کرده سبب آن را پرسید ۔ حسن علی خاں ما وقع را برایش

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

گفت ۔ہما متفکر شدہ سکوت کرد ۔

حسن علی خاں گفت بالاخرہ تہمت بے اثر نیست اشخا صیکہ مرا نمی شناسند ناچار باور می کنند وپیش خود میگویند تا چیزے نباشد چیز ہا گفتہ نمی شود ۔ آنہائیکہ مرا می شناسند ذہنشاں مشوب می شود شاید صمیمی ترین و پاک ترین دلہاہم .....

ہمانگذ اشت حرفش را تمام کند گفت کاشکہ آں کس راکہ ایں مزخرفات را نوشتہ من می شناختم و می توانستم یک گلولہ بمغزش خالی کنم ، انہ ، من آدم کش نیستم فقط بیک نگاہ حقارت اکتفا میکردم ۔ دنیائے غریبے است ایں طور آدم ہا ہم مثل سایرین لباس می پوشند و در ہر مجلس جا دارند ۔ سائرین با آنہا حرف می زنند و با آنہا معاشرت می کنند و از آنہانمی ترسند ۔ من اگر جائے یک ملتے بودم تہمت و ہتک شرافت را در سر ہمہ جنایتہا قرار میدادم و ہر گنہ یکسے کہ مرتکب ایں جنایت بشود رحم نمیکردم ۔

خاطر حسن علی خاں کہ با ظہارات وصحبتہائے وزیر مالیہ بہیچ وجہ تسکین نیافتہ بود از تسلیت ہما بکلی آرام شد ۔

گفت ہما جان رو وحم را از رنج خلاص کردی ۔ محبت تو از حمایت شاہ برائے من خوشتر است ۔ اگر ہمہ عالم بضد من باشند و تو با من باشی ترسے ندارم ۔

۱۹ ۔ رقیہ خانم

حالت رقیہ خانم سخت شدہ نزدیک غروب طبیب را خواستند ۔ دوا ندادُ دیگر لازم ومفید ندانست ۔

ہمہ شب را حسن علی خاں وطلعت خانم وہما بیدار در اطاق مریض گذراندند

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

تمام در حال اغما بود حرفی نزد و نزدیک صبح از درد و رنج خلاص شد ۔

از گریه حسن علی خان همه متاثر شده گریه میکردند ۔ میگفت از رویش شرمنده ام بمیل او رفتار نه کردم، دلش از من آزرده بود ۔ چه کنم تقصیر از طبیعت خود پسند من است که همیشه علاقه مند تفکرهای خودش است ۔

۲۰ ـ با روزنامه ها

یک ماه بعد روزی حسن علی خان بخنده با هما میگفت روزنامه ها هنوز دست از سر من بر نداشته اند ۔ اما دیگر در من اثری نمی کند ۔ این نکته را خوب دقت کردم که حساس ترین و علاقه مند ترین اشخاص را بشرافت ممکن است باین وسیله سرد و بی خجالت کرد حتی همین اشخاص ممکن است روزی خودشان مفتری و جنایتکار بشوند وقتی افراد یک جامعه همه روزه فحش دادن بیکدیگر مشغول باشند، حس شرافت و اخلاق که پایه اطمینان افراد نسبت بهم و سبب ارتقای ملت است از بین می رود ۔ آن می شود که هستیم ۔

اما هما درست گوش نمیداد حواسش جای دیگر بود حسن علی خان دریافته گفت هما جان چند روز است خیلی متفکری، میدانم چه فکرها میکنی چون من همیشه در عقب خیال تو میروم، فکر من بیشتر متوجه تو است تا مشغول بخودم ۔ تعجب میکنی چرا من از آن مقوله حرفی نمی زنم ۔ چون راست باید گفت اقرار می کنم که تا امروز با خود در جنگ بودم ۔ امروز خودم را مغلوب کردم، عقلم غالب شد، میخواهم بگویم عشقم غالب شد ۔ حالا دیگر خوب حاضر شده ام خود را فدای دوستی کنم، جای تردیدی

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

برایم باقی نه مانده۔

آره ہما جان انتظار داری من بگویم حالا دیگر رقیب بیچاره ازبین رفته و من آزادم و مانعے از برائے خوش بخت شدن ندارم و فوراً از تردید خلاص کنم نه، ہما جان این طور نیست۔ این خوشبختی ظاهری با بدبختی ابدی خواهد بود۔ بدبختی من اہمیتے ندارد و تو بدبخت می شوی، آن ہم بدست من! ہیچ چیزے ممکن نیست ہزار دفعه مردن ازیں کامیابی برائے من شیریں تر است۔ عزیزم دل تو در بند دیگرے است میخواہی عشق را فدائے تکلیف کنی و روح خود را تمام عمر دچار شکنجه و عذاب داشته باشی۔ قدرے فکر کن۔ ببیں بمن که سعادت خود را در خوشی تو میدانم چگونه خواهد گذشت تو در عذاب و من از خجالت در جهنم خواهد بود۔ بازه اگر دلت آزاد بود حرفے نداشتم با وجود آنکه میدانم من در تو تولید عشق نمی توانم بکنم بدوستی و محبت تو قانع می شدم اما حالا با این پیش آمد.......

ہما گفت شما نمی توانید بدانید چه قدر در نظر من عزیز ہستید۔ حسن علی خاں آہے کشیده گفت چرا می دانم اگر احساسات را ممکن بود بمقیاس اندازه در وزن گذاشت میگفتم تو مرا صد برابر بیش از انچه بمنوچهر عشق داری دوست میداری اما فرق خیلے است یک ذره عشق ہزاران دفعه از ہمان قدر دوستی سنگین تر است۔ عشق بر ہمه احساسات ما غلبه دارد و اگر بزور و جبر یک لحظه بر او غالب شویم سخت تر بر ما حمله میکند و لحظه بعد بیشتر ما را اسیر می نماید۔ تو میخواہی عشق را در خود بکشی، دلائے بران که دو مرتبه مغلوب کند آن وقت بر ما چه خواهد گذشت۔ گذشتن عشق بمرور ایام و یا بسبب بے لیاقتی معشوق ممکن است ولے درین جا ہیچ یک ازیں دو مورد موجود

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

نیست ۔ اگر دو نفرے را کہ میخواہند شریک عمر باشند دلذائذ زندگانی را از اشتراک چندین برابر کنند، زنجیر عشق بہم نہ بندد، ہیچ قید دیگرے روح آنہا را بہم نزدیک نمی کند ۔ زناشوئی طبیعی یعنی زندگانی متحد دو نفرے کہ ہمدیگر را دوست میدارند در غیر ایں صورت یک نوع داد و ستدے است کہ جز ضرر روحی نتیجہ ای نمیدہد باید دلہا در بند یکدیگر باشند ۔ عزیزم اگر ممکن بود کہ من جان خود را بدہم و دل تو را بجرم آنے درنگ میکردم اما دل فروشی نیست ۔

اشک ہما دامنش را تر میکرد ۔ حسن علی خان دستش را گرفتہ و بوسیدہ گفت تو اگر عمو جان بیچارہ خودت را دوست میداری باید ہر چہ میگوید گوش کنی، خیر تو درین است ۔

ہما با صدائے آہستہ و لرزان گفت شما اشتباہ می کنید، من او را فراموش خواہم کرد، نمی توانم بہ بینم شما دلتنگ باشید، مردن ازیں زندگانی برائے من بہتر است اگر بدانید من در چہ سختی ہستم!

حسن علی خان دید چیزے نماندہ کہ بنائے استقامتش از پائے درآید، نزدیک است عشق چشم عقلش را کور کند، برخاستہ گفت ہما جان من میدانم تو گرفتار چہ رنج و عذابے ہستی و چہ جنگے در خاطر تو بین احساسات مختلف میشود ۔ حل این مشکل را بعہدہ من بگذار، قرار ما بر ایں باشد کہ تا یک ہفتہ در ایں خصوص صحبتے نہ کنیم ۔ من یقین دارم راہ نجاتے پیدا خواہم کرد ۔ شرط میکنم کہ تو راضی و خوشنود بشوی ۔ ہما گفت شرط کنید کہ خودتان راضی و خوش باشید ۔

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

۲۱۔ منزل منوچهرخان

صبح جمعه وششم روز ازین صحبت گذشته بود، منوچهرخان با حالتے افسرده روئے صندلی نشسته وخیره به گلهائے باغچه تماشا میکرد وقتے نوکرش گفت: حسن علی خان نامے است میخواهد شمارا به بیند، از جا جست، رنگش سرخ شده نفسش به شماره افتاد۔ از شنیدن این اسم در یک لحظه هزاران فکر از مخیله اش عبور کرد ولی هیچ یک متوقف نه شد۔ گفت بگو بیاید۔ خواست باستقبال برود حس کینه مانع شد خواست از خجالت فرار کند، پاهایش همراهی نه کردند۔ هنوز تصمیمے نگرفته بود حسن علی خان نزدیک رسیده سلام کرد۔ منوچهر به خشکی جواب داده گفت چه فرمایشے دارید؟

حسن علی خان هیچ وقت منوچهر را ندیده بود از دیدن قامت موزون وچهرهٔ دل پسند او حق هما را تصدیق کرد تا راز عشق را از قیافهٔ محزونش استنباط کرد وخشونت لهجه اش را معذور داشت۔ گفت گمان ندارم مقدمه لازم باشد آمده ام بگویم چرا بدیدن هما خانم نمیروید۔ شما همدیگر را دوست می دارید ومن هم رضایت دارم دیگر مانعے در کار نیست۔

بیان این عبارت همه قوا را ازو سلب کرده مثل آن بود که روزهائے متوالی در هر گوشهٔ مغز خود قوائے جمع کرده والان همه را در تلو یک جمله بکار برد رنگش پریده واعصابش سست شد۔

منوچهرخان مثل شاهینے که بکبوتر نگاه کند خیره شده گفت غرض ازین

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

حرفہا چیست دیگر چہ خیال جدیدے بافتہ اید بیش از بدبختی دو نفر دیگر چہ میخواہید۔ آہ! فہمیدم میخواہید انتقام بکشید، حق دارید، من حیلہ کردم شما ہم بحیلہ جلو آمدہ اید۔ تقصیر از من است اگر بمردانگی رفتار کردہ بودم حالا بخود حق میدادم کہ با گلولہ جواب شما را بگویم۔

حسن علی خان روئے صندلی نشستہ سر را پائین انداختہ مدتے فکر کرد یقین حاصل نمود کہ اختلالے در حواس منوچہر پیدا شدہ، برق امید خاطرش را روشن نمود۔ خیال کرد:۔ اگر منوچہر دیوانہ شدہ باشد دیگر قابلیت شوہری ہما را ندارد۔ عشق ہما بمرور زمان تمام خواہد شد۔ چہ اتفاق خوشی! مقصود حاصل شد بدون آنکہ تقصیرے بر عہدۂ من باشد!

چند لحظہ بیش طول نہ کشید، تاریکی یاس بر وجودش مستولی گشت۔ صورت دیگرے از خیالش گذشت، تصور کرد:۔ ہما ما وقع را برائے منوچہر حکایت کردہ و گفتہ کہ برائے خاطر من حاضر است از عشق خود صرف نظر کند، حالا این بیچارہ مرا سبب بدبختی خود میداند و چون جوانے است تند خو نمیتواند از بروز احساسات خود جلو گیری کند حق با اوست، با عشق کسے نمی شود بازی کرد۔

پس ازین تفکرات با جبہہ گشادہ، متبسم و محزون سر را بلند کردہ گفت چون می دانم شما در چہ حال ہستید کلمات نامطبوع شما را می پذیرم اما درین جا اشتباہ بزرگے شدہ بجان ہما قسم میخورم کہ من ہیچ وجہ مانع عشق و زندگانی شما نبودہ و نیستم و مخصوصاً اصرار دارم کہ شما دو نفر بکہ از ہر حیث متناسب و شائستہ یکدیگر اید باہم زندگانی کنید۔ درین ضمن بمنوچہر نزدیک شدہ

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

دست روی شانه اش گذارده گفت شما هم پسر عزیز من خواهید شد. مثل آن بود که منوچهر از خواب بیدار شده باشد، عرق سردی را که بر پیشانیش نشسته بود با دستمال پاک کرد و چشمها را بشانه حسن علی خان دوخته با صدائی آهسته و پر از التماس گفت: شما آدم بزرگی هستید. من از مقام اخلاقی شما شنیده بودم. باور نمیکردم حالا یقین کردم. من پست و حقیرم اما عشق مرا گمراه کرده بود. اما عشق چه بلائی بزرگی است. عقل، وجدان، همه را در من کشته بود. نمیدانم چه کردم حالا که چشمم باز شده از قیافهٔ مهیب خطائی خودم می ترسم. خوشبختانه که شرافت شما ازین جرمها لکه دار نمی شود. اما من هم سابق در رشتهٔ اخلاق بوده ام و نکات دقیق را می فهم شما از جنایت من حرفی نمی زنید که مرا خجالت نداده باشید.

حسن علی خان بی اختیار یک قدم عقب رفته همه اندامش مرتعش شد. در نگاهش حالت سبعیت و تهاجم ظاهر گشته گفت این شناعت کاری را تو میکردی! نمیدانستم اگر دیگری گفته بود باور نمیکردم تو جانی هستی، شرافت نداری! ....

منوچهر فهمید که حسن علی خان از عمل او بی اطلاع بوده، این دفعه وضعیت خود را در خطر دید. با صدائی نالان گفت هر چه بگوئید حق دارید. من خطاکارم جانیم، اما شما بزرگ ابد، مرا ببخشید. عشق مرا کور و کر کرده همه قوا را از من سلب کرده مرا ببخشید، شما را بجان هما خانم مرا عفو کنید. شنیدن اسم هما دل حسن علی خان را رقیق کرده التهابش فرو نشست و بر خود تسلط یافت پس از لحظه ای تفکر گفت من شما را می بخشم و هیچ کینه ای از شما در دل ندارم اما مشکل این است که دیگر شما را برای شوهری هما سزاوار نمیدانم. اولا عشق حقیقی روح را تهذیب و

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

دل را مہربان میکند۔ کسے کہ راستی را دوست میدارد، در ہمہ موجودات عکس محبوب خودش را می بیند و نمی تواند بکسے اذیت برساند۔ دلش پُر از دوستی است و جائے کینہ ندارد ثانیاً شما انسان متمدن نیستید، متمدن یعنی کسے کہ برائے خود مقام و شخصیتے فرض کند و در رفتار و کردار اصول محکمے داشتہ باشد احترام و ادب و حفظ شرافت و ناموس اشخاص را اول تکلیف خود بداند۔ ہتک شرافت آن ہم بہ دروغ جنایتے است کہ از ہر نوع قتل مہیب تر و شنیع تر است۔ اگر علناً قصد جان مرا کردہ بودید شما را معذور می داشتم اما این رفتار شما قابل اغماض نیست و شرافتمندی شما را محو میکند۔ شخصے با شرافت را نہ عشق و نہ ترس مال و جان و نہ ہیچ حس دیگرے نمیتواند بہ بے شرافتی وادارد۔ مال و مقام و حتی عشقے کہ بہ قیمت بے شرفی و پستی نفس خریدہ شود پر کاہے ارزش ندارد۔ عذر شما کہ از شدت عشق کور و کر بودہ اید مسموع نیست۔

بنابرین شما انسان متمدن نیستید و لیاقت شوہری ہما خانم را ندارید ضمناً بطرف درب خانہ روان شد، منوچہر وقتے بخود آمد حسن علی خان نزدیک بود از خانہ بیرون برود۔ دوید و بازوہایش را گرفتہ نگاہ داشت۔ گفت یک کلام عرض دارم بشنوید و بعد بروید۔

حسن علی خان برگشتہ منوچہر گفت من یک بیچارہ لے شدہ ام شما مرا ازین گمراہی نجات بدہید۔ طبیعت من این قدر کہ تصور کردید بد نیست، شاید ممکن باشد باز خوب بشوم شما نظر لطف خود تان را از من نگیرید۔ اگر شما مرا نہ بخشیدہ بروید من خودم را خواہم کشت بہ قتل یک نفر راضی نشوید۔ مرا بخاطر ہما خانم ببخشید۔۔۔

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

هرچه بگوئید میکنم - راست است من دیگر لیاقت همسری او را ندارم و دیگر هیچ تقاضائے نمی کنم اما می خواهم شما مرا عفو کرده باشید، قول می دهم که باز یک انسان با شرافتی بشوم ..... شما را بخدا حرف بزنید توبه در نزد مردمان بزرگ قبول میشود، من توبه کردم -

دریں یک لحظه کشمکش بزرگے در خاطر حسن علی خان رخ داد، خیال میکرد که این توبه واما به منوچهر دروغے و برائے رسیدن بمقصود است، از طرف دیگر دفاع میکرد که این نوع تضاوت از روئے بے طرفی نیست، بدگوئی منوچهر رقابت عشقی است - آنگاه خود را محکوم میکرد و سرزنش میداد. بخود می گفت: من الان از شرافت حرف میزدم، آیا باید خودم بے شرف و بے انصاف باشم؟ نه، ممکن نیست سوختن بهتر است ازیں پستی - از حال زار خود اشک در چشمهایش جمع شده آهسته گفت بخشیدم اما بخدا و وجدان قسم بخورید که ازیں ساعت در تمام عمر یک قدم برخلاف اصول شرافت و رافت نگذارید -

منوچهر از شادی به هیجان آمده گفت آیا راست است، شما مرا عفو کرده اید؟! بوجدان و بخدا قسم می خورم که دیگر در هر موقع و در هر حال از راه راست شرافت منحرف نه شوم و جانم را برائے درستکاری فدا کنم -

حسن علی خان صورتش را بوسیده پس از لحظهٔ سکوت گفت الان بروید هما خانم را ملاقات کنید و ترتیب کارتان را بدهید - من بمسافرت می روم وازینکه دریں موقع حضور نه خواهم داشت خیلے متاسفم ولے چاره نیست ماموریت دارم و باید بروم راستی ازیں مقوله هیچ وجه با هما صحبت نکنید - باز

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

انشاءالله بزودی همدیگر را خواهیم دید۔
منوچهر گفت آقا بگذارید دستتان را ببوسم ...
حسن علی خان از خانه بیرون آمده و باشتاب بطرف منزل خود روان گردید۔ میخواست از این تندرفتن اضطراب درونی خود را بنشاند۔ نمی توانست خیالات خود را از هم تجزیه کند تعجب میکرد که بچه دلیل خود را از بزرگترین لذتها محروم می کند، چه چیز او را باین فداکاری مجبور کرده۔ این چه حسے است که برائے رضائے او زندگانی و سعادت و امید همه را فدا می کند۔ در درون خود می نالید و لابه میکرد۔ اما ظاهرش بیک تبسم محزونے آراسته بود که از رضایت وجدان و جراحت دل حکایت می نمود۔

۲۲۔ در راه

وقتے بوق اتوموبیل صدا کرد حسن علی خان لرزید، دلش خالی شد۔ رنگ از صورتش رفت۔ چمدان آخرے را بسته از خانه بیرون آمد۔ بعد نفهمید چه گذشت یک زمان خود را در راه قزوین دید تا شاه آباد فکر نه کرد بدین معنی که خیالاتش یک صورت مشخصی بخود نمی گرفت وقتے شوفور برائے تجدید آب رادیاتور پیاده شد او نیز پائین آمده و پشت قهوه خانه رفت۔ منظره خشک و محزون بیابان دلش را به همدردی دعوت میکرد مثل آنکه رفیقے برائے گفتن درد خود یافته باشد اشکهائے سوزان خود را روئے زمین خشک می ریخت، برائے آنکه وقتے برائے آرام کردن خود داشته باشد از آبادی دور رشد۔ گاہے

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

می رفت و گاهے می ایستاد. بین صورتهائے مختلفے کہ از معشوقہ بنظرش می آمد یکبارہ دید کہ دست بگردن منوچهر کردہ و لبهاشان بهم نزدیک است. اشکش قطع شدہ یک قیافہ سخت و مصممے بخود گرفتہ فکر کرد. هیچ علتے ندارد این دو روز عمر را من بخیال موهوم با بدبختی و ناکامی بگذرانم و خوشبختی و شادی کہ برائے من ممکن است بدست خود بدیگرے واگذار کنم چہ نادانی، عجب حماقتے! اخلاق، وجدان، خدا همہ اجازہ میدهند من ازین سعادت استفادہ کنم. وقتیکہ اجازہ ندهند چہ میشود؟ راستی من دیوانہ ام. این گذشت من کجا محسوب خواهد شد؟ آیا مگر من دوبارہ زندگانی خواهم کرد؟ هما دیگرے را دوست میدارد، دلش جائے دیگر است فرقے در کامیابی من نمیکند. پیش خودش هرچہ بخواهد خیال بکند، بحال من چہ اثرے دارد- این اشخاص کہ [illegible] برا می خرند و هیچ اعتنائے باحوال روحیہ او نمی کنند چہ ضررے می برند؟ آیا از خوردن جوجہ باید متاثر شد، آیا باید قبلاً رضایت جوجہ را تحصیل کرد؟ هما حاضر است عشق را فدائے من کند، چرا استفادہ نہ کنم؟ از همین جا بشهر برگشتہ او را در آتوموبیل گذاردہ بر میگردم، تا زود است باید برگشت. عجب خبط بزرگے کردم، بدست خود جان خودم را بدیگرے دادم. آن هم بدشمن خود، بیک آدمے ضعیف النفس و بے شرف. تا وقت نگذشتہ باید برگشت.

قدمهارا تند کردہ نزدیک قهوہ خانہ رسیدہ بود شوفور فریاد کرد: آقا چرا تشریف نمی آورید، دیر می شود بتاریکی می افتیم حسن علی خان مثل شاگرد مکتب مقصرے کہ از مواخذہ معلم بترسد، کوچک شدہ زود سوار شد. خواست بگوید بطرف

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

طهران برگردش آن که در خواب باشد نتوانست این کلمات را از زبان جاری کند اتوموبیل باکمال سرعت بطرف قزوین رفت ۔

۲۳۔ کاغذ حسن علیخان بہما

دختر بہتر از جانم ۔ ہرگز گمان این قدر سستی بخود نمی بردم و قدرت دل ہرزہ خواہ را تا این حدود نمی دانستم نزدیک بود عشق را فدائے ہوس کنم ۔ در لب چہ پرتگاہ ہولناکے لغزاں بودم ! چہ دقایقے بر من گذشت !

اگر مدد عشق نبود حالا در ورطہ آلودہ و کثیف خود پسندی دست و پا میزدم و شکنجہ شرمساری پیش نفس کہ بدترین رنجہا است گرفتار بودم ۔ مرہون عشقم ، ممنون توام ....

آرے ممنون توام کہ مرا بہ بزرگترین اسرار زندگانی آشنا نمودہ ای ۔

در پشت ہمہ تظاہرات بشر یک محرکے است کہ ہر آن از کار بایستد ما شیرہائے علم از حملہ می افتیم ۔

در دورگاہ خیال انسانی بہشتے است مصفا خالی از اغیار و عاری از ملال کہ آرزوے وصال آن با ہمہ گفتار و کردار ما آغشتہ است ۔ تو مرا بمحرک حقیقی زندگانی یعنی عشق آگاہ کردی ، در بہشت مأمول را بر رویم کشودی ۔ اینک مرغ جان من آن قدر بلند می پرد کہ افکار شیخ سعدی را از بالا نگاہ میکنم و میگویم این فلسفہ غلط است :۔ ہر جا کہ عشق خیمہ زند جائے عقل نیست ۔ عقل خدمتگار عشق است نہ ہم پایہ او ....

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

شرف عقل دران است که مشعل دار راهِ عشق باشد و وجود حساس و ظریف او را از دستبرد دزدان هوا و هوس نگاه دارد۔ عقل سلیم آن است که خانهٔ خود را بوجود عشق روشن کند و بنده وار در خدمتش بایستد۔ هر دلے که بصفائے عشق و نگاهبانی عقل آراسته نباشد کشتئ بے سکانے است دستخوش طوفان حوادث و گرفتار امواج کوه شکن خواهشهائے نفس۔

آرے دختر عزیزم ! اگر در ازاء این عنایت وجود نازنین تورا قربانی طبیعت بے شعور کرده بودم اینک در عوض لذت، جانم دو چار درد شرمساری بود۔ حالا در آسمان همت پرواز میکنم۔ در آن صورت در پستی نفس پنهان بودم۔ هرگز تو به خفت و فلاکت من راضی نمی شوی۔

جسم خود پسند را برداشته و فرار کردم تا التهابش از دوری از آتش فرو بنشیند فرق روح و جسم همین است که علائق روحی از دوری پاره نمی شود۔ در صورتیکه آتش جسم در نزدیکی گرم و از دوری سرد می گردد۔

منوچهر را دیدم و پیش تو روانه اش کردم۔ همه گپ را بیش از پیش دوست بدارید۔ تنها علاقه من در دنیا بخوشئ تو است جز این آرزو و لذتے ندارم۔ اگر مرا دوست می داری هر قدر می توانی بیشتر در خوشئ خودت بکوش۔

نگرانی و افسوسم ازین است که چرا آخر بار تورا ندیده رفتم۔ ترسیدم از تیر نگاهت برجا بمانم۔ مادر عزیز و مهربانت را از قول من سلام برسان و عذر رفتن مرا بدون خدا حافظی هر طور که میدانی بگو۔

عمو جانت را فراموش نکن حسن خدایت

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

۲۴۔ در منزل هما

جز نگاه منوچهر هیچ چیز نمی توانست اثر جان گداز این کاغذ را در خاطر هما آرام کند۔ از خواندن آن چند دقیقه بیش نگذشته بود، منوچهر وارد خانه و اطاق شد۔ دو نگاه بهم تلاقی کردند چیزهائے گفتند که خیال از تصریح آن عاجز است چه رسد بآن که بتوان با کلمات گنگ قاموس بشر بیان نمود۔

درین یک نگاه دردهائے هجر گفته و عذر خطاها آورده شد۔ دل منوچهر می طپید، رنگ هما پریده و بدنش می لرزید۔

منوچهر سلام کرده گفت۔ اگر باز آمدم تقصیر من نیست۔ خان عموجان بمن امر داد و الا جرأت نمی کردم حالا بروم یا بمانم؟ هرچه بگوئی می کنم۔ هما حرفی نمی زد و در خیالات خود فرو رفته بود۔ منوچهر نزدیک شد ترسان و لرزان آهسته دستش را گرفته گفت می گوئی بروم؟ نه، یقین دارم منوچهر را هنوز دوست داری دیگر مثل آن روز بیرونش نمی کنی چه روزے بود! روئے عمر گذشته من یک پردهٔ تاریکی کشید۔ ضمناً هما را روئے نیمکت نشانده پهلویش نشست۔ هما مثل کسیکه در تحت تاثیر خواب مصنوعی باشد (ایپ نوتیسم) نرم بود و اطاعت میکرد۔ منوچهر گفت هما جانم آخر حرفی بزن هرچه بگوئی خوب است۔

هیچ می دانی درین چند ماه بمن چه گذشته، چه جور و ستمے بمن شده؟ قیمت همه دنیا جبران رنج مرا نمی کند مگر این که تو یک خورده بمن نگاه کنی و بخندی۔ هما بے اختیار بروئے منوچهر نگاه کرده چشمهایش پر از تبسم و مهربانی بود۔ صورت منوچهر از شادی

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

باز شد یک آه بلند سنگینی غم را از سینه اش برداشت ۔ هر دو خندیدند......
هما ازین فراموش کاری خجل شد سرش را پائین انداخته و دوباره در فکر مستغرق گشت حسن علی خان را دید که با چشمهائے پُر از حسرت و نا امیدی باین مجلس نگاه میکند ۔ لبهایش از تبسم باز است و قطرات اشک از روئے گونه هایش بزمین میریزد منیجو است بلند شده و بگریزد، مثل آهنے که در نزدیکی آهن ربا باشد از کنار منوچهر نتوانست دور شود ۔

منوچهر گفت عزیزم چرا بفکر فرو رفته ای در صورتیکه این دفعه خان عموجان اجازه داده و خودش مرا فرستاده که وسیلهٔ سعادت خودمان را فراهم کنیم دیگر جائے تردیدے باقی نیست ۔ هما پرسید مگر خان عموجان هیچ وقت مخالف بوده منوچهر گفت من از بدبختی هیچه خیال کرده بودم ۔ هما بر آشفته گفت : ـ که هیچه حرفے زده و هیچه دروغے گفته؟ او جز سعادت من چیزے نمی خواهد ۔ این قدر از تو خوب گفته و مرا باین کار تحریص کرده ..... حالا هم که بیچاره خودش تو را فرستاده ۔ اگر می دانستی چه اندازه در این کار اصرار دارد از ین خیال بد استغفار می کردی ۔

چشمهائے منوچهر پر از اشک شد سرش را پائین انداخته با صدائے آهسته مثل آنکه با خود حرف می زند گفت من بدم بخدا بدم ۔ حسن علی خان خیلے بزرگ است، من در پائے او پست و حقیرم ۔ اما چیشود؟ اما می توانم جبران کنم؟ هما پرسید چرا جبران کنی؟ منوچهر در جواب وا مانده بتانی گفت همین خیال بدے را که کرده بودم ۔ هما سرے بحسرت تکان داده گفت نمی دانم چه طور می شود جبران

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

کرد..... هما هم با خودش حرف می زد و بسوال درونی خود جواب میداد.
عشق و ندامت خیالات آنها را بهر طرف میکشید و هیچ یک از حقیقت افکار دیگرے آگاه نه بود.

هما پرسید از کجا دانستی که حسن علی خان خوب آدمی است منوچهر فکرے کرده گفت دانستن آن مشکل نیست. امروز دفعه اولی بود که با هم ملاقات کردیم، مثل آن بود که خدا مرشدے برائے هدایت من فرستاده باشد. دل گرفته ام باز شد. فهمیدم عشق چه باید باشد و شرائط انسانیت چیست، راستی نجات یافتم. حالا دیگر تو را برائے خاطر خودت دوست دارم و نه برائے خودم، هر چه بخواهی همان خواهم کرد. حالا می فهمم چه قدر احساسات تو نازک است، از بردست این مرد شریف تربیت شده ای.

هما آهے کشیده گفت باز هنوز تو حسن علی خان را نشناخته ای آدم نیست فرشته است، گذشتها دارد، بزرگیها از او دیده ام. اے کاش ممکن بود میتوانستم، به خوشبختی او کمک کنم و هزار یک خوبیهائے او را پس بدهم. منوچهر گفت بجان تو قسم که من هم حاضرم هر نوع فداکاری که بتوانم برائے خدمت او بکنم.

مقصود هر دو یکے بود ولے هما خیال میکرد که منوچهر از فکر او آگاه نیست.
صدائے این جملات در فضائے اطاق محو نشده بود که عشق گریبان هر دو را گرفته مجبور به تسلیم کرد. در مبادله یک نگاه همه این احساسات جوانمردی باطل شد، دیگر از این مقوله صحبتی نه کردند. پس از آن مدتی به شرح ایام فراق گذشته در آخر منوچهر گفت عزیزم بهتر است هر چه زود تر ترتیب زندگانی خود مان را بدهیم

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

و از ہر خیالے آسودہ شویم ......

ہما چند ثانیہ خیرہ بہ زمین نگاہ کردہ باصدائے نازک بطور التماس گفت

امروز دریں خصوص صحبتے نہ کنیم....

منوچہر از ترس جواب نداد۔

۲۵- در قزوین

حسن علی خاں نمی توانست سرِیاکت را باز کند می ترسید از نوشتہ ہما بوئے بے مہری بیاید، گذشت اورا قبول کردہ و برائے شوہر کردن حاضر شدہ باشد و ہم می ترسید ہما در فداکاری اصرار ورزیدہ و نخواہد از خوش بختی خود برائے خاطر او صرف نظر کند۔ از ہر دو حال خوف داشت و مکدر بود۔ مہر و بے مہری ہما ہر دو بہ بدبختی او منتہی می شد۔

بر خود غلبہ کردہ نامہ را گشود نوشتہ بود۔

خداوندگارا فدایت شوم۔ دستخط عزیز تاں را زیارت کردم، چند حالے بر من گذشت بہ بیان نمی آید۔ دنیائے غریبے است شما باید از دست من فرار کنید، باعث بس غصہ و شرمساری است۔ من چہ کردہ بودم، چہ گناہے مرتکب شدہ بودم کہ مورد ہمچہ بے لطفی واقع شدہ ام۔ ارے برائے راحت خود تاں قرار گردیدہ و مرا در زحمت گذاشتید۔

نہ، اگر ایں طور خیال کردہ بودم حالا گلہ و شکایت داشتم، میدانم کہ شما ہر چہ میکنید برائے خوبی و راحتی من است منتہا جسارت کردہ عرض میکنم در ایں

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

مورد اشتباہ شدہ ۔ شما خداوندگار و معلم من ہستید، چشم شما نکات دقیقے را
می بیند کہ من با ذرہ بیں ہم نمی توانم بہ بینم، شما در اعماق روح و قلب انسان
اسرار و مرموزات را می بخوانید، خواہشہائے نفس را می شناسید و تغیرات سریع و
عجیب آنہا را در تحت قوانین مسلم در آوردہ با دل خود حیلہ و جنگ می کنید
و رفتار آں را در تحت نظم می آورید اما احساسات زناں یعنی قسمت بزرگ
نوع بشر ہنوز برائے شما پوشیدہ است حق ہم دارید چوں با آناں معاشر نبودہ اید۔
خوب موقعے است میخواہم ذرہ ئے از یک دریا قرضیکہ بہ شما دارم ادا کنم ۔
اجازہ بفرمائید من ہم یک درس کوچکے بہ شما بدہم ۔ برائے من افتخار بزرگے
است و برائے شما چند دقیقہ سرگرمی ۔ ایں حکایت در نظر عالی ہست کہ عالمے
در اُطاق خود نشستہ بمطالعہ مشغول بود، دختر کوچکے وارد شدہ گفت آمدہ
ام از آتش بخارے دو گل ببرم ۔
عالم گفت دخترک من تو کہ ظرفے ہمراہ نداری ۔
طفل خندیدہ نزد یک بخارے رفت اول با خاکستر کف دست خود را
پوشیدہ آتش سوزاں را روئے آں گذاردہ از اطاق بیروں شد، عالم حیران
بماند۔ اطلاع من ہم پیش از عمل آں طفل اہمیت ندارد لکن بر معلومات
شما خواہد افزود۔
تاریخ زندگانی زن از ابتدا تا انتہا محبت و محور خیال آتش عشق است۔
خلقت زن برائے مہر شدہ، در صورتیکہ اساس فکر مرد منازعہ و تفوق است
ہمیں فکر تفوق است کہ در مرد صورت عشق بخود میگیرد۔ عشق ہم در مرد یکے از

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

تبدلات حس مبارزه است . هر زنے را که مشکل تر است میخواهد همیں که آسان شد آتشش سرد می شود .

مرد شکارچی است هر قدر شکارگاه سخت تر و شکار تیز پر تر باشد میل او را بیشتر بخود می کشد . محرک عمده عشق در مرد وجاهت زن است . ایں شرطے است که او فدائے ہیچ صفتے نمی کند . بالاخره زن برائے مرد شکارے بیش نیست و عشق بازی برائے او بشکار رفتن است . حالا شما مردان می خواهید با احساسات عشقی ما زنان را از روئے احوال روح خود قیاس کنید و تاثرات قلب نازک ما را از روئے اضطراب جنگی دل سخت خود اندازه بگیرید . ایں است که همه جا در رفتار یا ما اشتباه می کنید و در هر حال با ما بخطا میروید آنچه در خصوص ما فکر میکنید نادرست است ، چشم شما جز ظاهر اعمال ما چیزے نمی بیند و گوش شما جز گفتار ما چیزے نمی شنود شما را سواد خواندن دل ما نیست و شاید هرگز ایں صنعت را فرا نگیرید هر قدر مردان در عشقهائے دروغے و سطحی آه و ناله دارند و جنجال و فریاد میکنند ما زنان که صاحب حقیقی سلطنت عشق هستیم در تحمل سختی متانت داریم ، رنج می کشیم و دم نمی زنیم .

صورت مرد برائے ما شرط عشق نیست نظر تیز بین ما سیرت را می بیند و خوبی یا زشتی آں را تشخیص میدهد مفتون یا مکدر میشود . ما را روح پاک مجذوب میکند و مردانگی بزانو می اندازد ، بدبختی برقت می آورد و محبت بنده می کند در صورتیکه شعلۂ عشق یا حرص مرد از تکبر و بے نیازی زن باسمان میرود و بے محبتی زن فرونشش میکند ، و محبت زیاد عشقش را سرد و خاموش می نماید .

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

آرے، محبت، ما زناں را می کشد، دل را از ما میگیرد و ہمہ قوئے استقامت را از ما سلب میکند۔

محبت کہ با شجاعت و جوانمردی توام شد و رزن تولید عشق میکند نہ آں عشقے کہ مرداں احساس میکنند بلکہ یک علفہ اے محکمی یک حس شدیدیکہ ہمہ عالم در مقابل آں ارزش پر کاہے ندارد۔ زن عاشق دنیا و آنچہ را در او ہست فدائے معشوق میکند۔ اما مرد عاشق؟ . . . .

شما را جزو مرداں حساب نمی کنم۔ شما فرشتہ اید۔

باذکر ایں مقدمہ عرض میکنم شما احساسات زناں را نمی شناسید زیرا در عین حال کہ بخود رنج دادہ و راحت مرا در نظر دارید یک اعمال و صفاتے ابراز می کنید کہ مرا بدتر دوچار میکنید . . . .

حالت من خیلے دشوار است دلتاں برایم بسوزد، خوبی شما ایں احوال را در من ایجاد کردہ۔ میبایستے نوع دیگر رفتار کردہ باشید، خشونت کنید، سخت بگوئید، ظلم کنید، پستی بروز دہید۔ اینہاست کہ دل زن را از محبت نگاہ میدارد حال من قابل ترحم است۔ کنیز شما ہما

اگر نقاش توانست صورتے بسازد پر از یاس و امید، غم و شادی، خجلت و مناعت، شبیہ حال حسن علی خاں را پس از خواندن ایں کاغذ کشیدہ انہ جنگ احساسات مختلف روحش پریشان بود، تمام شب را با مہتاب راز میگفت و مرغ حق با نواہائے موزدن خود میرا نہ میپرد۔ خیال می کرد:۔ ایں بار دیگر برائے وجدان بہانہ ملامتے باقی نیست، خوب یا بدخواستہ یا نخواستہ عشق در دلش

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

جا گرفته بین من و او مرد داست، در این صورت چرا من نباشم و او باشد؟ بهر طریق باید یکے ناکام و دیگرے کامیاب شود، چه دلیل دارد که من محروم باشم تقصیر من در دنیا و زندگانی چه بوده۔ بهار این بزرگ کرده ام، زحمت او را من عهده دار بوده ام، تربیت او نتیجه اهتمام من است، آیا انصاف و وجدان اجازه می دهد از میوهٔ رنج من دیگرے متمتع شود و من بحسرت نگاه کنم؟ داشتن بها یک حقے است که در نتیجه زحمات بمن تعلق میگیرد، اگر از حق خود دفاع نکنم کاهلی کرده ام، همان طور که غصب حقوق دیگران جنایت و گناه است، دفاع نه کردن از حق خود نیز سستی و پستی است۔ فردا صبح زود می نویسم بیاید، نه، تلگراف می کنم و باین وضعیت سخت خاتمه میدهم۔

یک مفتش درونی با انگشت ملامت جریان خیالش را متوقف ساخت، التهاب ذوق خاموش شد، اعصابش از هم باز شده سرش روئے سینه اش افتاده با خود آهسته می گفت: حق تقدم با اوست، او قبل از من در دل بها جا گرفته، من حق ندارم برائے خاطر خودم روح کسے را بکشم، من تنها رنج بکشم آسان تر از آن است که زندگانی یک نفر و شاید دو نفر را مبتلا بنا کامی کنم۔ لذت و تمامی عشق در آن است که بگناه و شرمساری آلوده نباشد، عشق گناهگار جراحتے است بر دل که پس از گذشتن مستی کامروائی باز شده و هیچ وقت بسته نمیشود شعلهٔ عشق باید از دو طرف سر بهم آورد و الا در دلے که در بند دیگرے است آویختن و رنج خاطرش را فراهم کردن از ادب و عشق هر دو دور است۔

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

اگر عشق من راستی است باید تنها رضائے معشوقه را بخواهم و از ناکامی همان لذت را ببرم که از وصال۔
شاید لذت ناکامی که برائے خاطر معشوق باشد پیش اہل دل از حظ وصال گران تر است۔

صبح شده بود، از جائے برخاسته داخل اطاق شد، قلم برداشته نوشت:۔
دختر بسیار عزیزم دلم می خواست آن طور که دستور داده ای خشونت کنم و سخت بگویم۔ خیلے فکر کردم چه بنویسم که این مقصود حاصل شود، خیال بد و حرف زننده در مقابل تصور وجود تو همه از مغز من فرار میکنند، قلم از رفتن باز می ماند۔ آیا اگر می توانستم هیچ جسارتے کنم تو باور می کردی؟ در نیکه داده ای از زبان تو وحی آسمانی است، حلقه گوش کردم و برائے شکر گذاری از دور دست را می بوسم، اما برائے من مورد استعمال نخواهد داشت۔
اگر من که همه ذرات وجودم تمنائے سعادت تو را دارد باعث بدبختی تو شده باشم باید بقدرت اهرمن معتقد شد۔ دنیائے تاریکی است همه کوریم راه خود را نمی بینیم و هر آن از چاله بچاه می افتیم گویا آنکه ادعائے عقل میکند بیشتر در نگرانی باشد، نادان زحمت تردید و تفکر نمی کشد و راست در جلو خود میرود، بسا که از اتفاق راحت تر بمنزل میرسد۔ راستی عقیده به تقدیر خوب تسلیتے است، آرے حکم تقدیر آن بوده که تو از دست من در رنج باشی و من زنده باشم۔
معهذا اگر این خیال جانکاه نبود اینک من در اوج سعادت بودم و حال خود را با همه لذائذ دنیا معاوضه نمی کردم آتش محبت تو روح مرا چنان پاک

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

رفیق کرده که تفریح و سیر من در آسمانها است. دیگر باری بچشم من نمی آید زیرا در همه چیز تو را می بینم، همه گناه ها را بخاطر تو می بخشم، همه اهتمام مصروف راحت دیگران است تا دل تو خوشنود باشد. ای کاش این حال برای همه کس دست می داد" دیگر مناقشه ای در بین نمی آمد، اذیت و تزاحم بقالب شیطان بر می گشت.

این جا کاغذ را ناتمام گذاشتم رفتم به بینم هیچ همهمه ای که از بیرون می آید برای چیست، تمام روز صرف این کار شد، چون واقعه قابل توجه است برایت می نویسم بخصوص که در آخر موضوعی برای سرگرمی تو پیدا شد.

یک مرد و یک زن دهاتی فریاد و ناله میکردند و بزبان ترکی جزع و فزع داشتند. سید ابوالقاسم تحصیلدار مالیه با کمال شدت مشغول بود آنها را از باغ بیرون کند. وقتی من رسیدم قدری آرامش دست داد، پرسیدم واقعه چیست سید ابوالقاسم اصرار داشت که خیر قربان، حرف مفت میزنند. مرد و زن دهاتی فریاد می کشیدند. عرض داریم. خلیل که ترکی می داند مترجم واقع شده قضیه را از قول مرد این طور بیان کرد:-

در دو ماه قبل سید ابوالقاسم برای وصول مالیات بدهات زهرا رفته و از این پیرمرد دوازده تومان نقد و دو خروار جنس مطالبه کرده. بیچاره نمیتوانسته این مالیات را بپردازد. پس از کشمکش بسیار قرار می شود سید ابوالقاسم دختر او را که بقول خود شان نه، ده سال دارد تزویج کرده و مالیات را نخواهد از جیبش بدهد. یک ماه نمی گذرد تحصیلدار دیگری برای اخذ همان مالیات

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

سر وقت پیر مرد رفته چنداں سخت گیری میکنند که مرد و زن شبانه فرار کرده به شهر آمده اند - سید ابو القاسم را یافته واقعه را گفته اند و خواسته اند که دختر خود را ملاقات کنند - سید ابو القاسم ابتدا آنها را نه شناخته و بفحاشی پرداخته و بالاخره پس از چندروز گفت و شنود واز ترس آن که مبادا شکایت بگوش رئیس مالیه برسد سید اظهار کرده که لیلی از خانه فرار کرده و معلوم نیست کجا رفته است -

البته ناله و فغان پدر و مادر بلند شده سید محبور ا بجستجوئے دختر می پردازد و پس از چند روز تفحص معلوم می شود دختر بخانه علاف همسایه پناه برده و علاف او را بعقد خود در آورده است - عجالتاً پدر و مادر دختر و سید ابو القاسم و علاف همه راضی اند منتها دهاتی ها پول مالیات را که معادل قیمت دختر با سید ابو القاسم حساب کرده اند یا از خود او و یا از علاف مطالبه دارند تا بتوانند بخانه خود برگردند ولے هیچکس زیر بار نمیرود -

فرستادم علاف و دختر را آوردند - علاف قریب به شصت سال دارد ریش بلند گتنفش شبیه به توبره چرکے است که بصورت خر آویخته باشند - یک مقدار پارچه خیلی چرک دور سرش بسته و دستهائے سیاهش را از پریشانش بیرون نمی آورد و بکمال بے شرمی میگفت ایں عیال را خدا برائے من فرستاده ، همان شبیکه بخانه من آمد بردمش پیش آقا شیخ رمضان پیش نماز محله عقدش کرد - من هیچ رفت .... بحرام باز نمی شود - حالا هنوز بمن عادت نه کرده از من میترسد از دریچه ها از بس رحم دل است نمیگذارد ..... و شبها او را لعل خودش میخوابانند همشن را عوض کرده خدا داد - گذارده ام - حالا ایں دهاتی ها آمده از من

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

پول مطالبه می کنند در عوض آنکه ممنون باشند، کفش پاشنه بلند برایش خریده ام همان شب عقدکنان با مادربچه ها حمامش فرستادم، نهار و شام با خودمان تو یک کاسه میخورد.......

پرسیدم وقتی دختر بخانه تو آمد نپرسیدی کیست و از کجا است شاید زن دیگری بوده. گفت من با این کارها کاری نداشتم، خودش بعدها میگفت که یک مردی آمد او را از مادر و پدرش بزور گرفت هر قدر گریه کرد فائده نداشت، پدرش هم کتکش میزد که گریه نکند، پس از آن آن مرد او را بخانه خود بشهر آورده یک شب خواسته است.......

دختر هم فردا از آن خانه فرار کرده. پرسیدم ندانستی از کدام خانه فرار کرده مستاصل شده نگاهی باطراف کرده گفت من کاری باین کارها نداشتم.

پرسیدم آقا شیخ رمضان از پدر و مادر این دختر نپرسید از سابقه اش سوالی نکرد؟

علاف تبسمی کرده گفت دختر بالغ را که دیگر از پدر و مادرش نمی پرسند پیدا است که دختر نه ساله است، بله که گفت. کافی است.

حالا هر چه میخواهم بعلاف حالی کنم که عقد دوم باطل بوده متقاعد نمیشود او را چنان سخت چسپیده که زور سه چهار نفر از چنگش خلاص نمیکند طفل بیچاره فریاد می کند من زن مادرم هستم.......

بالاخره پنج تومان پول حمام دادسی و غذائی چند روزه دختر را بعلاف داده روانه اش کردم پس از آن واداشتم سید ابوالقاسم طلاق گفت. بعدها

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

مالیاتی دہاتی را نیز خودم بر عہدہ گرفتم ۔ میگویند دختر نہ دہ سالی دارد ولے از فرط لاغری وضعف مثل طفل ہفت سالہ بنظر می آید، انگشتہا یش قدرے از پائے گنجشک کلفت تر است، دائم اشک می ریزد و می لرزد چون خیال می کند بالآخرہ بیکے ازیں مردہا فروختہ خواہد شد۔

پس ازاں کہ سید ابوالقاسم و علاف دور شدند قدرے آسودہ شدہ اما باز از ترس پدرش بمادر پناہ آوردہ و پشت او خود را مخفی میکرد۔ خیلے دلم بحالش سوخت، یقین داشتم چندے نمیگذارد کہ باز بہ بہائے مختصرے فروختہ خواہد شد۔ نہ معلوم نیست خریدار بہتر از سید ابوالقاسم یا علاف باشد۔ بنظرم رسید ایں بچہ بیگناہ را از شر بہائم خلاص کنم و بعنوان سوقات وچشم کشائی عروسی برایت بفرستم تا او را کارگاہ قرار بدہی و ہر نقشے کہ در خیال برائے تربیت دختراں در نظر گرفتہ ای روئے آں بنمائی ۔ دریں چند روزہ او را با مادرش بطہران میفرستم ہمیں قدر کہ تو عادت کرد مادرش مراجعت خواہد نمود۔

حالا رشتۂ صحبت خودماں را بگیریم ۔ دختر عزیزم خوشی و آسودگی خاطر من وقتے بحد کمال خواہد رسید کہ تو را کامیاب و سعادتمند بدانم ۔ البتہ مرا می شناسی ویقین داری کہ بہیچ دلیل و صورتے وجود تو را فدائے خودم نخواہم کرد و درایں زمینہ ہرچہ بیشتر بحث و تردید شود باعث ملال و کدورت دلہا خواہد بود۔ بجان عزیز تو کہ بزرگترین سوگند من است اگر زودی ترتیب مواصلت را نداد و مژدہ آں را برائے من نہ نویسی از تو قہر میکنم و دیگر برایت خطے نمی فرستم۔ قبالہ خانہ مرا کہ بعنوان تو کردہ ام برایت میفرستم و ہمچنیں برائے مخارج لازم یک

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

حواله پانصد تومان ضمیمه میکنم که از حاج عبدالله تاجر زنجانی دریافت کنی، هر چه داشتم همین بود ای کاش میتوانستم ملک دنیا را بتو ببخشم۔

اگر منوچهر خان بتواند خوب است چند روزی با هم بقزوین بیائید نشاط کنیم و خوش بگذرانیم. البته درین صورت مادرجانت را همراه خواهی آورد۔

قربان دختر عزیزش ۔ حسن علی

۲۶ - عروسی

عشق همه قوا را بکمک و خدمت خود طلبیده یکباره بر دل ما حمله کرد و بنای استقامتش را از پا در آورد. اینک نصیحتهای مادر همه بنظر متین و محکم می آید، تاخیر در انجام تمنای معشوق بیرحمی و شقاوت می نماید، اجازه و اصرار حسن علی خان کاملاً با رضای خاطر و شغف دل تلقی میشود. ملاقات همه روزه با منوچهر اثر طبیعی خود را بخشیده و همه وسواس خاطر و اضطراب خیالش برطرف گردید. با دل خود محرمانه میگفت: اگر حسن علی خان خودپسندی کرده و فداکاری مرا نپذیرفته بود چه میکردم؟! لابد تمام عمر پشیمانی می کشیدم و از غصه آنکه منوچهر را دوچار رنج کرده بودم هلاک می شدم. با چنین حال فلاکت من به حسن علی خان چه میگذشت. در واقع او را هم بدبخت میکردم. روح حساسش را بیک شکنجه دائمی مبتلا می ساختم

این چه قوه ای بود که به نیروی آن توانستم منوچهر عزیز را از خود دور و مأیوس کنم؟! آیا حسن علی خان را بیش از او دوست دارم. نمی فهمم. مثل آنستکه هر یک را

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

نوع مخصوصے دوست میدارم کہ بہم شباہت ندارد۔ حسن علی خاں حق حیات و نسبت بمن دارد۔ گذشتہ ازیں صفات ذاخلاقش مرا فریفتہ وجود او کردہ، طرز فکرش با من یکے است و ایں نکتہ در ارتباط در روح نکتۂ خیلے مہمے است۔ دریں موقع فداکاری بزرگے کرد، من میدانم کہ از جان گذشتن برائے او آسان تر بود کہ از عشق من۔ اما آیا حق داشت عاشق من بشود؟ آرے خوب کرد عاشق شد، دلم میخواہد از عشقش ہیچ کم نہ شود اما رنج ہم نبرد۔ چہ طور ہمچہ چیزے ممکن است؟ بیچارہ پس ازاینہمہ خوبیہا باید از دست من دو چار درد و محنت باشد۔ آہ چقدر بدبختم۔ خوشی من بناخوشی عزیز ترین وجود ہا تمام می شود! از شدت مزاحمت ایں فکر ناتوان شد۔

دریں موقع عشق وجدان را بخدمت خود خواستہ دستورے بگوشش خواند۔ وجدان بہا می گفت: حسن علی خاں دروغگو نیست، صریح میگوید کہ از نیک بختی تو سعادت خواہد یافت۔ او تو را بیش ازیں دوست میدارد کہ فدائے خودش کند۔ ہمانطور کہ نوشتہ وصلت تو با منوچہر باعث آرامش قلب او خواہد بود۔ منوچہر پسر او خواہد بود و تو دخترش۔ ہمہ عمر را بخدمتگذاری او صرف خواہید کرد۔ حسن علی خاں در عقب کام و شہوت نمیرود۔ ہمیں قدر کہ ببیند از دوستی تو ذرہ ای نسبت باو کم نہ شدہ جائے نگرانی نخواہد داشت۔ بعد یک زندگانی پر از محبت و لذتے خواہید گذرانید۔ بفرض آنکہ چندے رنج بکشند بالاخرہ فراموش خواہد کرد۔ روح انسان مدتہا تاب تحمل شدت یک محنت را ندارد و سخت ترین غصہ ہا بمرور زمان از شدت خود می کاہد و

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

برطرف میشود. عشق را نمیتوان پائے بند این جزئیات کرد. راحت باش گناہی بر تو وارد نیست. ببین منوچهر چه قدر قشنگ است چه زیبا راه میرود. لباسش همیشه آراسته است. کراوانش را چه قشنگ گره میزند. آیا دیگرے ممکن است دارائے این همه اخلاق و آراستگی باشد؟ از جوانی و عشق استفاده کن، دوباره بدنیا نخواهی آمد. هر که مانع خوشی تو باشد، همان بهتر که گرفتار درد و زحمت باشد.

هما سر را به شادی از روئے سینه بلند کرده در عمق نگاهش تبسمے بود که از صفائی دل خبر میداد. آدمے وجدان خیلے ابن الوقت است هر جا که هوسے را که نیرومند دید سر خدمت فرود می آورد و زبان چاپلوسی می کشاید، سیاه را سفید می کند و زشت را زیبا.

منوچهر خان بنا بعادت هر روزه بعد از ظهر بملاقات آمده هما را مسرور یافت خوشنود شد. از هر مقوله سخن میرفت بکوتاهی می پرداخت که موقعے برائے صحبت از مقصود بدست بیاید. نمیدانست چه طور شروع کند و چه بگوید. بالآخره از یک لحظه سکوت استفاده کرده گفت عزیزم برائے ترتیب زندگانی چه فکری کردی؟

هما سر را پائین انداخته پس از تاملے گفت از خان عموجان کاغذے رسیده اصرار دارد که هرچه زودتر این کار بشود وگرنه از من قهر میکند.

منوچهر از خورسندی رنگش سرخ شده دستهائے هما را گرفته گفت خدایا جان عموجان عمر بدهد چرا زودتر این کاغذ را ننوشت؟

هما گفت نوشته که من و تو چند روزے بقزوین برویم.

از افق خیال منوچهر یک ابر سیاهے گذشت اما با چنان سرعت که عکس آن

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

در چهره اش ظاهر نه شد - مگر حضور حسن علی خاں بر خاطرش ناگوار آمد - حسن بقابلش تحریک شد دلش نمیخواست دیگر حسن علی خاں ہمارا به بیند - عشق خیلے خودپسند است برائے خاطر خود بحرانی ہمه دنیا رضامی دہد - و پس از ہمه شناعتہا یار زنده است جهره را کشوده گفت البته اگر وقت داشتیم بهتر از این خیلے می شد اما این اوقات کار بازار خیلے زیاد است ولے بالاخره خواہیم رفت حالا عجله ندارد - ضمناً فرصت فکر در جواب بہا نداده گفت اتفاقاً امروز قدرے پول ہمراه دارم برائے تہیه یک قسمت از لوازم میدہم - دست بجیب برده پاکتے در آورده روئے میز گذارد - ہما بخنده گفت پول برائے چه میدہی مگر میخواہی مرا بخری ما می میخواہیم در دنیا مثل دو نفر رفیق و شریک عمر زندگانی کنیم - دیگر نباید افتراقے بین ما باشد و مال من و تو ئی در کار بیاید - چه فائده دارد که من یک مقدار از سرمایه زندگانی خود ماں را بمصرف خرید اشیاء غیر لازم و خالی از فائده برسانم و در واقع این پول را دور بریزم - منوچهر گفت آخر رسم معمول این است؟ ہما تبسمے کرده گفت بلے رسم معمول ہمیں است که ما ہمدیگر را ندیده انتخاب میکردیم، آں وقت تو با صاحبان اختیار من داخل معامله میشدی اکم و زیاد میگردید - آنہا بیشتر مطالبه می کردند و تو کمتر میدادی و مرا میخریدی پس از اں آں پول را با اضافه مبلغے دیگر بمصرف خرید یک مقدار اسباب که عین آن در خانه تو موجود است میرسانند و بعنوان اشیاء غیر لازم و جا تنگ کن بخانه تو می آوردند - اما گویا ما قسم دیگر شروع کردیم، ما ہمدیگر را دیده و شناخته و پسندیده ایم و میخواہیم در امر زندگانی با ہم شریک باشیم - در این صورت

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

منافع ما یکے است و نمی باید بضرر روز حمت خود راضی شویم ۔ من برائے خریدن لباس پول دارم، خان عموجان پانصد تومان برائے این کارہا فرستادہ، خانہ اش را ہم بمن بخشیدہ ۔ آیا ممکن است در دنیا آدمی بهتر از او باشد؟ ہیچ فکر میکنی چہ اندازہ مرا دوست میدارد؟

منوچہر بے اختیار صورتش را برگرداندہ نگذاشت فشارے را کہ از ضربت این جملہ بجانش وارد شد، ہما از بهم بر آمدن چہرہ اش استنباط کند ۔ خیال وجود رقیب لوح خاطرش را تاریک کرد

انسان در التهاب عشق متوقع است معشوق جز او ہیچ کس را نہ بیند و بخصوص در غیر او صفات وامتیازے تصور نہ کند چہ رسد بآنکہ ذہن معشوق متوجہ رقیب باشد ۔

پس از لحظہ اے سکوت گفت راستی حسن علی خان بسیار خوب آدمی است .... بسیار خوب ہر طور کہ می خواہی میکنیم ۔ اگر مانعے نباشد مجلس عقد را روز جمعہ قرار میدہیم و از تقویم ہم استشارہ نمی کنیم ۔ چنانچہ دیروز گفتم مادرم از اصفہان آمدہ امروز عصر بدیدن تو خواہد آمد ۔ لباسش قدیمی ولہجہ اش اصفہانی است البتہ چون مادر منوچہر است خواہی بخشید ۔

ہما گفت او مادر من است ہر چہ باشد خوب است و دوستش خواہم داشت ۔

۲۷ ۔ مژدۂ ہما بہ حسن علی خاں

پیش از نیم ساعت می گذشت یک پاکت آبے روئے میز جستجہائے حسن علیخان

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

راانچو دوخته بود، بالاخره دست دراز کرد آن را برداشت سرش را بتانی کشوده نوشته بود:-

خداوندگارا همه قوا را بر ضد من برانگیخته و مغلوبم کردید از تهدید یکه در کاغذ اخیر شده بود دانستم که میل در رضائے شما در این کار است ناچار اطاعت کردم - روز جمعه آتیه یعنی چهار روز دیگر مراسم عقد بعمل می آید - اما با دل مرده باین ضیافت میروم - انتظار نداشتم و هرگز تصور نمیکردم این پیش آمد که آرزوی هر دختر جوانے است باین ناگواری و تلخی بر من بگذرد نزدیک است معتقد بشوم که بدبختم - می ترسم خاطر شما مکدر باشد، مرا دوست نداشته باشید - مختار بید من تا زنده ام شما را مثل جان شیرین دوست خواهم داشت - آیا راست است، ممکن میشود که شما مرا دوست نداشته باشید؟ اگر راست باشد از غصه هلاک میشوم خوش بختی من دست شما است اگر بسعادت من علاقه دارید باید هر گونه کدورت و آزردگی را از خاطر خودتان دور کنید، من به بینم و یقین کنم که شما خوش وقت و دلخوشید، این تنها شرط نیک بختی من است - آیا دریغ خواهید داشت؟ احتمال نمی دهم، معهذا تا آنکه عملاً بمن ثابت نه کنید در بدترین حالات میگذرانم - چه قدر خوب بود اینجا می بودید و بدل افسرده و مردهٔ من تسلیت و اطمینان می دادید

کنیز شما هما

از پشت دیوار باغ صدائے نے می آمد حسن علی خان برائے آنکه بهتر بشنود از اطاق بیرون آمد و دلش را با ناله هائے ساز جفت کرد - در اطراف باغ گردش میکرد - حرکت خفیف و همهمهٔ برگها مثل آن بود که سر بگوش هم گذاشته آهسته شرح

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

به بخشی او را می گو بنار۔

وزش نسیم بهاری آه دل روزگار می نمود که بر فلاکت او کشیده شده۔ آرے انسان همه اشیاء و موجودات را آئینۂ تفکر خود می بیند، بر تو خاطر ما است که بخارج رنگ سیاه وسفید می دهد۔

وقتی صدائے نے قطع شد رشتۂ فکرش پاره شد بخود آمد آهسته آهے کشیده گفت به، چه خوب بود جانم برزحی نوائے این ساز تمام می شد۔ داخل اطاق شده دفتر یادداشت را برداشته نوشت۔

آه موسیقی! چرا این صورتهائے آسمانی را بمن نشان می دهی، من که دستم بایں بلندی نمی رسد۔ این چه جلوه هائے است که بروح من می نمائی، این حرفها چیست که با دل من میزنی۔ من که هرگز نمی توانم مصداق آں را درایں دنیا پیدا کنم۔

مرا نه روئے بالهائے لطیف امواج خود گرفته بسر منزل ملائک رساندی۔ ایں چه عالمے است که آرزو دراں راه ندارد، من و مائی در کار نیست و انه هجر و وصال نشانے دیده نمی شود۔ همه سراسر کام و رضایت است۔ ایں چه دنیائے است که برائے چشم و گوش مانع و حدے نیست، سر عشق را می بینم و همهمۂ روح را می شنوم آرے خوب شناختم، منزل من دراول همیں جا بوده، روح من در عهد اثیر پرورش یافته، همبازیهائے من ملائک سفید بال بوده اند، در دشت سبز آسمان بدنبال هم میدویدیم و از ستارگاں جیب و دامن خود را پر می کردیم۔ بازه رفقائے خود را می بینم از مراجعت من چه نشاطے دارند

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

دور من گرد آمده بر چہرا حاتیکہ بہ دل و جانم نشستہ رقت میکنند ۔ شرح مسافرتم را می پرسند.......

گفتم زندگانی یعنی یک انتظار بے پایاں، امید فردا ۔ یادگار دیروز سراسر افسوس و الم است گذشتہ ہمہ اطفال نارس و سقط شدہ دماغ ما است کہ بوادی غم و ناکامی سپردہ ایم از وجود خود در گفتار و کردار کہنہ متنفر ہستیم تا از آں مناظر تاریک و موحش گریزاں ۔ لوح صور تہا با تذہیب رشتہ ہائے تاسف و کدورت در خاطر ما نقش بستہ.......

امروز...... پر از تحیر و نا امیدی است ۔ آں صورت کہ با قلم خیال کشیدہ بودیم ایں تبود کہ می بینیم ۔ شاہد مقصود کہ در فکرت ما جلوہ کردہ بود زیبا بود، ایں کہ روبروئے ما است زشت است ۔ باد در ہیں تصور، معشوق را با آں ہمہ لطف و کمال کہ در آئینہ خاطر دیدہ بودیم، در آغوش دیگراں مشاہدہ می کنیم ۔ چوں مرغیکہ در دام افتادہ باشد، بہ بندہائے اضطراب و ناراحتی بستہ شدہ برائے خلاصی خود را بہر طرف می زنیم و جان را ریش می کنیم.......

فردا..... از جور دیروز و امروز ما را پناہ میدہد، دوائے دردہائے ما را فردا می آورد ۔ فردا، الہہ بخت را روئے بالہائے ہین خود گرفتہ بہ پائے ما می گذارد ۔ فردا، زنجیرہائے حبس و محرومیت را از گردن ما بر می دارد و ما را بخطہ آزادی و کامرانی می برد.........

صد افسوس! فردا با روئے سیاہ و شرمسار آمد ۔ دیننش خالی! نہ، پر از شقاوت.....

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

تا کے انتظار فردا؟ ......

پرسیدند پس از بازیہائے ما در آنجا چہ ہست؟

گفتم آن چہ تحمل این ہمہ مصائب را بر ما ہموار میکند، تصور عشق و دوستی است - بدبختانہ فقط عکس این دو قطعہ نور آسمانی کہ بازیچہ شماہا است بر زمین تابیدہ - ما چون طفل شیرخوار کہ صورت خود را در آئینہ میجوید در عقب شعاع این روشنائی میرویم، خستہ شدہ نفس میزنیم، ناتوان میشویم، تا رمق ہست میرویم، لنگ لنگان خود را می کشانیم بدل جان میکنیم - اگر رسیدیم مثل سوختہ ای کہ باب برسد خود را بزمین انداختہ در آغوشش میکشیم - اما چہ حسرت و بدبختی! چیزے جز باد و خیال بچنگ نیاوردہ ایم!

دل ہمبازیہائے قدیم من از شنیدن این قصہ حیرت و الم بدرد آمدہ سر شان را ہم گذاردہ، سیل اشک روئے سینہ شان مثل باران مروارید کہ بدامن کوہ مرمر بغلطد، روان گردید -

آہ موسیقی! چہ کار بدے کردی، مرا باین بلندی بردی - مناظر عشق و رأفت را دیدم، دران عالم بے آرزوے گردش کردہ مجرد و پاک شدم، از شراب بیخودی مست و با ملائک سرخوش بودم - یک لحظہ دیوہائے زمینی دست از فشار گلویم برداشتہ بودند، عکس موحش دنیا از نظرم رفتہ بود، چہ خوش حالی بود، ارے بد کردی، چرا دو مرتبہ پائینم آوردی - آیا نمی توانستی مرا در ہمان حالت بگذاری؟

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

۲۸ - ناخوشی ہما

فردائے ایں روز ہنوز جواب ہما را نہ نوشتہ، کاغذے رسید بخط خلیل مستخدم از زبان طلعت خانم نوشتہ بود: ۔ عرض بشود امید است کہ وجود ذیجود مقرون بعافیت باشد انشاء اللہ تعالیٰ ۔ از دیروز ہما خانم قدرے کسالت پیدا کردہ، حالش خیلے بد است ۔ دلیشب میگفت آرزو دارم نمیرم و یکبار دیگر خان عموجان را ببینم ہمینش قطع نمی شود حالش خیلے بد است، دستم بدامانتاں زود تر بیائید کارے بکنیم ۔ زیادہ عرضے ندارم ۔ (طلعت)

حسن علی خاں فوراً بطہران عازم شد۔

ہما را در رخت خواب یافت و عکس روح خود را در صورت او دید۔ رنجور و ناتواں چشمش بدنبال مرغ آرزو در فضائے نامحدود خیال میرفت ۔ چوں خودش مبتلا بہ درد و مجرب بود فوراً مرض را تشخیص داد۔ طلعت خانم اصرار داشت کہ دوائے طبیب را بدست او بہ ہما بخوراند و آمدن او را بخصوص برائے ایں مقصود خیلے مغتنم و بجا می شمرد۔

حسن علی خاں ظرف دوا را رد کردہ گفت "تا من خودم ندانم مرض چیست نمی توانم دستور طبیب را تصدیق کنم، شما آسودہ باشید و من واگذار کنید۔

ہما بانگاہے پر از محبت تشکر کرد ۔

طلعت خانم گفت طبیب می گوید باید چند روز صبر کرد تا علامات مرض ظاہر شود۔ روز اول گنہ گنہ داد حالش خیلے بد تر شد، خیال می کند حصبہ باشد اگر

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

این طور باشد چه کنم! آقائے حسن علی خان دستم بدامان تان. بنا بود دیروز دختر ناکامم عروس بشود. سه روز پیش ازین مادر منوچهر خان آمد اینجا دخترکم را چشم زد. هنوز نرفته بود حالش بهم خورد، رنگش پرید، لرز کرد، آن وقت یک تب سختے برایش آمد چند ساعت اعراض کرده گریه میکرد. مثل حال حمله. آنچه از طلسم و دعا می دانستم کردم. یک دعائے مجربے داشتم توئے آب شسته هرچه میکنیم بخورد راضی نمی شود. بخدا می دانم خوردنش همان و خوب شدنش همان. شما یک کارے بکنید. دستم بدامانتان

یک تبسمے پر از حزن و شفقت روئے چهره حسن علی خان و هما گذشت.

حسن علی خان گفت من نهار نخورده ام اگر شما بمن غذائے بدهید آن قدر ثواب خواهید کرد که خدا دختر تان را خیلے زود شفا خواهد داد.

همین که طلعت خانم از اطاق بیرون رفت حسن علی خان گفت دختر عزیزم بگو با مادر منوچهر چه صحبتے کردی که حالت این طور بهم خورده، من می دانم که رنجوری تو از پریشانی خیال است، باید تازه اے رخ داده باشد.

دانه هائے اشک روئے گونه هائے سفید هما غلطیده و در بالش فرو رفت. گفت چه عرض کنم اگر من این قسم مبتلا هستم تقصیر شما است که بمن نه گفتید در دنیا ممکن است انسان تا این درجه شرور باشد. من خیال می کردم همه کس مثل شما است همیشه بمن می گفتید باید اعتماد داشت، نتیجه اش این است که دیدم. چرا مرا برائے جنگ زندگانی حاضر نه کردید، چرا بمن نگفتید ممکن است اشخاص خوب هم دروغ بگویند نمیدانم چه میگویم خوب که دروغ نمی گویند...... مثل آنکه از حسن علی خان قهر کرده باشد سرش را اندکے بطرف مخالف کرد. حسن علی خان صورتش را بین دو دست

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

گرفته، بمهربانی و ملایمت بطرف خود گردانده گفت بدون اقامه دلیل من به تقصیر خودم اعتراف دارم و هر مجازاتی را که تو تعیین کنی قبول می کنم حالا شرح واقعه رابگو تا بدانم چه اندازه تقصیر کارم۔

هما با صدائے خفیف که هر دم از فشار غصّه قطع میشد گفت مادر منوچهر چند روز است بطهران آمده سه روز پیش اینجا آمد در جلو پسرش مرا بوسید و خیلے مهربانی کرد امّا از صورتش پیدا بود که غمگین است، گاهے ساکت میشد و بیک نقطه نگاه میکرد، پس از آں که منوچهر بازار رفت، هر طور بود مادر جانم را از اطاق بیروں فرستاده بمادر منوچهر گفتم۔ شما بنظر من یک فکر و غصه اے دارید، خوب است بمن بگوئید شاید بتوانم با شما کمکے کنم۔ اول امتناع میکرد میگفت :۔ خیر غصه ندارم، خیلے خوش وقتم که انشاءالله بزودی امر خیر سر بگیرد، فکر تهیه عروسی را میکنم، ولے معلوم بود دروغ میگوید زیرا اشک در چشمهایش جمع شده بود۔ بانه اصرار کردم یک مرتبه اشکش جاری شد، گفت شما را بجان مادرت و بجان منوچهر قسم میدهم که ایں حرف را بکسے نگوئی، مبادا بگوش پسرم برسد، روزگار من سیاه خواهد شد۔ قول دادم و قسم خوردم، مطمئن شد، آں وقت در ضمن گریه سخنے که فرصت حرف زدن نمیداد بمن نزدیک شده گفت دختر خواهر من زن منوچهر است، از او دو پسر دارد۔ ایں دختر بیچاره نه مادر دارد و نه پدر، من بزرگش کردم، دوازده ساله که شد بمنوچهرش دادم۔ آں قدر دختر خوبے است، آں قدر خوش گل و نجیب است۔ الان هشت سال است که هر روز اشک میریزد۔ دریں مدت هشت سال منوچهر فقط یک مرتبه دو سال پیش باصفهان آمده دو ماه بیشتر نماند۔ ایں زنهائے طهران را دیده دیگر از

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

مہ لقائے بیچارہ خوشش نمی آید۔ بخدا خیلے خوش گل است، اما ایں لباسہائے شما را ندارد کہ بپوشد۔ چہ کنم چہ غلطے بسر بریزم دریں دو روزہ ہرچہ بدست و پائے منوچہر افتادم فائدہ نہ کرد۔ می خواہد طلاق نامہ اش را بدہد من ببرم در عوض ایں ہمہ خدمت و مہربانی کہ بمن کردہ حالا باید من طلاق نامہ اش را زیر چشمش بگذارم۔ اگر نہ کنم چہ کنم۔ خدایا بمن مرگ بدہ خلاص شوم۔ منوچہر آں قدر شما را دوست میدارد کہ احترام مادرش را فراموش کردہ، دیگر بحرف من اعتنائے ندارد۔ اگر میدانستم مقصودش چیست ہرگز از اصفہان نمی آمدم۔ اما بداں کہ یک خدائے ہم ہست آں خدا ہرگز ایں کار را نمی پسندد۔ اگرچہ تقصیر تو طفل معصوم ہم نیست، تو ہم مادر شوہر میبدہد۔

میگفت و میگریست، مات و متحیر بودم، مثل آں بود کہ خواب می دیدم۔ صدائے گریہ پیرہ زن مرا بخود آورد خیلے دلم بحالش سوخت، یک مرتبہ بے اختیار گفتم:۔ آسودہ باشید من قول میدہم زن منوچہر نشوم و او ہم زنش را طلاق ندہد۔ بیچارہ باور نمی کرد، چندیں دفعہ مرا بتکرار ایں وعدہ مجبور کرد و از اں ساعت حالم بہم خورد۔

حسن علی خاں پرسید آیا دریں موضوع با منوچہر صحبتے کردہ ای؟ ہما گفت یک علت ناخوشیم ہمیں است کہ نمی توانم با او دریں خصوص حرفے بزنم و نمیدانم بالآخرہ چہ طور مطلب را بگویم۔ اغلب اینجاست، ہر دفعہ ملاقاتش مرا منقلب میکند۔

حسن علی خاں گفت قبول میکنم کہ دریں پیش آمد تقصیر از من است۔ اما نہ باں دلیل کہ تو آوردی بلکہ بایں جہت کہ می بایستے بیش ازیں در گذشتہ و حال منوچہر تحقیقات میکردم، مخصوصاً می بایستے باصفہان میرفتم چوں سابقہ زندگانی

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

او در آنجا بود۔ البتہ تقصیر کردہ ام اما اگر من این خبر شوم را آوردہ بودم دل تو دیگر با من خوب نمی شد اتفاق ہیچہ پیش آورد کہ حقیقت بہ پائے خودش بہ پیش تو آمدہ، گرچہ معلوم نیست حقیقت باشد۔ ممکن است مادر منوچہر این حکایت را بد لیلے ساختہ باشد۔ مثلاً بخواہد دختر خواہر خود را کہ از بچگی نامزد پسرش کردہ باو بدہد و ازین قبیل جہات بسیار میشود فرض کرد۔

برق امید چہرہ گرفتہ ہما را روشن کرد، یک تبسم نامرئی در چشمہایش ظاہر شد، دستہایش را بیک حرکت سریع از زیر لحاف در آوردہ گفت: بلے راستی ممکن است این طور باشد چہ قدر خوب گفتید، چہ خوب خیال کردید، اما ہیچہ طور میشود فہمید؟ حسن علی خان گفت فہمیدن آن مشکل نیست چند روز بیش طول نخواہد داشت۔ اما الفرض آنکہ مطلب صحت داشتہ باشد، بہ بینیم آیا باید تغییرے در حال تو نسبت بمنوچہر بدہد و یا مانع زندگانی شما باشد؟

باز چہرۂ ہما درہم شد، آہے کشیدہ گفت اگر این مطلب صحیح باشد منوچہر بد آدمی است، بمن دروغ گفتہ بیرحم است۔ می خواہد دو زن و دو طفل بے گناہ را برائے خاطر خودش بدبخت کند۔

حسن علی خان گفت فرض کنیم زن منوچہر کسے باشد کہ شایستگی زندگانی با او را نداشتہ باشد و یقین ہمین طور است زیرا یک طفل دوازدہ سالہ نمی توانستہ است دل مردے را بخود جلب کند و اگر دو اولاد از و بعمل آمدہ بحکم طبیعت بودہ و این مسئلہ سبب محبت نمی شود، بخصوص کہ منوچہر خان در طہران درس خواندہ و تربیت شدہ و با مجالست تو، بہ عالم دیگرے از زن و شوہری آشنائی پیدا کردہ البتہ

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

دیگر نمی تواند با زن اصفہانی بے سواد زندگی کند بہ تو ہم تقصیر و گناہے وارد نیست، تو باعث بدبختی آں زن بیچارہ نخواہی شد، زیرا اگر تو نباشی دیگرے خواہد بود۔

دریں جا باید گفت منوچہر ہم بے گناہ است و ہمہ تقصیر بر عہدہ طرز زنا شوئی است کہ ہیچ وجہ آں دو اصل مہم کہ اول تجانس و دوم میل و رغبت طرفین باشد مراعات نمی شود طفل دوازدہ سالہ نا چار مال التجارہ ایست کہ بخرید و فروش میرود در صورتیکہ زندگانی دو نفر شریک عمر غیر از عوالم حیوانیت عوالم دیگرے ہم لازم است۔

این است کہ زندگانی زن و مرد در مملکت ما از ہم جدا است زیرا بقول شاعر یکے از آسمان صحبت میکند و دیگرے از ریسمان۔

ہما سرے باستہزا تکان دادہ گفت مثل این است کہ شما یا بچہ صحبت می کنید، میخواہید دل مرا بدست بیاورید یا آنکہ می خواہید مرا بشناسید۔ این دلائل را چرا برائے خود تان نیاوردید۔ دیگر از زن شما بدتر تصور نمی شد۔ چرا نسبت باو آنہمہ فداکاری کردید، چرا حاضر نہ شدید باوجود او زن دیگری بگیرید۔ حالا کہ چنین است میگویم ہمہ تقصیر بعہدہ شما است، اگر حرف مرا قبول کردہ بودید حالا این زحمات پیش نمی آید۔ ہما عصبانی شدہ بود و می لرزید۔

حسن علی خاں تبسمے کردہ گفت:۔ ہرچہ دل نازک و حساست میخواہد بگو قبول می کنم۔

ہما خجل شدہ گفت مرا ببخشید، تب دارم نمیدانم چہ میگویم، تلافی منوچہر را بر سر شما در می آورم، تقصیر کار او است، گذشت ندارد، خود خواہ و دروغگو است،

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

بدآمدہ است، بے رحم است۔

حسن علی خاں گفت دختر عزیزم اشتباہ میکنی در ین جا دروغ و خودخواہی و بے رحمی عمل منوچہر نیست، جنایت عشق است۔ عشق حاکمے است مستبد و ظالم کہ برائے رسیدن بمقصود خود از ہیچ ظلم و شقاوتے ہراس ندارد۔ ما ہمہ در مقابل او اسیا بیم۔ ہرچہ او بخواہد بہ ببنیم و می شنویم، بہر طرف کہ بگوید میرویم، آسائش ما در رنجے است کہ او بما تحمیل میکند۔ گاہ تسبیح در دست ما می نہد و گاہ اسباب کشندہ جاں از خود بیخود میشویم کہ اگر بخواہد در کشتن خود ہم یک آں درنگ نمی کنیم۔ آیا بر چنیں کسے کہ در تحت حکم ہیچہ حاکم ظالمے باشد مسئولیتے وارد است؟ آیا بر آں جنایت تقصیرے میتواں گرفت؟ منوچہر مقصر نیست، اگر ممکن بود می بایستے عشق را تنبیہ کرد۔

ہما با زبان دل ازیں دفاع حسن علی خاں تشکر میکرد و با ہمہ قوا خاطر را بقبول آں وامی داشت۔ باز حسن علی خاں میگفت: تو باید منوچہر را بہ بخشی و دل خودت را بہ بغض و تحقیر آلودہ نہ کنی و ہمیشہ خاطر او را دوست بداری۔ در ایں اثنا صدائے پائے در سرپوشیدہ شنیدہ شد، ہما مضطرب شدہ حرکات تشنج کرد۔ منوچہر خاں وارد اطاق شد، سلام کردہ ایستاد۔ تلاقی نگاہ ہا فضا را پُر از معانی کرد۔

روزے خواہد آمد کہ قوہ مقناطیسی را کہ از چشم صادر میشود ضبط و ترجمہ کنند، پس از آں شرح عشق و تمنا و سائر احساسات را باید دراں دفاتر خواند۔۔۔

چہ لمحوا ئیہا۔۔۔۔

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

مثل آں بود کہ منوچہر ظہور بلائے را احساس کردہ باشد پریشانی و آشفتگی از حرکاتش پیدا بود حضور حسن علی خاں کہ دریں موقع خیلے عادی بود خاطرش را دوچار اضطراب کردہ۔ نزدیک تخت خواب ہما نشست، احوال پرسی کردند و بعد ہمہ ساکت شدند۔ چند لحظہ بایں حال گذشت ہیچکدام جرأت شروع بہ صحبت نداشتند۔ بالآخرہ حسن علی خاں بایں سکوت خاتمہ دادہ گفت۔ ناخوشی ہما را ہیچ انتظار نداشتیم شما علتش را چہ فرض می کنید؟۔

منوچہر ازیں جملہ کہ بوئے بلائے ازاں نمی آمد آسایش یافتہ گفت گمان من ایں است کہ تپ باشد، چوں ایں مرض خیلے انتشار دارد، چیزے نیست انشاء اللہ بزودی رفع خواہد شد۔ اما شرطش آں است کہ دوائے طبیب را بخورد طلعت خانم و من تا بحال نتوانستہ ایم از عہدۂ ایشاں برآئیم مگر شما کارے بکنید۔

باز سکوت دست داد، یکے دو دقیقہ جز تنفس ایں سہ نفر صدائے شنیدہ نمی شد۔ یک مرتبہ حسن علی خاں چشمہا را بہ زمین دوختہ با تانی گفت متاسفانہ من خبر شومے آوردہ ام۔ از قرار معلوم گویا شما در اصفہان زن و بچہ دارید....

منوچہر رنگش پریدہ، دو سہ بار روئے صندلی جائے خود را تغیر دادہ گفت چہ عرض کنم.... مقصود چیست؟

حسن علی خاں گفت مقصود آن است کہ بدانم آیا ایں مسئلہ صحت دارد؟

منوچہر بکشتے کردہ آہستہ زیر لب گفت خیر صحت ندارد۔

ہما بایک حرکت تند سرش را بلند کردہ بمنوچہر نگاہ کردہ ہنوز تبسم شادی

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

در صورتش نہ شگفتہ بود، منوچہر خاں با حالت عصبانی و رنگ برافروختہ، حسن علی خاں را مخاطب ساختہ گفت بلے صحیح است من زن و بچہ دارم اطلاع درستے بدست آوردہ اید۔ این جواب آن حرفہائے است کہ من در روزنامہ ہا برائے شما می نوشتم۔ حق با شما است۔ عاقبت انتقام خود را کشیدید۔ اما اگر اجازہ بدہید عرض میکنم۔ این رفتار شما پس ازانکہ مرا آن روز در منزل خودم بخشید ید شرافت مندانہ نبود۔ منکہ بخطائے خودم اعتراف کردم و معذرت خواستم شما ہم کہ مرا عفو کردید دیگر این چہ کینہ ورزی بود؟

حسن علی خاں گفت شما در یک حالے ہستید کہ التفاتے بمعنی کلمات خود ندارید، ضمنا برخاستہ و از اطاق بیرون رفت۔ ہما می لرزید خواست حرف بزند ازبانش بستہ شدہ بود، چشمہایش را بست مثل آنکہ بخواب رفتہ باشد۔

منوچہر در جائے خود بیحرکت ماندہ چشمش را بزمین دوختہ می ترسید برُوئے ہما نگاہ کند۔

پس از چند دقیقہ ہما چشمہا را باز کردہ با صدائے خستہ گفت این حرفہا را تو در روزنامہ می نوشتی ؟

منوچہر دستے بہ پیشانی خود کشیدہ پرسید مگر او بتو نہ گفتہ بود۔ ہما سر را بنفی تکان دادہ گفت او را تو ہنوز نمی شناسی و نخواہی شناخت، چنانچہ من ہم تو را نہ شناختہ بودم۔ قتل بہتر ازین کار است کہ تو کردہ، تو را قاتل نمی دانستم حالا ازین مسئلہ بگذریم تو کہ زن و بچہ داری چرا بہ من نمی گفتی، مگر مرا نمی شناسی، نمی دانستی کہ دروغ بہ چشم من بزرگترین گناہ است۔ ہرگز ہیچہ

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

گمانے بتو نمی بردم۔ ایں چہ بے انصافی بود، چرا بہ دل بیگناہ و عشق پاک من رحم نکردی۔ گریہ مجال نمی داد ساکت شد۔

منوچہر گفت اگر من بے شرافتی کردہ ام و دروغ گفتہ ام از استیصال بودہ، عشق تو عقل و ادراک را از من گرفتہ ضمناً بہ پائے بخشش افتادہ، گریہ میکرد، باز می گفت مرا بہ بخش، من گناہگار نیستم، گناہ از عشق است، او مرا بایں کارہائے پست وادار کرد۔ برائے ہر جبرانیکہ بگوئی حاضرم، مرا بہ بخش، پائے حسن علی خاں را می بوسم، ہر چہ دارم بفقرا می دہم، مرا بہ بخش.....

منوچہر سر را روئے لحاف گذاردہ میگریست مدتے بایں حال گذشت پس از آں ہما دست را بیروں آوردہ آہستہ بہ پشت منوچہر خاں گذاردہ، ہر دو سر را بلند کردہ و بہم نگاہ کردند۔

ہما گفت بخشیدن من یک شرط دارد۔ منوچہر گفت بگو ہر چہ بگوئی حاضرم بجان تو قسم میخورم کہ ہر چہ حکم کنی اجرا میکنم، ہما آہے کشیدہ گفت شرط من ایں است کہ زن و بچہ ات را پیش خودت بیاوری و آنچہ شائستہ انسانیت است با آنہا رفتار کنی۔ منوچہر متوحش شدہ پرسید پس با تو؟

ہما گفت یقین بداں کہ من حاضر بجنایتکاری نمی شوم و ہرگز بدبختی چند نفر را بدست خود تہیہ نخواہم کرد۔

ہیچ میدانی کہ طفل بے گناہ را بے مادر کردن بزرگترین شقاوتہا است؟ بریں اطفال بیچارہ تو کہ می بینند دیگرے جائے مادر شاں را گرفتہ چہ میگذرد، زخم دل آنہا را چہ طور می شود مرمت کرد آیا من ہرگز میتوانم جائے مادر را برائے

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

آنها بگیرم؟ هر قدر خوبی و گذشت کنم مرا تقصیر کار میدانند و از تو هم نفرت خواهند داشت۔ حس مهربانی و عطوفت از وجود شان برطرف می شود و در آتیہ مردے سخت دل و شقی میشوند۔ آن زن بیچاره چه تقصیر کرده که باید از بچه و شوهر و خانه و زندگانی محروم شود۔ برائے آنکه تو او را نمی پسندی؟ این قدر خودت را دوست میداری که حاضری جمعے را برائے رضائے خود بدبخت کنی۔ آیا مردانگی و انسانیت این است؟ آیا کسے که هیچ جرمے بر عهده داشته باشد هیچ وقت خاطرش آسوده و خوش وقت خواهد شد؟

هماں طور که بارها با تو صحبت کرده ام، میخواهم عمر خود را وقف تربیت و سعادت زنان بدبخت ایرانی کنم سبے مزه نیست که این خیال را دارو نه اجرا کرده باشم، درس بداخلاقی و بے رحمی بدهم۔ از عشق مردن برائے من گوارا تر است تا تصور اینکه دانسته یک زن و دو طفل بے گناه را بدبخت کرده باشم این کارها مخصوص مردمان بے ادراک یا شقی است۔ تو که مغز تو باز و قیمت سرشار است چرا نمی خواهی بر نفس خودت غلبه کنی و از لذتهائے باگناه که هزار افسوس را در عقب دارد بگذری یقین بدان که یک روز از این کار پشیمان می شدی، آن وقت دیگر چاره جز سوختن نبود۔ من عشق خودم را فدائے شرافت می کنم، فدائے انسانیت و وجدان میکنم، تو که نباید از من کمتر باشی۔

منوچهر آہے کشیده گفت من از تو کمترم، من همه چیز را فدائے عشق می کنم از این خیالات بگذر......

هما گفت با وجود آنکه مرا می شناسی و باخلاق من آشنا هستی، اصرار در این

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

موقع را از تو انتظار ندارم. تو باید تصمیم مرا در این مورد خودت بدانی و الا مرا
مرا بد شناخته ای. میدانم خیلی رنج خواهم کشید. یقین دارم وقتی تو مرا بکلی فراموش
کرده باشی باز صورت تو در مقابل چشم من خواهد بود یعنی صورت آن منوچهر اولی
آن ملکی که صورت انسانی بخود گرفته بود، نه منوچهر روزنامه نویس ...

بجان مادرم قسم که محال است با تو زندگانی کنم، محال است به بدبختی
جمعی راضی بشوم! مرا بدبخت کردی کافی است! این است نتیجهٔ رفتار نادرست
به بین چه طور بدست خود کسی را که دوست میداری بدبخت کرده ای، و خودت را پریشان.

منوچهر گفت اما اگر راستی مرا دوست میداشتی با این حرفها تغییر نمی کردی،
عشق چیزی نیست که از این گونه ملاحظات خاموش بشود. و من اگر حقیقتی را نگفتم
از فرط دوستی و علاقه بوده و اگر در مورد حسن علی خان بد کرده ام بحکم عشق بوده،
من تقصیری ندارم. تو باید در نظر بگیری که من برای خاطر تو از زن و بچه گذشته و از
شرافت خود صرف نظر کرده ام حالا اجر من این است که مرا از پیش خود برانی
دیگر چه تسلیتی برای من خواهد بود. همه چیز را به سر عشق گذارده و عاقبت مطرود و
مردود کسی شده ام که همه امیدم با او بوده .....

چرا بخیال موهومی میخواهی خودت و مرا بدرد و غصهٔ ابدی گرفتار کنی.
آیا تصور میکنی این رفتار تو باعث خوشبختی ما و بچه ها بم میشود؟ من او را دوست
ندارم، هیچ وقت او را دوست نداشته ام. او را بزور بمن دادند، من از دست
او بطهران فرار کردم. بیچاره سواد که ندارد کاش یک ذره هوش و عقل داشت.
تمام لذتش در این است که برود پشت بام برود خانهٔ همسایه گوش کرده بدون

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

آنکه بفہمد گریہ وشیون کنند۔ آیا من می توانم با ہیچہ زنے زندگانی کنم۔ اگر او تنہا بدبخت میشود بہتر ازین است کہ ما دو نفر بدبخت شویم۔ صدمثل او ارزش یک موے ترا ندارد۔ بچہ ہایم را ازو نخواہم گرفت، نزد ما در شاں خواہند ماند ازیں بابت آسودہ باش۔

ہماسرے تکان دادہ گفت بفرض آنکہ تو آں جنایت غیر قابل عفو را نسبت بحسن علی خاں نکردہ بودی خیال میکنی بایں حرفہا ممکن بود من جنایت کنم، روح کسے را بکشم؟ آیا ممکن بود من خوش باشم درصورتیکہ میدانم یکنفر انسان از خوشی من ناخوش خواہد بود۔ تو نمی توانی تصور کنی بزن بیچارہ اے کہ شوہرش زن دیگر میگیرد چہ میگذرد، نمی توانی ایں درد را حس کنی۔ کسے میتواند سوزش ایں شقاوت کاری را بچشد کہ بے گناہ خود را زیر دست جلاد ببیند و حق دم زدن نہ داشتہ باشد۔ یا آنکہ زن ایرانی باشد۔ اگر زنان با شما مردہا ایں معاملہ را بکنند چہ احساس میکنید؟

شما مردہا ہزار خیال مشغول اید کہ یکے از آنہا محبت زن است ولے زن جز خیال شوہر مشغولیاتے ندارد آں وقت یکرہ زمیل می کنید کہ با آتش اشتہائے شہوت خود آبے بزنید، یک بیچارہ دیگر را بزنجیر می بندید و در مقابل سوزش آں بیچارہ اولی میخندید یا تندی میکنید۔ آیا زن انسان نیست، فکر ندارد، دل ندارد، احساس نمی کند؟ تو کہ جوان تربیت شدہ، میگوئی چوں زنم را دوست ندارم ترکش میکنم۔ ایں حرف خیلے طبیعی است اما اگر زنت ترا دوست نمی داشت ہمیں حق را باو میدادی؟ باو اجازہ میدادی برود با دیگرے

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

خوش باشد؟ شما مردان بوسیله این بے رحمی ها خیال میکنید برائے خود لذت و خوشی فراهم می کنید - چه بدبختیها که ازین شهوت رانی برائے خود میخرید، چه فساد اخلاق که ازین زشت کاری در جامعه تولید میکنید - زن را میخرید و میفروشید حس شخصیت و هیئت را در وجود او می کشید و بین انسان و حیوان یک جنس مخصوصی میسازید که مادران شما میشوند و شما مربائے آنها هستید و اولین درس تربیت را از آنها میگیرید - میخواهید بهتر ازین باشیم که هستیم ؟ توقع دارید این زنان با شما در زندگانی شرکت کنند و قابلیت آن را داشته باشند که در تحمل بار زندگانی با شما کمک نمایند یا در سختیها شما را تسلی بدهند - این نوع مخلوقے که شما درست می کنید سربارے است که بدوش خود میگذارید -

این اثر تربیت اولیه تو است، یعنی آن تربیت که در آغوش مادر گرفته ای که باوجود چندین سال مدرسه و آشنائی باصول اخلاقی، باز این طور فکر میکنی و مخصوصًا برائے جنایت و دروغ گفتن دلیل می آوری و بخیال خودت تبرئه میجوئی -

منوچهر سرخ شده برخاست، گفت چون من جنایتکار و دروغگو هستم میروم و باکمال عجله بطرف بیرون راه افتاد، هنوز از اطاق خارج نشده بود هما دو دفعه بلند گفت منوچهر بیا بیا یک حرف دیگرے با تو دارم - منوچهر برگشت دید چشمهائے هما پر از اشک است - ازین مشاهده خاطرش دگرگون شده یقین کرد که هما او را دوست میدارد - یک تغییر کلی در خیالاتش حاصل گشت - هما بنظرش خیلے بزرگ جلوه کرد، فهمید که در اثر تربیت و استعداد ذاتی زن هم میتواند برائے خود یک

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

اخلاقی محکمے داشته باشد وخودش را فدائے آں کند۔ دریافت که دریں مورد هماز او ثابت تر وقوه استقامتش بیشتر است، زیرا خود او هم همیں اصول را قبول دارد منتها از ضعف نفس آنها را فدائے عشق میکند۔ برایش ثابت شد که قوهٔ دماغی زن از مرد کمتر نیست وبقیناً صفات انصاف ومروت در زن بیشتر از مرد است۔ زن اگر در عقیده اے راسخ شد استقامت وجرأت دلیریش زیاد است۔ از همه مهمتر آں که زن بر شهوت غلبه دارد صورتیکه مرد مغلوب واسیر آں میشود واز ایں رو است که همیشه مرد نیازمند وزن بے نیاز، مرد سائل وزن بخشنده است۔

هما گفت:۔ منوچهر، آیا ممکن است یک خواهش مرا بپذیری؟

منوچهر فکرے کرده گفت ایں دفعه هرچه باشد می پذیرم چوں میدانم تو مرا دوست داری۔

هما گفت خواهش من این است که خوب بشوی۔ تصور آنکه تو بدباشی مرا همیشه ناخوش می دارد۔ خواهش من اینست که زن وبچه ات را بطهران آورده ودر تربیت آنها بکوشی۔ مخصوصاً زن بیچاره ات را مثل یک شاگرد مبتدی تصور کرده ودر تعلیم وتربیتش بکوشی۔ یقین دارم با آں احوال وطبیعت ملایمے که مخصوص زنان ایرانی است بهر سنے که باشد قابلیت تربیت دارند۔ دلم می خواهد یک بیچاره را برائے خاطر من خوش بخت کنی۔ آں وقت بتو قول میدهم خودت هم خوشبخت خواهی شد۔ دیگر نتوانست بگوید گلویش را غصه فشار میداد، اشک روئے گونه هایش می غلطید۔ منوچهر پائے تخت خواب نشسته دستش را گرفته می بوسید وگریه می کرد۔ پس از چند لحظه که بایں حال گذشت آهسته دست هما را روے لحاف

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

گذارده برخاست و بطرف درب اطاق روان شد۔ هنوز بیرون نه رفته بود گفت میبردم پیل و حکم خواهر عزیزم را اجرا کنم۔ وقتے هما آهسته می گفت آه منوچهر دو می نالید، او رفته بود و نمی شنید۔

چند دقیقه پس از رفتن منوچهر، حسن علی خاں داخل اطاق شد، هما را مثل جسد بیروح با رنگ پریده و چشمهائے بسته یافت - بے اختیار فریاد کرده طلعت خانم را صدا زد۔ پس از نیم ساعت مالش و معالجه هما چشمها را بتانی باز کرده، همیں که بخود آمده و خیالاتش جمع شد، سیل اشک روئے گونه هایش جاری گشت۔ طلعت خانم میگریست اما حسن علی خاں گریه نمی کرد، احساسات مختلف در درهمی خاطرش را مضطرب و مترصد نگاهداشته بود نمی دانست نتیجهٔ مذاکره با منوچهر چه بوده می ترسید بصلح انجامیده باشد۔

طلعت خانم در ضمن گریه چند مرتبه از هما پرسید۔ منوچهر را چرا گذاشتی برود۔ هما جوابے نمیداد و براشکش می افزود۔ بالاخره حسن علی خاں با چشم اشاره کرد که دیگر دریں خصوص حرفے نزن۔ هما دریافت و با صدائے شکسته گفت آرے مادر جان از او حرف نزن، او رفت و دیگر نمی آید۔ مثل آنکه گفتن ایں حرف تمام قوایش را تحلیل برده باشد باز چشمهایش را بهم گذاشت۔ طلعت خانم وحشت کرده با صدائے بلند و به شتاب می پرسید۔ چرا دیگر نه خواهد آمد؟ مگر هیچ چیزے ممکن است دریں هفته باید عروسی کنیم، ایں قهر و نازهائے جوانی معنی ندارد۔

حسن علی خاں هم بگریه درآمد اما نمی خواست بداند ایں گریه از خوشحالی است یا از شفقت۔

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

هما جواب نمی داد و اضطراب طلعت خانم زیاد تر می شد با التماس بحسن علی
نهان می گفت شما را بخدا اگر میدانید بگوئید باید شما بدانید تفصیل چیست؟
حسن علی خان متوحش شد چند کلمه زیر لب گفت طلعت خانم نه فهمید، باز سوال
میکرد حسن علی خان ساکت بود و جواب نمی داد۔ هما برائے آنکه حسن علی خان را از
زحمت این وضعیت نجات بدهد گفت مادر جان منوچهر زن و بچه دارد و بمن نه گفته بود
البته با این حال چه طور ممکن است، . . . .
طلعت خانم مثل آنکه از زیر بار گرانی خلاص شده باشد نفسے براحتے کشیده
گفت اینکه اهمیت ندارد ناچار زنش را طلاق داده یا خواهد داد، او جانش را
هم برائے تو می دهد۔ مردم چند زن میگیرند لا بد یکے سوگلے است و باقی ناسفے
میخورند۔ حالا بگو بدانم کدام با انصاف این خبر را برائے تو آورده؟ فهمیدم
... . از آن روز که مادر منوچهر اینجا آمده حالت بهم خورده، این خبر را پیرزال داده
به عجب پسرش را از دست داده، باید منوچهر خان را برداشتن یک هیچه مادرے
تبریک بگویم۔
هما مضطرب شده گفت نه، او نگفته ضمناً نگاہے پر از اضطراب بحسن علی خان کرد۔
حسن علی خان چشمش را آهسته از زمین برداشته با تانی بطلعت خانم گفت
این خبر را من آورده ام، اگر تقصیرے باشد بعهده من است۔
طلعت خانم متحیر شده، در یک لحظه همه صفات خبث و خباثتے که منوچهر خان به
حسن علی خان نسبت داده بود از ذخیرۂ خاطر در نظرش ظاهر شد۔ آناً قضاوت
کرد و بحکم محبت حسن علی خان فتوی داد۔ زیرا هیچ قاضی مغرض تر از مادر نیست

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

وقتیکہ پائے فرزندش درمیان باشد۔ زنگش پرید، باصدائے لرزان حسن علی خاں گفت گمان نداشتم دادن ایں خبر پیش از عروسی لازم بود۔ بہرحال البتہ شما ہم زن داشتن منوچہرخاں را عیبے نمی بینید۔ پس بہا بفہمانید وازیں خیالات بچگانہ آزادش کنید کہ ایں ہمہ غصہ نخورد و زندگانی اش را خراب کند۔

حسن علی خاں پس از سکوت دراز خواست چیزے بگوید ہما مانع شدہ گفت مادرجان چرا عمو جانم را اذیت می کنی او نمی تواند مخالف اصول اخلاقی خودش و من صحبتے بہ کند۔

طلعت خانم بے اختیار شدہ بالتہاب گفت اصول اخلاقی این است کہ آدم ہیچ غصہ نخورد، بہ بخت خودش پشت پا بزند، خودش را بدبخت کند، مادرش را از غصہ بکشد۔ ہر کہ اخلاق داشتہ باشد ایں کارہا را می کند دیگر اصول لازم نیست۔

حسن علی خاں گفت من حالا مطلب را برائے شما روشن میکنم۔ آیا راضی میشوید پس ازانکہ منوچہر ہما را گرفت زن دیگرے بگیرد؟ ناچار نباید راضی بشوید ہما ہم یک زن بیچارہ دیگرے را بدبخت کند۔

طلعت خانم خندہ لئے از روئے تمسخر کردہ گفت دخلے بہم ندارد، منوچہر خاں روئے ہما زن نخواہد گرفت ہما نباید برائے یک زنے کہ شاید ہزار عیب ہم دارد خودش را بدبخت کند، از شما توقع ہیچ صحبتے نداشتم۔

طرز صحبت طلعت خانم و تغییرے کہ در احوال او نسبت بہ حسن خاں پیدا بود، حسن علی خاں و ہما ہر دو را متعجب کردہ ہما گفت مادرجان شما می دانید کہ من بچہ نیستم و از خودم رائے دارم، ہرچہ صلاح باشد خواہم کرد۔

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

طلعت خانم بارنگ پریده و صدائے لرزاں گفت حرف در سر همین است که تو بچه‌ای بخیالات بچگانه میخواهی خودت را بدبخت کنی۔ حالا که خان عمو جانت هم با تو هم عقیده هستند۔ نمیدانم چرا، مثل آنکه از اول مایل باین کار نبودند.....

حسن علی خاں از جا جسته، بشتاب پرسید: من از اول مایل باین کار نه بوده ام؟ از کجا شما همچه خیالے را در من استنباط کرده بید؟ طلعت خانم گفت اگر شما مائل بودید این خبر زن داشتن منوچهر خاں را این موقع نمی آوردید۔

حسن علی خاں سرش را پائین انداخته سکوت کرد۔ طلعت خانم گفت عرض نه کردم .....

هما برائے آں که باین وضعیت خاتمه بدہد گفت مادر جان دیگر درین خصوص صحبت نه کنیم شاید هم بالاخره راضی بشوم۔

درون حسن علی خاں آشفته شد.......

۲۹- منزل منوچهر خاں

منوچهر روز اول از شدت این ضربت ناگهانی گیج بود و رشته خیال را نمی توانست بدست بگیرد۔ باکسے حرف نمی زد و غذا نمی خورد۔ پس از آنکه آں اضطراب اولیه برطرف شد وضعیت را تحت مطالعه گذاشت۔ لحظه‌هائے فراموش نه شدنی طلوع عشق را بیاد می آورد۔ باآں عهد و پیمان محکم که گمان سستی و شکستگی دراں راه نداشت۔ آں طرح خوشبختی و زندگانی سعید که باهم ریخته میشود، آں تسلیم و رضائے محض در مقابل میل و اراده یکدیگر، آں نگاه هائے

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

عمیق پر از محبت و معنی آیا تصور میرود چنین آتشے سرد شود؟ آیا ممکن میشود ذرات دو وجود که در اثر گرمی این آتش ذوب شده و درهم مخلوط شده اندروزے از هم جدا شوند؟

یادگار این ایام سعادت جسم و جانش را دوچار یک درد و سستی کشنده اے میکرد - اگر دران حال قدرت میداشت بزندگانی خود خاتمه میداد و لے شدت ناکامی عشق که مرگ ندائے مطبوع آن است، همه قوا را از انسان سلب می کند اراده تخدیر میشود و در عالم خیال جولان میکند، مثل کسے که در خواب باشد نه پائے گریز دارد و نه قوهٔ فریاد - علت این تغییر احوال را در بها نمی فهمید هرگز گمان نمی برد که هیچ سبب و حادثه ئے جز با زمانع عشق بها بشود - با خود میگفت عشق مانع نمی شناسد و رعایت ماسوائے خود را ندارد، هر وسیله ئے که بوصال برساند خوب است - عاشقیکه به تلقین دیگران تغییر حال دهد یا بملاحظات خارجی جانب عشق را بگذارد عاشق نیست بها مرا گول زده آنقدر که میگفت مرا دوست نمیداشت، آنهمه صداقت و دوستی که بروز میداد ظاهرسازی بود آن رافت و مهربانی دروغے بود و الا حاضر نمی شد مرا دوچار اینچه رنجے کند - او میدانست من گرفتار چه دردے هستم و خودش راحت است -

این تفکرات رفته رفته آغاز مرحله دوم عشق را در دل منوچهر نیز اهم می ساخت یعنی میرفت که عشقش مبدل به کینه شود - ولے این تحول کاملاً صورت نه گرفته و هنوز عشق غالب بود - دلش میخواست بتواند از بها بدلیل ضعف اراده برائت ذمه کرده همه تقصیر را بر عهدهٔ دیگرے بیندازد - با وجود آنچه میان او

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

و حسن علی خان گذشته بود خجالت میکشید دوباره او را مورد تهمت و حمله قرار دهد معهذا فکرش در اطراف او می گردید۔ درین حال و گرفتار تردد خیال بود، طلعت خانم وارد شد، یک حالت شعف و رقتے باو دست داد، آب در چشمش جمع شد، باطراف نگاه میکرد که طلعت خانم نه بیند۔ با یک تبسم و صدائے محزونے سلام و احوال پرسی کرده گفت دیدید آخر هما خانم بر سر من چه آورد؟ طلعت خانم آہے کشیده گفت بخدا هما آنقدر شما را دوست می دارد که حسابے ندارد، الآن از غصه اش ناخوش است، خدا بعمو جانش خیر بدهد، این خیالات عجیب و غریب از او است، او این خبر را برائے هما آورده بیگناه اند....

برائے آنکه خیالات مبهم و محو یک شکل ثابتے در مغز منوچهر بگیرند بیش ازین بیان لازم نبود۔ سوء ظنش نسبت به حسن علی خان مبدل به یقین شد که حس کینه اش بے اندازه و خجالت ظاهر گشت۔ از جا جسته گفت بخدا قسم من انتقام را ازین آدم خواهم گرفت۔ طلعت خانم متوحش شده گفت نه خوب نیست، شما ازین خیالات نکنید، هر چه باشد پدر زن شما است۔

منوچهر آہے کشیده گفت اگر هما زن من باشد دیگر با خوب و بد دنیا کارے نخواهم داشت۔ راست میگفت، عاشق تا زمانیکه بوصال نه رسیده، خیال میکند جز رسیدن به معشوقه آرزوئے ندارد۔

طلعت خانم گفت حالا باید یک فکرے کرد و مشکل را از میان برداشت، مثلاً شما بگوئید که زن ندارید، یعنی خیلے وقت است طلاق داده اید۔ ضمناً فوری طلاق نامه او را بفرستید۔ البته برائے خاطر هما این کار را راضی می شوید۔ راستی

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

خوب هم نسبت با وجود هما زن دیگر داشته باشید. منوچهر دلش خواست باور کند
که این شرط از زبان هما اظهار شده از وجد صورتش باز شد. بگونه هایش رنگ آمده
باشتاب گفت من خودم این قصد را داشتم هما خانم نه گذاشت و از من قول
گرفت که زنم را نگاه دارم. طلعت خانم خندیده گفت شما چه طور ملتفت نه شدید
که هما این حرف را از روئے حسادت و حرص گفته، معلوم است او هیچ وقت
نمی گوید شما زن تان را برائے خاطر من طلاق بدهید۔

شادی و شغف منوچهر خارج از وصف بود زیرا بجائے آنهمه افسردگی که
اندوه آمده بود چون گفته طلعت خانم مطابق آرزویش بود باسانی آن را
مثل یک حقیقت مسلم پذیرفت باکمال بشاشت و باشتاب گفت الساعه بخانه
ملا میروم و زنم را طلاق میدهم، شما ازین بابت آسوده باشید، اما باقی کار
را بشما واگذار میکنم۔

طلعت خانم گفت شما این کار را زودتر بکنید۔ من میروم مژده اش را
برائے هما می برم و انشاءالله همین هفته امر خیر سر میگیرد۔

۳۰۔ حرکت به قزوین

هما به حسن علی خان می گفت نمی دانم با این مادر نادانم چه بگویم و چه طور معامله کنم
امروز برائے من مژده آورده که منوچهر زنش را طلاق داده است! ا! نمی تواند
خیالات مرا بفهمد چه اختلاف بزرگے بین قوه مدرکه اشخاص است این همه
تفاوت از چیست. آیا گمان می کنید تربیت سبب این فاصله هائے بزرگ میشود

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

یا آنکه روزی تعلیم خواهد توانست اختلافات طبیعی را بین اشخاص از بین ببرد؟
حسن علی خان گفت همان طور که صورت انسان ها باهم متفاوت است ساخت دماغ
شان نیز متفاوت میباشد ولی روزی میرسد که تربیت و تعلیم در دنیا یکسان شده و
افراد بشر از حیث فهم خیلی بهم نزدیک میشوند. اما بجان خودت بهیچ وجه حوصلهٔ غور درین مسائل را ندارم،
فردا صبح باید بقزوین برگردم و تورا با این حال ناخوش و روح رنجور تنها بگذارم
هما گفت اگر دلتان برای من میسوزد مرا همراه ببرید. شاید اینجا بمیرم و
شما را دم آخر نه بینم.

حسن علی خان فکر میکرد، درین ضمن طلعت وارد اطاق شده بود، از فکر
خارج شده گفت فوراً آنقدر مایحتاج اسباب لازم کنار بگذارید، فردا همه بقزوین میرویم
طلعت خانم مثل آنکه از خواب بیدار شود بخود حرکتی داده چشمها را گشاد کرد.
چه فرموده اید؟ چرا برویم قزوین؟ این دختر بدبخت باید عروسی کند.

حسن علی خان گفت حالا که ناخوش است بهر صورت قزوین رفتن مانع
عروسی نمی شود.

طلعت خانم رنگش پریده میخواست به حسن علی خان پرخاش کند. هما با یک
نگاه تند مانع شده گفت مادر جان اگر شما نمی آئید من میروم زود لباسهای مرا حاضر کنید.
طلعت خانم دانست که مقاومت و اصرار فائده ندارد، از اطاق بیرون رفت.
بفوریت بحجرهٔ منوچهر خان آمده تفصیل را اطلاع داده میگفت باید زود فکری کرد
و مانع شد.

درین روزها باز منوچهر بمدد و معاونت شیخ حسین متشبث شده با او مشورت

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

و کنگاش داشت دراں موقع شیخ حاضر بود قبل از آنکہ طلعت خانم وارد شود او در پستوئے حجرہ پنہاں شد ۔

منوچہر مدتے فکر کرد راہ حلے بنظرش نرسید بطرف پستو رفتہ بطلعت خانم گفت شما چند دقیقہ تشریف داشتہ باشید من بیروم یک گیلاس آب بخورم گلو ہم خشک شدہ ۔

شیخ حسین از وحشت و اضطرابیکہ در جبہہ منوچہر ظاہر بود دانست کہ خبر موحشے رسیدہ پس از آنکہ از واقعہ آگاہ شد قدرے تامل کردہ، یک مرتبہ مثل آنکہ راہ نجاتے یافتہ باشد، چہرہ را باز کردہ دست روئے شانہ منوچہر گذاردہ گفت کار درست شد، بگذار بروند قزوین ....

منوچہر بحال عجز و تمنا گفت تو را بخدا صحبت کن زود بگو مقصودت را نمی فہمم ۔

شیخ عینکش را برداشتہ با دامن قبا عرق سر و رو را پاک کردہ گفت مگر یادت رفتہ کہ قشون روس در قزوین است این بیچارہ بپائے خودش میرود بجہنم ۔ منکہ بشما گفتم تازہ با روسہا رابطہ پیدا کردہ ام شما این زن را راہ بیندازید بروند تا ما صحبت کنیم دلم دریں پستو گرفت ۔

منوچہر نزد طلعت خانم آمدہ گفت خیلے فکر کردم عجالتاً راہے برائے منع از حرکت شما بقزوین ندارم شما بروید و منتظر اقدامات من باشید شما بخواہید یا نخواہید زن من خواہد بود این بار دیگر تصمیم گرفتہ ام ۔

طلعت خانم گفت انشاء اللہ پس از آں برخاستہ ہنوز از حجرہ خارج نہ

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

شده بود مثل آنکه با خودش حرف میزند میگفت — چه "اندہ دادہ من هرچه میرسیم خان عمو جانش پنبه میکند......

منوچهر از شیخ میپرسید و اصرار می کرد نقشه اش چیست و چه خیال کرده — پس از مقدمات و تأنی بسیار شیخ گفت مگر مقصود شما وصال معشوقه نیست؟

بسیار خوب این کار را بعهده من بگذارید من میروم قزوین، سه ماه مخارج مرا بدهید، پس از سه ماه یا انشاء الله قبل از سه ماه شما شوهر این دختر خواهید بود. حالا میتوانم خیال خود را برائے شما بیان کنم چون کل سرجا و زالاشنین شایع — منوچهر مثل طفل نسنجیده که هرگونه شرطے را برائے رسیدن بمقصود قبول میکند راضی شد —

۱۳ — قنسول روس در قزوین

شیخ حسین به محض ورود به قزوین بقونسولخانه روس رفته پس از چند دقیقه مذکره با مشهدی قربان تاجر باشی بمعیت او نزد قونسول رفته گفت آمده ام یک خدمت شایانے بدولت امپراطوری بکنم، اگر قدره بدانند —

قونسول گفت چه طور باید قدره دانست، شما ماہے سی تومان برائے خدمت بدولت امپراطوری میگیرید، دیگر چه میخواهید — شیخ حسین خندیده گفت سفارت انگلیس سه طبقه مخبر دارد (راپورتچی)، مواجب طبقه آخر دوازده لیره است — البته وقتے کارے در خدمت دولت ایران برائے مخبر تهیه شود حقوق سفارت را نصف میکنند — حالا شما خیال میکنید من خیلے پول می دهید —

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

قونسول گفت انگلیسها در ایران هیچگونه نه زور و قوه‌ای ندارند۔ البته باید پول خرج کنند اما ما قشون داریم هرچه حکم کنیم بزور سرنیزه اجرا میشود ما محتاج به راپورتچی نیستیم ۔ این ضرر را هم انگلیسها بما میزنند ۔ اگر آنها نبودند ما تا بحال بزور و قوه سرنیزه کلک را کنده بودیم و محتاج بمثل شما آدمی نبودیم ۔ بهرصورت بگوئید بدانم راپورت چیست؟

شیخ حسین گفت شما این رئیس مالیه جدید را می شناسید؟ می دانید چه طور آدمی است؟

قونسول گفت هنوز او را ندیده ام از قراریکه میگویند خیلی آدم خوبی است ولی گویا وطن پرست باشد همین که در کارهای ما دخالت نکند ولو آنکه وطن پرست هم باشد با او کاری نداریم ۔

شیخ گفت من غیر این ها اطلاعات دارم ۔ کاشکه همین وطن پرست بود، دستش با انگلیسها یکی است اینجا هم خیال دارد انجمن سیاسی درست کند، هرطور هست من خودم را داخل حوزه اش میکنم و مواظب اعمالش خواهم بود ۔

قونسول گفت اگر این طور باشد کار خیلی مشکل میشود، باید فوری با رئیس قشون در این خصوص صحبت کنم بهرصورت انتظار خبر ثانوی شما را دارم ۔

۳۲ ـ منزل حسن علی خان

شیخ حسین با شناسائی حسن علی خان موفق شده، مطابق میل او از بدبختیهای ایران نوحه سرائی می کرد ۔ از مظالم قشون روس هردفعه قصه و شرحی حکایت میداشت

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

خود را دوست و خادم وطن قلم می‌داد ہر طریقہ جلب محبت حسن علی خان را کرده در دل او جا گرفت۔ اغلب شبہا ہما و حسن علی خان بشوق تمام او را پذیرفته با ہم شام میخوردند الا آنکہ از عدم نظافت و طرز غذا خوردن او در زحمت بودند۔

شیخ حسین در ابتدا پیش نہاد کرد یک کمیتہ سیاسی برائے تبلیغ بر ضد روسہا ایجاد کنند ولے حسن علی خان ماموریت رسمی خود را دلیل مانع آورده و از قبول این پیش نہاد استنکاف کرد۔

دو ماه باین احوال گذشت ہثل این بود کہ شیخ مقصد و منظور خود را فراموش کرده و متوجہ خیالات دیگرے باشد ہر روز را بہ بے صبری شام میکرد کہ زود تر بمنزل حسن علی خان برود و اگر او ہنوز بکارہائے اداری مشغول بود با ہما بمذاکرات سیاسی و وطنی می پرداخت و سرگرم بود۔ حسن علی خان از آشنائی او خیلے خوش وقت بود، خیال می کرد کہ بمقدار از حواس و اوقات ہما با فکار و غصہ ہائے وطنی مصروف شده از رنج عشق کاستہ می شود ......

ماه سوم ہم بدین منوال گذشت۔ منوچہر در ہر کاغذ بر شدت لہجہ و بے صبری خود می افزود تقاضا داشت لا اقل شیخ از طرح و نقشہ خود او را مطلع کند چندین بار قصد کرد بقزوین بیاید ولے ہر دفعہ شیخ با اقامہ دلایل او را از این خیال منصرف می داشت۔

از طرف دیگر گذشتن سہ ماه بدون آنکہ خدمتے انجام شده باشد از مقدار شیخ نزد روسہا می کاست۔

این ملاحظات او را بوضعیت حقیقی خود آگاه ساخت ایجاد زحمت

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

برای حسن علی خان مشکل نبود اما مانع داشت نه مانع وجدانی. می ترسید این زندگانی خوش خاتمه بیابد و از ملاقات و صحبت ها محروم شود. پس از یکی دو روز زد و خورد درونی و فکر بسیار، تمهیدی ساخت و بخیال خود نقشه ای طرح کرد که دارای همه مزایا باشد. هم وظیفه را انجام داده و هم از لذت محروم نشده باشد.

شیخ حسین چندین بار از ایران دوستی و احساسات وطن پرستانهٔ مشهدی جبار بادکوبه ای با حسن علی خان صحبت کرده می گفت این بیچاره قفقازیها با وجود سالها سلطه و اقتدار روس هنوز حس ایرانیت را فراموش نکرده و خود را بسته با ایران می دانند. در هر موقع که بتوانند از هر گونه محبت نسبت به ایرانیها کوتاهی نمی کنند. از فشار روسها در ایران روحشان متاذی و در باطن هر قدر ممکن باشد بر غلبه آنها اقدام دارند.

بالاخره یک روز در منزل حسن علی خان آورده از هر مقوله صحبت میشد شیخ حسین موضوع بدبختی اهالی مملکت و شقاوت روسها می پرداخت حسن علی خان اغلب ساکت بود مشهدی جبار گاهی به شیخ نگاه کرده مثل آن که بگوید این بیچاره که حرفی نمیزند. یک بار شیخ گفت آقای حسن علی خان، این مشهدی جبار با وجود همه گونه اطلاعاتی که راجع به اوضاع سیاسی ایران دارد، بخلاف آنچه شما می فرمائید خیال می کند مرحوم صنیع الدوله آدم بدی بوده و در قتل او هیچ وجه روسها دخالت نداشته اند.

مشهدی جبار نگاه متبسمی بشیخ کرده، زیر لب آهسته گفت: - ای حرامزاده...

حسن علی خان از شنیدن اسم صنیع الدوله خودداری را از دست داده

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

سرخ شد۔ از شدت تعصب روئے صندلی بحرکت آمده گفت شاید تقصیر از مشهدی جبار نه باشد۔ تقصیر نادانی افراد ملت است که بزرگان خود را نمی شناسند و یادگار آنها را حفظ نمی کنند، شرح حال آنها را نمی نویسند و در دنیا منتشر نمی کنند، مجسمه آنها را برائے قدر شناسی در معابد و مکاتب نمیگذارند تا دنیا بداند ما هم بزرگان داشته ایم، تا اولادهائے ما پدران بزرگوار خود را بشناسند و در خدمت به وطن و رسیدن به مقامات ارجمند تشویق شوند ـ بیچاره مشهدی جبار چه میداند۔ لابد در یکے از روزنامه هائے روسی خوانده است " صنیع الدوله وزیر مالیۂ ایران بدست دو نفر مستخدم خود که از تاخیر پرداخت حقوق شان بجان آمده بودند کشته شد، عموم اهالی ایران از این واقعه خورسند ند"، مشهدی جبار بیش ازین اطلاعے راجع بمرحوم صنیع الدوله ندارد، نمیداند که این شخص قطع نظر از مقام بلندیکه در تاریخ بزرگان ایران دارد، از حیث اخلاق و رفتار فردے ملکے بود بصورت انسانی از هرگونه عادت و عیبے که سبب زحمت دیگران یا پستی نفس باشد مبرا بود۔ در حسن خلق و عفو و اغماض اعجاز داشت۔

مرحوم صنیع الدوله از آں شخص نادرے بود که وطن پرستی را بمعنی حقیقی وظیفه خود می دانست و برائے همه گونه فداکاری حاضر بود۔ در زمانیکه اعیان و اشراف همه در فکر جمع مال و مشغول بازار رعیت و فروختن مملکت بودند او نقشه راه آهن می کشید، طرح تشکیلات ادارات دولتی می ریخت کارخانه ایجاد میکرد۔

مشهدی جبار گفت من هم در بادکوبه یک کارخانه لیموناد سازی دارم،

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

کارخانۂ خوب کارے است خیلے فائدہ دارد۔

حسن علی خاں در پے خیالات خود میرفت، به نکته سنجی مشهدی جبار التفاتے نکرد۔ میگفت:۔ مرحوم صنیع الدوله محور فضلا و وطن پرستان زمان خود بود۔ در مجلس او همه صحبت از علم و سیاست میشد منتهی باندازه‌ای نفع پرستی و فساد دور بود که دولت مستبد وقت فرصت اعتراض نمی جست

مشهدی جبار یک خمیازۂ بلند رے کشیده گفت آ شیخ یک سیگار بمن بده....

باز حسن علی خاں میگفت افسوس! چرا این مرد بزرگوار را کشتند، چرا این قدر بے انصافی کردند؟ آنها صد هزاران فاضل و وطن پرست دارند، یک نفر را برائے ما زیاد دانستند۔

خودش میدانست که بدست روسها کشته خواهد شد۔ دراں لحظۂ آخر من آنجا بودم۔ پنج گلوله در بدنش جا گرفته بود۔ سفرا و فرستندگان خارجه همه را پذیرفت الا نمایندگان روسها را۔ تبسمے کرده گفت عاقبت روسها مرا کشتند، این انتظار را داشتم پنج گلوله چه لزوم داشت یکے کافی بود۔

مشهدی جبار گفت لابد کارهائے بدی کرده بود تنبیهش کردند۔

حسن علی خاں به تعجب گفت:۔ از شما چنین حرفے بعید است مگر نشنیدید چه میگفتیم مرحوم صنیع الدوله فقط برائے صلاح مملکت و وطن خود کار میکرد۔ با روسها کارے نه داشت و بر ضد آنها اقدامے نمیکرد..... دو نفر روس قاتل آں مرحوم الآن در بادکوبه مشغول عیش اند۔

مشهدی جبار گفت پس چه باید بکنند؟

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

حسن علی خان عصبانی شده گفت باید آنها را بدار بیاویزند. باید محرک این خیانت را که دولت روس باشد به دنیا معرفی کرد. وحشیان افریقا از این سفیدهائیکه اسم تمدن را بخود بسته اند بوانمردتر اند من حرفی ندارم. آنها از ما قوی تر هستند، می آیند و بزور سر نیزه ارادهٔ خودشان را بما تحمیل میکنند با اینحال چرا صنیع الدوله را علناً نه کشتند؟ بچه جهة جز بدلیل نذالت اخلاق و سیاست وحشیانه آن بیچاره را ترور کردند، بعد قاتلین را از دولت ایران گرفته آزاد گذاشته آن وقت رسماً به بازماندگان مقتول تسلیت گفتند.

این است تمدن ظاهر ساز اروپائی، این است سیاست مغربی که روسهای وحشی را در حوزه خود می پذیرند ... شاید سائرین از روسها بهتر نباشند منتها آنها جنایات خود را ظریف تر انجام میدهند مشهدی جبار با حال عصبانی گفت بس است، از شما حیف است که بدولت امپراطوری این طور حرف میگوئید. اگر ژنرال بداند حق شما در کف دستتان میگذارد.....

شیخ حسین یکسان اشاراتی بچشم و ابرو بحسن علی خان میکرد که مطلبی ازآن مفهوم نمی شد. حسن علی خان چند لحظه با تحیر بمشهدی جبار نگاه کرده گفت شیخ حسین نظیر این شما را این معرفی کرده بود مشهدی جبار متغیر شده گفت شیخ حسین برای خودش کرده ضمناً بدون خدا حافظی از اطاق و خانه بیرون رفت.

پس از چند دقیقه سکوت شیخ گفت خوب طوری نه شد. راستی من این آدم را نمی شناختم، حالا می ترسم برود یک راپورت بدی بدهد، لازم است بروم دنبالش کنم.

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

حسن علی خان چیزے نہ گفت ، شیخ بعجلہ برخاستہ رفت ۔

۳۳ - احضار بہ قونسو نخانہ

ہما و حسن علی خان نشستہ در خصوص این واقعہ صحبت میداشتند ، زنگ تلفن صدا کرد ۔ حسن علی خان گوشے را برداشتہ میگفت : ۔ کجا و کی است ؟ .... بگوئید قونسول روس نمی تواند مرا احضار کند اگر کارے دارد بنویسد یا خودش بیاید ۔ من مامور رسمی دولت ہستم .... ہمین است کہ میگویم .... فرق نمیکند گنرال روس ہم نمیتواند مرا احضار کند ، بخصوص کہ من گنرال روس را ابداً بر سمیت نمی شناسم .... ہمین است کہ گفتم ۔

وقتے گوشے را زمین گذاشت رنگش پریدہ بود ۔ ہما متوحش شدہ پرسید روسہا با شما چہ کار دارند ؟

حسن علی خان گفت لابد در نتیجہ صحبت با این قفقازی است من گمان میکنم این یک تحریک و اسباب چینی باشد ۔ منتہا شیخ حسین سادہ لوح را آلت قرار دادہ اند ۔ رنگ ہما پریدہ گفت بہتر این است تا وقت نگذشتہ برویم طہران ، من یقین دارم خطرے پیش خواہد آمد ۔

حسن علی خان خندیدہ گفت اہمیتے ندارد ۔ من نمی توانم محل ماموریت خود را خالی بگذارم و بدون اجازہ حرکت کنم ، این قدرہا ترسو نیستم و جان را بیش از شرافت دوست نمی دارم ۔ ہما گفت برائے خاطر من .... حسن علی خان تبسم محزونے کردہ گفت عموجان ترسو و بے شرافت بدہ د تو نمی خوردمن تورا می شناسم .... بعلاوہ از کجا معلوم

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

است خطرے در جلو باشد۔ گمان ندارم روسہا این اندازه وحشی و بے سیاست باشند کہ متعرض یک ماموریسمی بشوند۔ من کارے نکردہ ام عقیدہ من راجع بروسہا مخصوص بہ من نیست، ہمہ ایرانی ہا ہمیں طور فکر می کنند، پس باید ہمہ ایرانی ہارا معدوم کرد۔

چندے بہ سکوت گذشت، حسن علی خاں برائے آنکہ ہما را ازیں اضطراب خارج کند گفت عزیزم آیا ہنوز در فکر منوچہر ہستی و رنج می بری؟

ہما تاملے کردہ گفت کاش می توانستم خیالات خود را شگافتہ و در جلو شما بگذارم حسن علی خاں در پے تصوّرات خود می رفت۔ درونی آہے کشیدہ گفت اگر میدانستم از مردن من تو خوش بخت می شدی تا بحال صد بار جان خود را نثار کردہ بودم لیکن تصور میکنیم شاید از بودن من تو بدبخت تر نشوی ضمناً اشک در چشمش جمع شد۔ یک مرتبہ تبسمے کردہ گفت اگر گنرال روس مرا بایں حال بہ بیند خیال میکند من از ترس او مضطرب شدہ ام دستمالش را بیرون آوردہ چشمہائش را خشک کرد۔

ہما میخواست حرفے بزند خلیل وارد شدہ گفت یک نفر صاحب منصب روسی و دو نفر سالدات آمدہ آقا را میخواہند۔ ہما فریاد کو چکے کشیدہ بے اختیار درب اطاق را بست۔

حسن علی خاں متحیر بود کہ چہ کند۔ یکے دو دقیقہ نگذشتہ بود صدائے چند پائے سنگیں در حیاط شنیدہ شد لحظہ بعد یک صاحب منصب و دو قزاقی روسی پشت درب اطاق رسیدہ بہ سختی در میزدند و کلماتے میگفتند کہ معلوم بود تہدید و فحش است۔

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

حسن علی خاں خواست در را باز کند ہما نمی گذاشت، فریاد می کرد بچہ اجازہ داخل خانہ شدہ ابد۔ شدت زدن و خشونت کلمات روسہا بشتر بشنید داد و فریاد داشتند۔

بالاخرہ حسن علیخان خود را از چنگ ہا خلاص نمودہ در را باز کرد۔ صاحب منصب روس خواست جبراً داخل اطاق بشود مشتے چناں سخت بہ سینہ اش زد کہ اگر سالداتہا در عقبش نبودند بہ زمین می افتاد، صاحب منصب خود را جمع کردہ با حسن علی خاں دست و گریبان شد۔ سربازہا خواستند ہمراہی کنند کمکے داد بحیرکت یکنجے ایستادند۔

صاحب منصب روس متوسط القامہ و خیلے درشت و قوی بود۔ سعی داشت بدن حسن علی خاں را در حلقہ بازوان خود در آورد و بزمینش بیفگند۔ قوت فوق العادہ حسن علی خاں از تصورش نہ گذشتہ بود۔

حسن علی خاں خود را خلاص کردہ با یک مشت کہ بگردن صاحب منصب صائب شد، او را چند قدم بعقب فرستاد۔ ایں مرتبہ صاحب منصب تمام قوا را جمع کردہ مثل پلنگ تیر خوردہ بحسن علی خاں حملہ کرد۔ باز دست بگریبان شدہ و درہم پیچیدند۔

ہما بے اختیار بہ ہر طرف می دوید، بسالداتہا متوسل می شد و استرحام میکرد، نمی دانست چہ میگوید و چہ می کند، فریاد میکرد، غوغائے برپا کردہ بود۔

چند دقیقہ طول نہ کشید صاحب منصب بشدت بر زمین نقش بست و برجا ماند۔ یکمرتبہ سالداتہا سر نیزہ کشیدہ بہ حسن علی خاں حملہ کردند۔ حسن علی خاں توانست از مقابل یکے از آنہا خود را کنار بکشد لکن اسلحۂ دیگرے ببازویش رسید و خون

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

جاری شد، فریاد موحش ہما مانع ازاں شد کہ ملتفت خودش بشود، بطرف او متوجہ شدہ دید سر نیزہ آں سالدات دیگر لباسش را دریدہ و پایش نمایاں شدہ مثل صاعقہ بطرف آں سالدات جست، از جلوے سر نیزہ احتراز کردہ سر تفنگ را بدست آورد۔ یک مرتبہ سالدات بہ شدت بیک طرف بزمین خوردہ و تفنگ را رہا کرد۔ ہمیں قدر حسن علی خاں دریافت کہ خلیل نوکر از عقب سالدات حملہ کردہ و او را بزمین انداختہ است۔ فرصت را غنیمت شمردہ تفنگ را از زمین برداشتہ بطرف آں سرباز دیگر حملہ کرد۔ حسن علی خاں در مدرسہ دار الفنون خوب سر نیزہ بازی میکرد، مہارت و قدرت آں زماں بیادش آمدہ در نصف دقیقہ سرباز را مجروح و مجبور بہ تسلیم کرد۔ ضمناً نوکرہا و اجزا جمع شدہ منظرہ جمعیت خیال مقاومت را از سربازہا گرفت۔

حسن علی خاں تفنگہا را بنوکرہا سپردہ خودش نزد یک صاحب منصب رفتہ سعی کرد از زمین بلندش کند، صاحب منصب خواست حرکتے بکند نالہ اش بلند شد، چند نفر کمک کردہ بلندش کردند معلوم شد دستہ شمشیر بہ پہلویش رفتہ و دندہ اش شکستہ است، قدرت حرکت نداشت۔ باطاق بردہ روئے تخت خواب حسن علی خاں خوابانندش۔

ہمیں کہ طبیب آمد خواست اول جراحت حسن علی خاں را بہ بندد قبول نکرد، بمعالجہ صاحب منصب پرداختہ پس ازآں جراحتے را کہ بدست سالدات وارد شدہ تمیز کردہ و در آخر زخم حسن علی خاں را شستہ و بستند۔

بدستور حسن علی خاں شرح ماوقع بطہران تلگراف شدہ ضمناً متحد المالی

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

حاوی تفصیل ماجرا به رؤسائے ادارات فرستاده شد۔

یکے از سالداتها میخواست بر ورود اطلاع بدهد صاحب منصب اجازه نداده گفت باهم خواهیم رفت ۔

ضمناً محسن علی خان میگفت من از شما معذرت میخواهم که وحشیانه بمنزل شما آمدم، اما تقصیر از من نبود حکم داشتم خوب از خودتان دفاع کردید، من آدمهائے شجاع را دوست میدارم و بر عهده می گیرم که این کار را بخوبی ختم کنم ۔

خبر واقعه مثل آتشیکه بخط باروت بگذارند از اداره مالیه بقونسولخانه روس و از آنجا بخانه (آناماتوره) قشون روس رسید ۔ یک ساعت نه گذشته بود یک صاحب منصب و پنجاه سرباز روسی وارد باغ شدند ۔ فوراً همه دربها را گرفتند ۔ سکوت عمیقے دست داد ۔ دو صاحب منصب باهم چند دقیقه صحبت کردند از حرکات صاحب منصب مجروح و طرز صحبتش معلوم بود که میخواهد برائت ذمہ حسن علی خان را فراهم کند لیکن صاحب منصب دوم از خشونت خود نمی کاست و پا بزمین میزد چند دقیقه ایشان نیز با سالداتها صحبت کرده آنها حسن علی خان و حاجی نوکر و همارا نشان دادند ۔ صاحب منصب امر بحرکت آن سه نفر کرد ۔ تا آن لحظه حسن علی خان ساکت بود، همین که صاحب منصب فرمان حرکت داد از جا برخاسته فریاد کرد تا من کشته نشوم این دختر بیگناه را شما ازین جا بیرون نخواهید برد! تقصیر او چیست! شما اروپائیهائے متمدن خیال میکنید با زن بهتر از ما رفتار دارید ۔ کجا ما زنها را مثل شما بجبر همائے خیالی و بآسانی حبس میکنیم و میکشیم این جا ایران است روسیه نیست ما ایرانی هستیم ۔ بچه حق بخانه ما آمده، دختر مرا میخواهید حبس ببرید؟ مگر شما انسان

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

نیستید، چرا مثل سبع رفتار می کنید!

هما با التماس میگفت خان عمو جان شمارا بخدا بگذارید من باشما بیایم....

صاحب منصب تازه دار وا زیں شدت وہیا ہوئے حسن علی خاں عصبانی شده نزدیک او آمده باشلاق چناں بد ہانش زد که خون از لبش جہید۔ حسن علی خاں خواست وفاع کند، جراحت بازو وضعفیکه از رفتن خوں زیاد برایش دست داده بود مانع شد۔

صاحب منصب مجروح بے اختیار بلند شده باکمال سختی چند دقیقه باآں دیگرے صحبت داشته از شدّت آہنگ صدا وحرکت دست معلوم بود که اورا توبیخ می کند، آں قدر گفت که بیحال شده اُفتاد۔

بالاخره صاحب منصب دومی راضی شد که ہمارا نبرد تا بعد تکلیف اورا گزال معلوم کند۔ حسن علی خاں وصاحب منصب مجروح را بردند۔

ہما گریه می کرد و بدامان صاحب منصب می آویخت۔ حُسن علی خاں آہسته گفت ہما جان ایں قدر اظہار ناتوانی وبیچارگی را از تو انتظار نداشتم......

ہما می گفت ایں میر غضبہا شمارا بایں حال کُجا می برند؟ ازیں صورت پرخوں خجالت نمی کشید!

ہنگام خروج از خانه اتفاقاً شیخ حسین رسید، حُسن علی خاں گفت ہما خانم را بشما سپردم۔

شیخ حسین شرح واقعه را باکمال تعجب وحیرت شنیده به پیشانی خود سیلی میزد و به بدبختی ملت ومملکت تاسّف می خورد۔ چندیں بار عینک را

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

برداشته چشمهائے خود را با دامن قبا مالش داد۔ یاد صورت خون آلود حسن علیخان، ایں فرشته آدمی صورت، چناں ہیجانش آوردہ بود کہ میگفت ہما خانم اگر خیال تنہا ماندن شما نبود الآن میرفتم و با یک طپانچہ بزرگ روسہا را بعذاب جہنم گرفتار می کردم چہ کنم حالا من تکلیف دیگرے بر عہدہ دارم، حفظ شما از ہر چیز برائے من واجب تر است۔

طلعت خانم ہر طور می توانست تشکر می کرد۔ ہما می گفت تازہ دراست کار آمے بکنیم، شما چہ می توانید بکنید۔ شیخ حسین تبسمے کردہ گفت من خیلے کار از دستم می آید شما ہراساں نہ شوید بمن اطمینان داشتہ باشید انشاء اللہ ہمیں دو روزہ آقا را خلاص میکنیم، بشرطیکہ ہرچہ میگویم گوش بدہید۔

ہما و مادرش ہمصدا گفتند ہرچہ شما بگوئید البتہ ہما نطور رفتار خواہیم کرد۔ شیخ پس از اندکے تامل و تفکر گفت ہما خانم شما برخیزید برویم خانہ ما۔ خانم ایں جا بمانند کہ خانہ خالی نباشد۔

طلعت خانم با حال مضطرب گفت آقا شیخ حسین ہیچ چیزے نمی شود من کہ از دخترم جدا نمی شوم۔

شیخ ابروہا را درہم کشیدہ بیک طرف نگاہ کردہ گفت بہ بینید ایں اول بدمستی است۔ قرار بود ہرچہ میگویم گوش کنید من می دانم کہ ماندن ہما خانم دریں خانہ خطر دارد یقیناً می آیند کہ او را ہم ببرند آں وقت تکلیف چیست؟ آں وقت شما کہ طلعت خانم ہستید جلوئے سیل قشون روس را می گیرید؟

طلعت خانم بگریہ افتادہ گفت آخر چہ طور میشود من دخترم را تنہا بگذارم بجائے کہ

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

شما بروند۔
شیخ خواست حرفے بزند ہمایش دستی کردہ گفت تنہا رفتن من بخانہ شما ہیچ
مذارد، شما پدر من ہستید۔ اما من ازینجا حرکت نمیکنم آرزوئے من آن است
کہ بیایند مرا بگیرند۔ حیف است کہ خان عمو جان بیچارہ ام حبس باشد و من آزاد۔
طلعت خانم متوحش شدہ گفت آقا شیخ حسین حق با شما است من و ہما
ہردو می آئیم منزل شما۔
شیخ سر را با تاسف حرکت دادہ گفت من ہرچہ میگویم حکمت دارد حرف
نہ شنیدن شما می ترسم عاقبت بدی داشتہ باشد۔ من میگویم ہما خانم باید تنہا
بمنزل من بیاید و شما این جا بمانید۔ اگر احیاناً خواستند ہما خانم را بگیرند
شما را خواہند گرفت و البتہ شما باین فداکاری حاضر می باشید۔ دریں صورت
خیلے زود شما را ہم مثل آقا خلاص خواہم کرد۔ اما ماندن شما در حبس بہ مراتب بہتر
است تا حبس شدن یک دختر جوان ۔
طلعت خانم آہے کشیدہ گفت دریں صورت من میمانم و ہما را بشما میسپارم۔
ہما تبسمے محزونے کردہ گفت بیش ازیں دل مرا پارہ نکنید۔ شما خیال می کنید
زندگانی با این شرائط برائے من لذتے دارد؟ پس ازانکہ مادرم را حبس کنند حسن علی
خان عزیز مرا باسیری ببرند دیگر زندہ بودن من چہ فائدہ دارد۔ مطمئن باشید
من از مادرم جدا نمی شوم ۔ اگر شما لطفے دارید، اگر حسن علی خان را دوست میدارید
سعی کنید او را خلاص کنید۔ این وظیفۂ انسانیت شما است، تکلیف وطن پرستی
شما است، حیف است کہ دریں مملکت یک مرد زندہ باشد و خارجیہا بخانہ

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

و عرض و ناموس ما دست درازی کنند بر وی اقدام کنید، بکشید و کشته شوید
مردن بهتر ازین زندگانی است.

شیخ حسین نگاهی پر از تعجب به هما کرده، دو سه بار روی صندلی جابجا شده گفت بلی اینها که معلوم است البته من خودم را می‌شناسم، میدانم که بازیچه عرفانی که در من است عاقبت کلاهم با این کفارها تو هم خواهد رفت چه اهمیت دارد، کشته شدن به دست کافرها و داخل بهشت شدن همانی - دیگر بازخواست و سؤال و جواب در کار نیست - اما باز یک دفعه دیگر به شما نصیحت می‌کنم؛ لازم است شما درین خانه نمانید، بیائید برویم منزل ما - اگر بدانید من چه قدر به وجود شما علاقه دارم -

هما این جمله جوابی نداده گفت تمنای من آن است که فوراً برخاسته بروید مشغول اقدام بشوید - دلم میخواست اگر بشود خان عمو جان را به بینم یا آنکه لااقل به او کاغذ بنویسم - به بینید آیا میشود برایش لباس و غذا فرستاد، من میدانم که او حالا در چه زحمتی است -

شیخ فکری کرده دریافت که اصرار فائده ندارد بر هیجان و غضب خود مستولی شده گفت من ازین پا میروم که اقدام کنم، هر چه بادا باد جان خودم را هم روی کار میگذارم، اما هما خانم، بدانید که محض خاطر شما است - و هم برای خاطر شما اطلاع خواهم -
بهر صورت گمان ندارم ملاقات او برای شما ممکن باشد اگر پیغامی دارید بگوئید شفاهاً خواهم گفت البته مکاتبه با محبوس هم ممکن نیست -

هما فکری کرده گفت بخان عمو جانم بگوئید وجود من برای خاطر شما است

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

اگر خدائے نکردہ آسیبے بشما برسد مرا مردہ بدانید۔

شیخ تبسمے کردہ گفت ملتفت شدم، مقصود شما را با عبارات پر نگار بہ آقائے حسن علی خاں خواہم فہمانید کہ اقلاً بیچارہ این دو روزہ را با خیال خوش باشد بلکہ ہمیں امشب برائے شما جواب بیاورم۔ برخاستہ درفت۔

۳۴۔ منوچہر خاں در منزل شیخ حسین

شیخ گفت تقصیر از من نبود، با وجود کمال اکراہے کہ داشتم باینکار اقدام کردم۔ خدا می داند احساسات ملی در من بکلی جریحہ دار شدہ واز خودم خجالت می کشم۔ حالا بگوئید بدانم علت پشیمانی و تغییر عقیدہ شما چیست؟

منوچہر گفت وقتے خبر گرفتاری حسن علی خاں را با وجد و سرور تمام بمادرم گفتم، پیرزن مذہبی و معتقد حقیقی نہ مثل شما و بندہ،

(شیخ حسین سرفہ کوچکے کردہ گفت حرفت را بزن) شروع کرد بگریہ گفت ہرچہ بشود بہ شود ترا آتش را باید بگویم نمی توانم باعث زحمت یک بے گناہے بشوم من بہا گفتم تو زن و بچہ داری، آں بیچارہ خودش را برائے خاطر من متہم کردہ راضی بودم حسن علی خاں آزاد بود و من زیر دست جلاد روسی، فردا جواب خدا را چہ خواہم داد، روز قیامت چہ طور صورت حسین علی خاں نگاہ کنم.....

شیخ حسین، نمی توانم بگویم چہ حالتے بمن دست داد۔ فوراً حرکت کردم۔ باید فوراً اقدام کرد، دستم بدامانت سنگے راکہ بالا بردہ ای باید پائین بیاوری....

شیخ قاہ قاہ خندیدہ گفت مگر دیوانہ شدہ ای؟ دو ماہ در زندگی گردم زحمت

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

کشیدیم تا کار باینجا کشید حالا چه طور میشود برویم او را فوری خلاص کنم، بهر صورت اقدام فائده ندارد، همین دو روزه کلکش را می کنند، آن وقت بکلی راحت خواهم .... خواهی شد۔

منوچهر گفت من دیگر آن آدم نیستم که بودم، عشق و کینه همه از یادم رفته حتی جبران گناه خود آرزو و قصدے ندارم۔ برائے آنکه وجدانم از زیر بار سنگین منت خلاص بشود حاضرم جانم را بدهم۔ امان، نمیدانی بچه رنج و مشقتی گرفتارم۔ کاشکی بجائے حسن علی بیچاره من را گرفته و تمام عمر با اعمال شاقه محکوم میکردند۔ چه قدر من پست و حقیرم۔ نمی دانستم استنی را این همه خباثت در من موجود است۔

شیخ حسین زیر لب میخندید۔ منوچهر نگاهے پر از تحقیر باو کرده گفت حرفهائے مرا باور نمی کنی، نمی توانی بفهمی، حق داری، این گونه احساسات در خور فهم تو نیست۔

شیخ قاه قاه خندیده گفت چرا خوب می فهم، حالا شاید دیگرے بنظرت رسیده بخواهی وسائل خلاص حسن علی خان را فراهم کرده باین وسیله جلب محبت همارا کرده باشی۔ بد خیالے نیست اما چرا صاف و پوست کنده حرف نمی زنی؟ مرا که محرم میدانستی۔

منوچهر آہے کشیده گفت با تو چه بگویم، در دل خود را چه طور به تو بفهمانم۔ بسیار خوب هر طور می خواهی فرض کن آرے همان طور است که گفتی، تو برخیز برو و اقدام کن اگر حسن علی خان را دو روز دیگر خلاص کردی هر چه بخواهی میدهم، باید عجله کرد، برخیز و برو و من هم میروم همان خانم را ملاقات کنم بپایش بیفتم و عذر تقصیر بخواهم، ولے بشرافت قسم میخورم که یک ذره تقصیر بر عهده تو نخواهم گذاشت۔

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

راستی تو دست من بوده ای، همه جنایت ها را من مرتکب شده ام، اصلا از تو صحبتی نخواهم کرد و هرگز نخواهند دانست که تو در این کارها دخالتی داشته ای۔
شیخ حسین خنده ای از روی استهزا کرده گفت خوب برادر تو خیال می کنی باین آسانی است که بروم دست حسن علی خان را بگیرم و از حبس بیرون بیاورم، امروز صحبت بود که فردا یا پس فردا به سبزوار خواهندش فرستاد۔ رنگ منوچهر مثل شعله زرد شد۔ گفت آقا شیخ حسین دستم بدامانت همه کار از تو بر می آید، اگر حسن علی خان را خلاص کردی هزار تومانت می دهم...
شیخ فکری کرده گفت هزار تومان را الان بده تا دو روز دیگر خلاصش میکنم۔
منوچهر با نگاهی پر از کدورت گفت چه طور است که دیگر بحرف من اطمینان نداری، میدانی که من هزار تومان در جیب ندارم۔ شیخ گفت سند بده قبول دارم۔ منوچهر فوراً سند نوشت که تا پنج روز دیگر هزار تومان به آقا شیخ حسین بدهی باشد۔ سند را بشیخ داده گفت ملاحظه کن که من بحرف تو قول تو اطمینان می کنم۔
شیخ سند را گرفته در جیب گذارده گفت گمان نمی کنم که تا بحال از من تقلب دیده باشی که این بار هم باشد، حرف من یکی است الان می روم و برای خلاصی آن بیچاره اقدام میکنم هرچه یاد آباد، سر و جان را باید فدای دوستان کرد۔ اما شما ملاقات ها خانم منوله باید تا آنکه مژده خلاصی بیرید خیلی قشنگ تر است۔ منوچهر از وجد تبسم شده گفت راست گفتی ممنون شدم فردا که انشاء الله مژده خلاصی آوردی من حاضر خواهم بود۔

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

۳۵ - ملاقات با هما

شیخ با ظاهر ملول و حالت عصبانی بخانه حسن علی خان وارد شده گفت امروز کشف عجیبی کرده ام - ملاحظه کنید چه طور تمام اوقات و حواسم در پی این کار است که موفق بکشف هیچ سرّی شده ام - هما و مادرش با اضطراب تمنا کردند زود تر مطلب را بگویید - شیخ پس از مدتی فکر گفت راستی انسان عقیده اش بکلی از این جوانان مدرسه رفته سلب میشود اینها که ساعتی صد دفعه میگویند وجدان شرافت انسانیت صد حیف، جائے خیلے افسوس است ... گفتند آخر بگوئید چیست؟

شیخ نگاهی پر از کدورت به بالا و پائین کرده گفت منوچهر خان نامی است بحساب خودش تحصیل کرده خیلے فرنگی مآب، اسباب گرفتاری حسن علی خان را او فراهم آورده، دوز و کلک را او چیده، مشهدی جبار و عمر و زید بهانه بوده اند - هنوز نمی دانم علت دشمنی او با حسن علی خان چه بوده اما شخص باید خیلے بے ناموس باشد که برائے غرض شخصی هموطن خود را گرفتار ظلم روسها بکند - عجالتاً تمام اقدام برائے از بین بردن این آدم است یک مرتبه در صورت هما خیره شده گفت خانم چرا رنگتان پریده، غصه نخورید من اگر شده این بے ناموس را بکشتن بدهم انتقام حسن علی خان را از او خواهم کشید - هما از شرارت بشر وحشت کرده بود......

طلعت خانم با اضطراب تمام گفت خیر لازم نیست خدا نکند، منوچهر خان نامزد هما است یقین دارم او هیچ کارے نکرده، ممکن نیست، شما هر چه زود تر

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

آقا را اخلاص کنید، با و کارے نداشته باشید۔

شیخ حسین چند بار دست بریش و سبیل کشیده گفت مسئله قدرے پیچ پیدا کرد، مثل آن است که شما هم خدا را میخواهید و هم خرما را۔ شما بگوئید هما خانم، کدام را بیشتر دوست میدارید، تکلیف من چیست؟

هما با صدائے مرتعش و رنگ پریده گفت اگر برائے خلاص حسن علی خان لازم باشد هزار بار منوچهر را فدا کنید۔ اما من گمان این بے شرافتی را با و نمی‌بردم! آیا بشر ممکن است تا این درجه شقاوتکار باشد!... نمیخواهم تصور کنم!

شیخ تبسمے کرده گفت فهمیدم... حرف خود را ادامه نداد زیرا هما صورت خود را در دستمال پنهان کرده از اطاق بیرون رفت۔

شیخ خیال کرد۔ بیچاره دل از هیچکدام بر نمیدارد۔

۳۶۔ حسن علی خان در محبس

روزے یک مرتبه کاپیتن پوپوف همان صاحب منصبی که در مبارزه با حسن علی خان زمین خورده و دنده اش شکست بملاقات او می آید۔ پوپوف دارائے تحصیلات و اطلاعات عمیقے است اروپا را دیده و مشرق را بخوبی می شناسد۔ مدتے در منچوری و مغولستان بوده۔ اینک زبان فارسی را می آموزد و در مذهب و تاریخ و اخلاق ایرانیان غور میکند حسن علی خان را موافق سلیقه خود یافته، شاد است که میتواند با یک ایرانی عالم صحبت داشته باشد و حل قضایا را از نظر یک نفر عالم مشرقی درک نماید۔ ارادتے تام باو می ورزد و هر روز

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

برادرانتش می افزاید۔ از ہر مقولہ صحبت میدارند۔
یک روز کہ صحبت از ہجوم قشون روس بود پوپوف در جواب اعتراض
حسن علی خان بگفت: شما کہ صاحب منطق و ذہن روشن ہستید چرا تعجب
میکنید یا گلہ دارید ازیں کہ ما روسہا بدون اجازہ و بزور بخانہ شما آمدہ
امر و نہی می کنیم۔ قانون طبیعت کہ غلبہ قوی بر ضعیف باشد ہیچ وقت و در
ہیچ حال تخلف نمی پذیرد۔ منتہا در ہر زمانے بصورت خاصے جلوہ میکند۔
ما از شما قوی تریم و بشما زور میگوئیم اگر شما قوی تر بودید ما مغلوب شما بودیم
و حالا یک عدہ سرباز ایرانی در مسکو حکمفرمائی داشت میخواہید مغلوب نباشید
تحصیل زور کنید۔ راست است کہ عدہ نفوس ما بیش از صد و پنجاہ ملیون
است و شمارہ شما از دہ ملیون تجاوز نمیکند ولے ایں دلیل مغلوبیت نیست
دول خیلے کوچکتر از شما بسیار ہستند مانند بلژیک و ہولاند و سویس و دانمارک
و غیرہ کہ بحس وطن پرستی و قوہ دانش استقلال خود را حفظ می کنند، بکہ از شما
در قوت و شمارہ برابر تری داشتہ اید ولے ما از چند صد سال باین طرف بہ تقلید
تمدن مغرب تغییر آداب و مسلک دادہ ریشہا و قباہائے دراز را بریدہ خرافات
را کنار گذاشتہ، روحیات جدیدی نزدیک تر بمنطق قبول کردہ، قدم در دائرہ
عمل گذاردہ ایم، مملکت خود را وسیع و آباد کردہ ایم، ہر روز منتر صدیم
کہ از اسرار تمدن مغرب نکتہ اے دریافت کنیم و آں را بلا شرط بکار ببریم۔
افتخار خود را در آں می دانیم کہ در ردیف دول متمدن محسوب بشویم... اما شما!...
شما ہنوز با خرافات و موہوماتیکہ شایستہ پانزدہ قرن پیش بودہ مشغولید،

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

پی بمزایای مادّی و معنوی تمدن نه برده اید نخواهید گفت تمدن دروغ است،
میدانم شما هیچ خیالی نمی کنید ولی این حرفی است که از اغلب شرقیها می شنوم،
میگویند اگر تمدن راست است پس این همه اسباب فساد و جنگ برای چیست؟ این
اشتباه بزرگی است: تمدن راست است تمدن مقدار زیادی از خشونت و
بدبختی بشر را کاسته اما هنوز انسان را بدرجهٔ ملک نرسانده، آنچه ما از تمدن انتظار
داریم شاید نزد ملائک آسمان یافت شود. معهذا من خوشبینم و یقین دارم که روزی
دانش بجدی خواهد رسید که رنج و زحمت نابود خواهد شد زیرا کلید سعادت دانستن
است هر قدر بیشتر بدانیم بهتر بر خوشی دست می یابیم و از درد و مشقت پرهیز میکنیم.
بهر صورت صحبت از ملت ایران بود می گفتم: شما هنوز در تنگنای تعصب
قهقرائی دچار هستید. مثل کبک سر را زیر برف کرده نمیخواهید خطر را ببینید،
نمی دانید که یگانه راه علاج، قبول بلا شرط تمدن مغرب است، خوب با حیات
شما بسته باین شرط است، هنوز زن در جامعه شما شرکت ندارد آن را مثل برده
و غلام میخرید و میفروشید، دستگاه عدالت شما باندازه ای سست است که مالکیت
در مملکت شما حرفی است موهوم. علوم بزبان ناقص شما در نیامده از فنون مادی که
لازمه زندگانی همه ملل متمدن است بی اطلاع و بی بهره اید خط شما هنوز وحشی
است و خواندن آن یک عمر کار دارد باز اغلب کلمات را بدون فهم معنی جمله ایکه
در توی آن است نمیتوان صحیح خواند. لباس شما هر قسمتش از سرپوش و تن پوش
اقتباسی از یک ملت و نژادی است شما هر چه را مطابق حفظ الصحه است نمی پذیرید
از فرنگیها جلیقه و شلوار را گرفته ولی کلاه فرنگی را که با این آفتاب سوزان برای

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

شما واجب است قبول نمیکنید، همه چیز را مربوط بمذهب میکنید. مثل آن است که تمام افکار و اعمال شما مطابق مذهب باشد و حال آنکه وقتی دقت میشود خلاف آن همه جا ظاهر است. در هیچ جائے دنیا این قدر معبد خرابه نیست. تا میخواهیم بگوئیم یک مسجد آباد و نظیف در تمام مملکت شما یافت نمی شود. اگر شما بدستور مذهب خود رفتار می کردید امروز از دول متمدن و قوی محسوب بودید. در هیچ نقطه عالم این قدر از مذهب صحبت نمیکنند و نه این قدر بر خلاف مذهب کار میکنند. نظافت و حفظ الصحه، تحصیل دانش، تهیه وسایل دفاع از دشمن این ها از احکام اولیه مذهب شما است ۔

شهرهائے شما خرابه هائے پر مذبله بیش نیستند. هنوز آب و نانیکه میخورید آلوده و کثیف است، با سواد در مملکت شما معدود و نادر است. چه رسد بعالم و مخترع که شاید یک نفر هم ندارید. و اما وسیله دفاع از دشمن را با این معنی گرفته اید که دائم بر ضد هم در نزاع باشید، هر طبقه از ے در فنائے سائر طبقات میکوشد. وسایل معاش و زندگانی افراد شما رقت آور است. یکمقدار پلاس مندرس را به قدر و جبر از یکدیگر میربائید و هر روز بر فقر و فلاکت شما افزوده میشود. طبقات پست از دو پائے نظیف تر و با شکوه تر از طبقات عالی شما زندگانی می کنند. میتوان گفت این مملکت سراسر یک گدا خانه بزرگے است ۔

حسن علی خان گفت بعقیده شما برائے اصلاح این مملکت چه باید کرد؟

لوپوف تاملے کرده گفت حالا دیگر وقت گذشته و آبادی مملکت بدست خود شما ممکن نیست، انگلستان که برائے نفع خود حافظ بقایائے ایران بود ناچار شد

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

در نتیجه حوادث اخیر اروپا به تقسیم ایران تن در دهد و روسیه با رزوئے دیرین خود رسید معاهده سنه ۱۹۰۷ قیمومیت یا تمالک ایران را با ستثنائے قسمت سرحدی هندوستان به روسیه واگذاشته و دیگر مانعے در کار نیست - به زودی قشون روس به دریائے گرم یا خلیج فارس خواهد رسید زیرا منطقه بیطرف که حایل بین روس و دریا قرار داده اند در نتیجه جنگ بین الملل که حتماً بنفع ما تمام میشود از بین خواهد رفت - با این حال خواهید دید که در مدت ده سال ایران آباد و پر از جمعیت و ثروت خواهد شد -

حسن علی خاں آهے کشیده مثل آنکه بخود حرف میزند گفت بلے ایران آباد و پر جمعیت و ثروت خواهد شد اما بدست روس......

پوپوف گفت:- از روئے انصاف قضاوت کنید و احساسات را کنارہ بگذارید آیا یک نفر حکمران روس دانا و متمدن که سبب آبادی مملکت و آسایش اهالی بشود بهتر از یک نفر حاکم ایرانی بے کمال و متفرعن و خود خواه نیست که فقط بوسیله خرابی مملکت و بدبختی و هلاکت افراد برائے خود مقدار مختصرے مال و مکنت فراهم کرده و با چشمهائے بے شرم و شفقت بفلاکت هموطنان خود نگاه کند؟ باد کوبه را که سابق جزو خاک ایران بوده مقایسه کنید، با قم، با اصفهان، با طهران که پایه تخت است و بقول معروف بزرگان شما تمام اقطار مملکت را خراب کرده و نتیجه مظالم خود را صرف آبادی آں کرده اند - ببینید وسایل زندگانی و آسایش که ما به الامتیاز انسان و حیوان است در کدام یک بهتر فراهم است؟ اهالی کدام یک ثروتمند تر و خوش بخت تر اند - باد کوبه یک شهر کوچک و محقر مملکت ما است - هزار بار از پایه تخت شما قشنگ تر و بهتر است - دیوارهائے گلی و زمین پر گرد و خاک با تعفن زننده

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

معابر شما از ایام توحش یادمی آورد. عصاره کثافتی که از جویهائی سرباز میگذرد و آن را بعنوان آب میخورید باعث شرم و خجلت انسان هائی قرن بیستم است. رعیت ستم دیده و مفلوک ایرانی حکومتی لازم دارد که اقلاً لااقل برای بزرگی و حشمت خودش باید حفظ الصحه و امنیت و آسایش افراد را فراهم کند تا عده و ثروت اهالی زیاد شده برائی بزرگی و قدرت او بکار روند، برای افراد چه تفاوت دارد حاکم روس باشد یا ایرانی .....

حسن علی خان مثل مقصر با وجدانی که شرح سیئات اعمالش را از دهان دیگری بشنود روحش در تنگنا و شکنجه گرفتار بود، هر ثانیه ساعتی می نمود، دلش میخواست فرار کند سرش دوران گرفته بود، همین که پوپوف گفت برائی افراد چه تفاوت دارد حکومت روس باشد یا ایرانی، از آن حالت سستی و بیچارگی خارج شده بر جای استوار نشسته گفت ببخشید همه جا در اظهار اینکه گر د بار سکوت کردم زیرا چون شما ظواهر را می بینید به شما حق دادم و معذور تان داشتم، البته شما اطلاع ندارید که تا چه درجه همسایه قوی مانع از ترقی و باعث خرابی ما بوده اما اینکه تصور میکنید، برائی افراد تفاوتی ندارد حاکم روس باشد یا ایرانی، اشتباه بزرگی کرده اید. مثل آن است که به طفلی بگوئید مادرش را ترک کرده بجائی او زن دیگری خوش گل تر و حتی مهربان تر بپذیرد، باور میکنید طفل قبول کند؟ یا آنکه بصاحب خانه ای بگوئید رضا شود دیگری خانه خراب او را قصر بلندی بسازد اما او در آن قصر خادم و محکوم باشد تصور میکنید کسی با این پیش نهاد تن در دهد؟ محرک انسان احساسات است نه عقل و منطق دبا ز انچه را عقل و

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

منطق میخواہیم زائیدہ احساسات میباشد) احساسات است کہ شما را بداشتن مملکتے بہ پہنائے یک دنیا وادار بدست درازی بسایر ممالک میکند، میخواہید اگر ممکن باشد ایران وہندوستان وبالاخرہ انگلیس والمان وامریکا وہمہ پنج قطعہ عالم بنام روسیہ خواندہ شود چرا؟ بفرض تحقق این آرزو بر سعادت افراد روس چہ می افزاید؟ آیا اہالی انگلستان کہ ربع مسکون را در تحت رقیت خود در آوردہ اند از افراد مملکت محقر سویس خوش بخت ترند؟ آیا در روسیہ برائے کفایت اہالی زمین و وسائل معاش نیست؟ اگر ہزار سال بجدیت در آبادی آن مملکت کار کنید باز ہنوز نہ کردہ بسیار خواہید داشت۔ از مملکت ویران و از ملت بدبخت ما چہ میخواہید۔ ما ہم نمیگوئیم، جور و تعدی می کنیم، از نادانی در صدد آزار و اذیت بکدیگر می باشیم در فقر و کثافت میخزیم، ولے از شما نمی خواہیم کہ دل سوزی کنید و بکمک ما بیائید شما بخود تان بپردازید بما چہ کار دارید۔ محرک شما منظرہ رقت خیز ما نیست حرص و جنون سیادت است یعنی احساسات نہ عقل و منطق۔ وقتے محقق شد کہ محرک ہمہ نوع بشر احساسات است ناچار باید قبول کرد کہ یک رشتہ از ہمین احساسات کہ در نہاد بشر گذاردہ شدہ حب قوم و وطن است۔ انسان فطرتاً اقوام و نزدیکان و دوستان خود را بیش از بیگانگان دوست میدارد ہمین حس طبعی است کہ منبسط شدہ صورت ملت دوستی و وطن پرستی را بخود می گیرد۔ اگر کسے بر حسب استثنا خود را ازین قید آزاد کردہ و این حس را در خود خفہ کردہ باشد برائے جامعہ وجودے مضر و مخوف است امید دوستی از او نمی توان داشت، بر صحت اعمالش نمی توان

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

اعتماد کرده زیرا او پائے بند احساسات نیست و همه کس را فدائے لذت خود میکند
هیچ شخصے چوں در تشخیص منافع خود کوتاه نظری کرده در راه غلط میرود ناچار مغرور
عامه و بدبخت میشود۔ جامعه کسے را می پرورانند و می ستاید که دوستی و محبت را
پیشه کرده باشد۔ آنها که میخواهند از احکام طبیعت سر به پیچند اشخاص باهوشے
هستند که به قصد پیدا کردن آب حیات یا چشمه سعادت زحمت تجسس را بر خود هموار
کرده از چهار دیوار فطریات قدم بیروں گذارده در صحرائے بے پایاں تفکر سر
گردانند۔ اگر بقدر کفایت از نعمت هوش و قوه تعقل بهره مند باشند بالاخره
بخواهند یافت که سعادت تا اندازه اے که درین دنیا ممکن است همان در تعقیب
فرمان طبیعت است، دوباره سر باطاعت او فرود می آورند۔

مضر ترین اشخاص و بدبخت ترین آنهائے هستند که در تاریکی تردید
مضطرب و حیران اند۔

به تجدید از موضوع خارج شدم۔ می گفتم حس قومیت بما حکم میکند که سلطه
اجنبی را اگرچه مفید باشد نپذیریم و با همه قوا در دفع آں بکوشیم جورے را که فرزند
از پدرش تحمل میکند نمیتواند از دیگرے بر خود هموار کند۔ انسان برغبت از آزادی
که اساس حیات بشری است۔ میگذرد و میل واراده دیگرے گردن می نهد بشرط
آں که فرمان از دوست باشد۔ حکم بیگانه و اجنبی روح را مجروح ساخته
حس مشترکه که وجود ما قائم بر آں است میشورانند۔ تسلط خارجی مارا در خانه خود
اسیر و بنده کرده، و از لذت زندگانی که در تصور آزادی است محروم میدارد۔

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

با این حال ما شمارا همیشه دشمن خود خواهیم دانست ولو هر قدر حکومت شما از نقطہ نظر مادی برائے ما مفید باشد۔ شما طالب رفاه و آسایش رعیت ایرانی نیستید والا ممکن است بدون قہر و غلبہ ہمہ گونہ با ما مساعدت کنید و ما را ازین احوال وخیم کہ قسمت بزرگ آن را خود شما فراہم آوردہ ابد نجات دہید۔

پوپوف تبسمے کرد۔ حسن علی خاں گفت بہ بخشید مہل نبا ید گفت، توقع خدمت بے مزد و منت از بشر نمی تواں داشت و شما بشر یہ۔

چشم پوپوف روئے زمین بہ نوک شلاقش دوختہ بود۔ چند دقیقہ بسکوت گذشت، آہستہ سر را بلند کردہ گفت حرفہائے شما را تصدیق میکنم ولے دلم میخواہد باور کنید کہ اگر محرک حکومتہا و افراد حرص و طمع است ہستند بعضے کہ نیکوئی را بالاصالہ برائے خاطر نیکوئی دوست میدارند و من از انہا ہستم۔ آرزو داشتم یکنفر دانا و جوانمرد اختیار ایران را بکف میگرفت۔ برائے آباد کردن ایران یکنفر بیشتر لازم نیست۔ تمام موسسات تمدن را بدون چون و چرا در مدت دہ سال میتواں درین مملکت موجود کرد۔ بخلاف آنچہ اشخاص ذی نفع و بد خواہ جلوہ می دہند، ہیچ ممانعت و مخالفتے در راہ ترقی یافت نمی شود.....

امروز وقت گذشت فردا درین خصوص مفصل صحبت خواہیم کرد کہ چگونہ ممکن خواہد بود باکمال آسانی یکمرتبہ قوانین تمدن را در ایران جاری کرد۔ و اما راجع بخود تاں ہمیں دو روزہ خلاص خواہید شد، علت تعویق این است کہ ژنرال میخواہد از شما ملاقات کند و ہنوز وقت نہ کردہ، دیروز بمن قول داد کہ تا سہ روز دیگر باین کار خواہد پرداخت و حکم رہائی شما را خواہد داد۔

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

حسن علی خان گفت من از شما خیلے ممنونم شاید اگر شما نبود بد کار مرا ساخته [بود]

۳۷ - اقدامات شیخ حسین

شیخ حسین گرفتار تردید بد بختی بود نمی دانست چه کند خیالات در مغزش مغشوش و درہم از یک دیگر جدا نمی شدند روزه اول حرص و طمع سایه احساسات را در وجودش خاموش کرده - رفت که برائے آزادی حسن علی خان اقدام کند و ہزار تومان را بدست بیاورد ولے دیو شہوت گریبانش را گرفته از راه باز داشت - نتوانست ہیچ قیمت از ہما بگذرد - خیال میکرد :- اگر حسن علی خان آزاد شود ہما بکلی از دستم میرود اگر خلاصش نه کنم ہزار تومان را چه طور وصول خواہم کرد؟ . . . از طرف دیگر منوچہر خان ہم رقیب بزرگ است - البته من برائے فنائے حسن علی خان طورے ترتیب داده ام که امید خلاصی برائے او نمیرود چنانچه منشی باشی قونسولگری قول داد حتما به سیبریش خواہند فرستاد - اما منوچہر خان را چه باید کرد؟ بہر صورت او میباید در سه روزے جبهه شیخ حسین ازین حالت تردید و خیال ہائے پراگنده و تفنا [قض] درہم گرفته و آثار پریشانی و اضطراب از احوالش نمایان بود -

روز چہارم صبح زود، شیخ باکمال عجله بطرف قونسولگری روس میرفت، صورتش کشاده و دہانش خندان با خود میگفت :- آخر راه علاج را پیدا کردم - امروز یا فردا دختر مال من است، وه که چه قدر خوشگل است - من تصور نمیکردم زن باین قشنگی میشود - چنان در بغلش بگیرم و به ریشش رقیبا بخندم ! ... آفرین بتو شیخ حسین چه قدر زرنگی ! یک منوچہر خان لبسازم و یک آقا حسن علی خان که خود شان حظ کنند

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

هزار تومان را هم بسلامتی خواهم گرفت عجب عیشی میشود۔ خدا وقتی میخواهد درد تخته را هم ببندد این طور میکند!... بایستی دیگران صدمات و رنجها بکشند لقمه را حاضر کرده و در دهان دیگری بگذارند۔ خدایا شکر، معلوم می شود این بنده را در سیاهت فراموش نکرده ای۔ بقول حسن علی خان مرسی!... خوب رقبا که از بین رفتند اما دختره را چه طور بدام بیاورم؟ کار مشکلی است از آنها نیست که بگویم بنشین بجواید۔ کدام خدا نیامرزه دختر با این قشنگی را مثل پهلوان یزدی بار آورده؟ نه ترس شیخ حسین... نوکه کار با این سختی را تا این جا رسانده ای یا قیش چه اهمیت دارد، یعنی از پس دو تا زن لچک بسر بر نمی آئی؟ پس برائے مردن خوبی۔

شیخ با این خیالات بقونسولخانه رسید۔ پیغام داد کار خیلی فوتی دارد، قونسول فوراً او را پذیرفت۔

شیخ صدا را پست کرده گفت:۔ چند روز است یکنفر منوچهر خان نام از همان کمیته انقلاب که عرض کردم و می دانید بقزوین آمده و در همه جا برائے خلاصی حسن علی خان اقدامات میکند۔ قصدش این است که مردم را بشورانید، از قرار معلوم خیلی آدم حراف و خطرناکی است، هر روز پیش علما و تجار و اهالی شهر میرود نطقها میکند و حرفها بر ضد قشون میزند۔ حالا ببینید من چه کرده ام و آفرین بگوئید..... هر طور بود باو آشنا شدم، اظهار همدردی کردم، حرفش را بدست آوردم، کاری کردم که مرا دست راست خودش تصور میکند۔ بالاخره قرار گذاشتیم که طلاب مدارس را من برائے شورش حاضر کنم، همین که طلاب بحرکت آمدند ناچار اهل بازار و مردم شهر هم دنبال خواهند کرد۔ برائے مخارج

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

این اقدام هزار تومان بمن داده اینهم سندش است .... یعنی بموجب این سند باید فردا یا نزد هم که پس فردا باشد پول را برساند که شروع بکار کنم - البته این پول را کمیته مرکزی طهران خواهد پرداخت -

قونسول گفت بسیار خوب آدرس این شخص کجا است بدهید الان می فرستم او را بگیرند -

شیخ تبسم کرده گفت صحیح است اما در این صورت هزار تومان بمن ضرر میزنید بگذارید بمن طلاب را بشورانم چه اهمیت دارد با یک تشر همه فرار خواهند کرد - البته شما راضی بضرر من نمی شوید -

قونسول ابروها را درهم کرده گفت خیر لازم نیست، آن سند را بمن بدهید پولش را من به شما می دهم -

چشمهای شیخ برق زد، دستش بلرزید، سند را تسلیم کرده هزار تومان اسکناس دریافت کرده آدرس منوچهر خان را داد و باز سفارش کرد که خیلی مواظب باید بود که فرار نکند و مخصوصاً نباید او را در قزوین نگاه داشت - بهتر است یک سره به بادکوبه فرستاده شود و هم ضمناً تاکید کرد که مبادا حسن علی خان را با این وجوهها رها کنید زیرا حالت شهر منقلب است، همین که او آزاد شد راحت نمی نشیند، من او را می شناسم سر نترسی دارد، بعلاوه از این آزادی جسورتر خواهد شد -

قونسول گفت آسوده باشید تا دو روز دیگر هر دو را به شبیر خواهند برد دیگر منتظر استنطاق نخواهیم شد -

شیخ خندیده گفت نمیدانم استنطاق با وجود جرم من چه لزومی خواهد داشت

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

شب آں روز منوچہر خاں در حبس بود۔

۳۸۔ ملاقات شیخ با حسن علی خاں

حسن علی خاں گفت آقا شیخ حسین چہ خوب کہ دیدآمدید۔ امروز بیست و پنج روز است کہ من از خانوادہ ام خبر ندارم دلم ہم برائے شما تنگ شدہ بود بگوئید چہ طور توانستید اینجا بیائید؟

شیخ آہے کشیدہ گفت اگر خدائے نکردہ شما را بہ سپیر فرستادہ بودند با ایں تنِ ضعیفے کہ دارم نزد شما می آمدم، نمی خواہم شرح زحمات و دوندگی ہائے خود را در ایں چند روزہ عرض کنم، باعث ریا میشود، خودتاں میتوانید حدس بزنید...

حسن علی خاں گفت البتہ معلوم است میدانم و ممنون ام یقین داشتم شما برائے خلاصی من زحمت میکشید ولے از شما چہ بر می آید۔ بہر صورت کمال تشکر را از شما دارم۔ بگوئید دختر عزیز من در چہ حال است۔ ضمناً دستانے را کہ معلوم بود چندیں روز است عوض نہ شدہ روئے چشمہا گذارد۔

شیخ گفت دو روز اول خیلے سخت میگذشت، و ہر چہ تسلی میدادیم فایدہ نمی کرد تا بحمد اللہ جوانے، منوچہر خاں نام آمدہ کہ از قرار معلوم نامزد خانم است بندہ کہ نمی دانستیم، رنگ حسن علی خاں رفتہ رفتہ سفید شدہ اعصابش سست شد۔ شیخ ملتفت ایں حالت بود کلمات را کشیدہ میگفت۔ بلے بندہ کہ نمی دانستم... گویا خانم خیلے او را دوست میدارد۔ از آں روز کہ منوچہر خاں آمدہ حالش بہتر است باہم میگویند و می خندند۔ ضمناً صدا را پست کردہ گفت اما متاسفانہ از قرار

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

اطلاعات صحیحی که بدست آورده ام باعث گرفتاری شما این آدم بوده. مسئله قابل
اهمیت است ولی دیگر جوانی و ...... شهوت چشم عقل و انصاف را کور میکند.
حالا چرا او مقدم به این خیانت شده هنوز نمی دانم و نمی خواهم بدانم. شاید شما خود تان
علتش را بهتر میدانید.

از شرح قضیه هما خانم را مطلع کردم. اما دختر جوان نمی تواند نامزد قشنگ
و جوان خود را محکوم کند. البته خاطرش مکدر و ملول است اما جوانی ... عشق ...
دوستی ... چه میشود کرد، باید بخشید ..... گذشت کرد ....

همه قوائے حساس در درون حسن علی خان طغیان کرده روحش منادی تنفر شده.
هیچ لحظه (سے سخت تر از آن نیست که عاشق سعی میکند رشته محبت معشوقه بیوفا را
قطع کند، دلش با آن رشته پاره و خونین میشود - دردے است که اسم ندارد - آن همه
یادگار هائے خوشی، آن همه صورتهائے زیبا بخاطر آمده مدافعه و وساطت میکنند.
باید چشم از همه پوشید، همه را محکوم باعدام کرد بیوفائی معشوق و پیوستن با رقیب
از هر ظلمے ناگوارتر است شکنجه ایست که جلاد ماهر روزگار بعنوان شاهکار تعبیه کرده.
یکبار حسن علی خان از این خیال بخود برآشفته فکر میکرد، تقصیر از من بوده آن
طور که باید به تکلیف عشق رفتار نکردم، ناچار آثار خودپسندی چندان از من ظاهر
بوده که هما نتوانسته است میل قلبی خود را با من در میان بگذارد، جرأت نکرده بمن
بگوید:- منوچهر را دوست میدارم، برو وسایل خوشی و آرزوے مرا فراهم کن.

عاشق حقیقی کسے است که معشوق در مقابل او پرهیز و پوشیده اے نداشته باشد
و او را کمک و وسیله رسیدن بآرزو هائے خود بداند. عاشق باید از هر خواهش و تقاضائے

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

منزہ و بے نیاز باشد و تنہا لذت خود را در خدمت معشوق قرار دہد۔ آرے این است عشق حقیقی یعنی تنہا حالتے کہ از رنج و زحمت خالی و سراسر نشاط و نشاء است، ہما جان مرا ببخش از نادانی یا خود پسندی تو را دوچار رنج کردہ بودم آرزوہ ہمت را در قلب نازنینت پنہان کردہ بودی و جز خدمت دوست و مشفقے نمی دیدی ... وائے بر من ـ

مدتے حسن علی خان باین تفکرات مشغول بود تا بالاخرہ شیخ گفت:۔ ببخشید من باید مرخص شوم چوں نیم ساعت بیشتر اجازہ ماندن ندارم ضمناً سرش را نزدیک آوردہ صدا را پست کردہ گفت از قرار اطلاعیکہ حاصل کردہ ام خیال دارند ہما خانم را برائے استنطاق دستگیر کنند۔ البتہ مہم نیست اما خوب ہم نیست خانم مجلس بروند اگر صلاح بدانید او را با طلعت خانم بخانہ خودم ببرم۔ من برائے خاطر شما برائے ہرگونہ فداکاری حاضرم و لو آنکہ مثل این مورد جانم در خطر باشد۔

حسن علی خان گفت البتہ این کار را بکنید یعنی ہر چہ صلاح میدانید مختارید۔ شیخ تاملے کردہ گفت بہتر است کہ شما دو کلمہ اجازہ بایشان مرقوم فرمائید۔ این مداد و این کاغذ۔

حسن علی خان نوشت:۔ دختر عزیزم آقا شیخ حسین جانشین من و پدر تو است ہر چہ میگوید گوش کن۔

اگر صلاح میدانند بخانہ ایشان بروید کہ از خطر محفوظ باشید۔ دلم میخواہد بدانی کہ آرزوئے من ہمیشہ میل و خوشی تو بود آں میل و خوشی ہر چہ باشند عین آرزوئے من است۔

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

اگر دوباره روئے ماہت را زیارت کردم چہ بہتر واگر بار زندگانی را از
دوشم گرفتند جانم باز در اطراف وجود تو ہمیشہ در پرواز خواہد بود ۔ حسن تو
شیخ حسین کا غذرا گرفتہ با شعفے تمام از محبس بیرون آمد و حسن علی خاں
را در بدترین احوال گذارد ۔

۳۹ ۔ مکتوب وزارتخارجہ ایران بسفارت روس در طہران

جناب ..... وزیر مختار دولت بہیہ امپراطور کل ممالک روسیہ ۔
مطابق خبر تلگرافی واصلہ از قزوین آقائے حسن علی خاں امین مالیہ آں
شہر توسط نظامیان روس توقیف شدہ است ۔ البتہ ایں اقدام نتیجہ اشتباہ
بودہ ویقیناً تا وصول ایں مکتوب باں دوست معظم، مشار الیہ را آزاد نمودہ و
ترضیہ خاطر او را بعمل آوردہ اند ۔ لیکن لازم میداند خاطر شریف را متذکر سازد کہ
ایں نوع اقدامات ہیچ وجہ از طرف عمال دولت دوست وہمجوار انتظار نمیرود
بخصوص آنکہ سبب انزجار خاطر اہالی شدہ و در حوزہ دولت نیز تاثیر خوبی نمیکند
در خاتمہ موقع را مغتنم شمردہ احساسات مودت آمیز را تجدید میکند ۔
در تعقیب ایں مکتوب پنج یادداشت فرستادہ شدہ مطالبہ جواب گردید ۔
بالاخر پس از بیست روز جواب ذیل از طرف سفارت روس بوزارتخانہ رسید ۔
جناب .... وزیر امور خارجہ دولت علیہ ایران ۔
مکتوب نمرہ ... مورخہ ... در موضوع توقیف امین مالیہ قزوین واصل گردید

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

باعث حیرت است که چگونه دولت علیه در انتخاب مامورین خود دقت لازم بعمل نمی آورد و اشخاص سرور و انقلاب طلب را که ممکن است سبب تیرگی روابط دو دولت را فراهم کنند، بنقاط مملکت که محل توقف قشون و عمال دولت امپراطوری است اعزام می دارد. چنین این شخص یکے از وسایل و شرائط واجب تضمین بقائے مودت دوتین بوده بنظر دوستدار دولت ایران باید خوشنود باشند که عمال دولت امپراطوری بفوریت و بدون اتلاف وقت بدین عمل واجب اقدام کرده و از ایجاد مشکلات که البته بضرر دولت ایران تمام میشد جلوگیری کرده اند۔

سفارت دولت بهیه امپراطوری کل ممالک روسیه

چند روز بعد یادداشت دیگرے از طرف سفارت روس به مضمون ذیل به وزارت خارجه رسید۔

جناب .... وزیر امور خارجه دولت علیه ایران۔

برائے جلوگیری از ایجاد مشکلات و حفظ مراتب وداد بین دولتین اخیراً منوچهر خان نامی که در قزوین مشغول تهیه انقلاب بوده، در آنجا توسط عمال دولت امپراطوری دستگیر شده مشار الیه بموجب سندیکه موجود است مبلغ هزار تومان بیکے از بستگان سفارت دولت امپراطوری مدیون است۔ مبلغ مذکور بداین پرداخته شده و ببانک روس تعلیمات داده شد که عین آں را به دیون دولت ایران بدولت امپراطوری بیفزایند۔ درمقابل دولت ایران مختار است که این وجه را از شخص مدیون دریافت دارد۔

وزیر مختار دولت بهیه امپراطوری کل ممالک روسیه

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

۴۰ - در حضور ژنرال روس

کاپتین پوپوف با جبهه گشوده، رنگ سرخ و دهان پرخنده وارد محبس شد. بحسن علی خان گفت مژده آزادی برائے شما آورده ام. ولی همین که بشره او را در روشنائی ملاحظه کرد حالت وجدش مبدل بتاثر و تاسف شد. دید از نقشش جسم نیم مرده ای بیش باقی نیست، چشمها بگودی افتاده و خاموش شده استخوانهائے صورت برآمده، رنگش مثل شعله زرد گشته، گفت، من دیروز صبح شما را دیدم، چه مرضے است که یک شبه شما را باین حال انداخته؟ آیا طبیب آورده اند؟

حسن علی خان تبسمی کرده گفت از دلجوئی شما ممنونم کسالت جسمی ندارم اما روحم خیلے افسرده است.

پوپوف گفت تا یک ساعت دیگر رفع این زحمت از شما خواهد شد. برخیزید برویم نزد ژنرال، میخواهد قبل از دادن اجازه مرخصی از شما ملاقات کند.

حسن علی خان از جائے خود برنمیخاست، پوپوف نزدیک شده خواست زیر بغلش را بگیرد، امتناع کرده گفت. خودم برمی خیزم. ضمناً در درون خود میگفت این آدم خوب بخیال خود بمن خدمتی کرده اسباب آزادی مرا فراهم آورده است نمی داند که آرزوے من آن است که درین حبس بمیرم و دیگر روئے دنیا را نه بینم.

بالاخره از جائے برخاسته بهمراهی پوپوف بحضور ژنرال روس رفتند. حسن علی خان بدون اجازه نشست.

ژنرال با لحنی خشن بفرانسه گفت معلوم میشود قوائے شما تحلیل رفته که بدون

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

اجازه نشستید، شمارا معذور داشتم ۔ گونه هائے زرد حسن علی خاں رنگین شد، خواست حرفے بزند پوپوف با نگاہے پراز التماس مانع شد ۔

ژنرال پرسید علت ایں که شما برضد دولت امپراطوری اقدامات میکنید چیست؟

حسن علی خاں گفت تعجب دارم از بے نظمی اداره اطلاعات شما، زیرا من ہیچ وجه و در ہیچ موقع برضد دولت شما اقدامے نه کرده ام ۔

ژنرال گفت من میدانم شما در ضمن بحث در قضیه قتل ضنیع الدوله نسبت ظلم و وحشی گری به دولت امپراطوری داده اید حسن علی خاں گفت بلے صحیح است حالا ہم عقیده من ہمیں است آنہائیکه سبب قتل ایں مرد بزرگوار و وطن دوست شده اند وحشی و ظالم بوده اند ۔

پوپوف با حالت عصبانی در جائے خود حرکت می نمود و بطرف حسن علی خاں اشارات میکرد اما حسن علی خاں به او توجہے نداشت ۔

ژنرال نگاہے پراز خشم کرده گفت چوں بنظر مریض می آئید شما را می بخشم ۔ آیا قول می دہید که ازیں بعد در ہیچ موقع و بہیچ وسیلے برخلاف منافع دولت امپراطوری اقدامے نه کنید؟

حسن علی خاں تبسمے کرده گفت به شما قول می دہم که ہروقت منافع دولت امپراطوری مخالف منافع مملکت من واقع شد برضد دولت امپراطوری اقدام خواہم کرد ۔

ژنرال گفت دریں صورت در حبس خواہید ماند ۔

حسن علی خاں با شارات پراز التماس و الحاح پوپوف گوش نداده گفت

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

حرفی ندارم مرا همیشه در حبس نگاه دارید زور با شما است و حق با من ننگ ایں
عمل برائے شما باقی خواهد ماند" ژنرال روئے صندلی بحرکت آمده گفت بیحرف!
حسن علی خان متغیر شده گفت خیال میکنید من سرباز روسم که بمن این قسم تحکم
می کنید، من هم مثل شما صاحب منصب یک دولتی هستم چرا احترامات مرا ملحوظ نمیدارید۔

ژنرال عصبانی شده گفت من دولت گدائے شما را و هرچه صاحب منصب
دارد بدرک می فرستم۔

حسن علی خان مثل فنر از جائے جسته با یک حال عصبی که در وجود آں
تصور نمی رفت فریاد کرد ساکت شو! بے ادب! ژنرال روس مثل آتش سرخ
شده برپاخاسته یک تکه خمپاره شکسته را که روئے میز بود بطرف حسن علی خان
پرتاب کرده فریاد میزد و بدولت و ملت ایران ناسزا می گفت

قبل از آں که پوپوف بتواند دخالتے کند حسن علی خان خود را بمیز رسانده
دوات بزرگ پر از مرکب را برداشته بر سر ژنرال کوفت۔ مرکب از سر و ریش
صاحب منصب روئے لباسش جاری بود دست برد به قبضه شمشیر ولے فوراً دست
برداشته تاملے کرده باکمال آرامے گفت ظهر روز جمعه که نزد شما روز مقدس
است بدار آویخته خواهی شد، سه روز وقت داری تفکر کنی و به نتیجه بے ادبی
و جسارت خود برخوری ...... ضمناً به پوپوف گفت: ببرش حبس۔ ایں بود
آنکه درباره اش با آں حرارت وساطت می کردی ....

حسن علی خان تبسمے از روئے تمسخر کرده در عقب پوپوف روان شد۔

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

۴۱ ـ خانه شیخ

شیخ با صورتے گرفته بمنزل حسن علی خان رفت هر چه علت را می پرسید جوابے نمیداد تا پس از اصرار زیاد گفت چه بگویم شما که بحرف من گوش نمی دهید۔ کار خیلے خطرناک شده شاید باین زودیها آزاد نشود حالا باز این چندان اهمیت ندارد۔

هما با حالت متحیر گفت چه طور این اهمیت ندارد شما را بخدا تفصیل را درست بگوئید من الان خودم میروم ژنرال روسی را می بینم یا مرا هم بگیرند و بکشند یا خان عمو جان بیگناه هم را خلاص کنند ۔ اے خدا .... پس تو کجائی ؟!

شیخ گفت شما عجله نکنید من همه کارها را درست میکنم، من خودم او را اخلاص خواهم کرد، دو روز دیر یا زود اهمیتے ندارد عجالتاً صحبت بر سر شما است این کاغذے است که حسن علی خان بشما نوشته، امروز پس از هزاران اقدام توانستم ایشان را در حبس ملاقات کنم ۔

هما از جا جسته کاغذ را دو دستے گرفته خواند، مادرش گفت بلند بخوان، هما مثل آنکه نمی شنید چشمش را از کاغذ برنمیداشت تا آنکه قطرات اشک روی آن جاری شد۔ فکر میکرد: ناچار شیخ گفته که منوچهر خان باعث این گرفتاری شده و حالا حسن علی خان تصور میکند که من با منوچهر خان ملاقات میکنم و خوشم ! اے وائے که هر آنے از این فکر باو چه میگذرد، چه روزگارے دارد !

شیخ کاغذ را از دست هما گرفته بلند خواند، پس از آن آهسته اما نوعے که هما بشنود بگوشش طلعت خانم میگفت باید همین الان حرکت کنید برویم منزل ما خیال

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

دارند ہما خانم را بگیرند خدا امید اند استنطاق چند روز یا چند ماه طول خواہد کشید۔
من برائے خاطر شما و دوستی حسن علی خاں حاضرم فداکاری کنم زیرا امیدانم
که اگر روسہا بفہمند، من او را در خانه خودم پنہاں کرده ام عمل من ختم است۔

طلعت خانم گفت خدا انشا عمر بدہد، کار خوب ہیچوقت بے اجر نمی ماند۔
تو نیکی میکن و در دجله انداز، آخر این طور نمی ماند، انشاء الله آقا بزودی خلاص
میشود، منوچہر خاں می آید، ہمه از خجالت شما بیرون خواہیم آمد۔

شب سوم بود که ہما و مادرش در خانه شیخ بودند، شیخ حسین از فرط ضعف
خود را در آسمان می دید، ہما نزدیک چراغ نشسته، چشمش از بیشت اشک تلالو
مخصوص داشت ہر دفعه که شیخ باین منظره نگاه میکرد مرتعش میشد، آتش شہوت
جانش را میسوخت ۔ دیگر برائے رسیدن بمقصود مانعے فرض نمی کرد، چی دانست
ویقین داشت که حسن علی خاں را فردا خواہند کشت و منوچہر ہم شاید در حبس
سبیر خواہد مرد یکباره بے اختیار دست بگردن ہما کرده گفت عزیزم غصه نخور من
که نه مرده ام ۔ ہما بخشونت از آغوش او بیرون رفته گفت تمنا دارم مرا بحالت
خودم واگذارید ۔ من محتاج به تسلی نیستم ۔ شیخ گفت این طور نیست، سایه مرد باید
ہمیشه بالائے سر زن باشد ۔ ہما نگاہے پر از تحقیر کرده جواب نداد طلعت خانم
گفت البته شما ہر چه بخواہید درباره ما دریغ نمیدارید، ضمناً بچشم و ابرو اشاره کرد
که ہما را آسوده بگذارد۔ شیخ اعتنائے باشارات او نکرده گفت ہما خانم، رویت
را از من نه گردان بعد ازین بزرگتر و ہمه چیز تو من خواہم بود۔ ہما با رنگ پریده
و چشمہائے خیره، بشیخ نگاه کرده گفت مقصود شما ازین حرفہا چیست؟ حال عمو جانم که

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

هنوز نمرده ـ شیخ تبسمی کرده گفت چه عرض کنم ....

هما به شتاب گفت چه میگوئی! خانم عموجانم چه طور شده! باز شیخ تبسمی کرده گفت چه عرض کنم ....

هما فریاد کرد ترا بخدا حرف بزن، نزدیک است دیوانه بشوم، آخر چه شده! آیا خان عموجان بیگناه مرا کشتند؟! ... شیخ با ثبات سر را حرکت داد ... یک مرتبه هما از جا جسته گفت من راهم باید بکشند، من پس از او دیگر زندگانی نمی خواهم، الان میروم تسلیم روسها می شوم! با صدائے بلند میگریست و خود را برائے بیرون رفتن حاضر میکرد ـ شیون طلعت خانم بلند شده میگفت آقا شیخ حسین محض رضائے خدا نگذارید هما بیرون برود، بچه ام را می گیرند میکشند، اے خدا تقصیر ما چه بوده ....

شیخ موقع را مغتنم شمرده برخاست و بدن هما را تنگ در بازو هائے خود گرفت، همین که لبهائے خود را با صورت هما جفت کرد چنان سیلی بگوشش خورد که چشمش برق زد ـ هما زار زار گریه کرده گفت آفرین به تو، جواب مهربانی را کسے چک نداده، عیب ندارد، چک تو هم گل است ـ مادرش بزاری می گفت هما جان قربانت بروم این وقت بیرون رفتن نیست آخر از دست تو چه بر می آید، آقا شیخ حسین شوخی کرد، می خواست تو را ابتر ساند ـ

شیخ حسین قاه قاه خندیده گفت خوب، هما خانم من میخواستم ظرفیت شما را امتحان کنم ـ شوخی کردم ـ

هما با چشم پر از اشک و لب لرزان با التماس پرسید: شما را بخدا راست

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

میگوئید؟ خان عموجان من زنده است؟

شیخ گفت بیا بنشین تا حرفهامانرا روی دائره بریزیم راستش این است که حکم اعدام حسن علی خان صادر شده اما ممکن است من جان عمو دم را بخطر بیندازم واو را نجات بدهم ـ در مقابل این خدمت تو که هما خانم هستی چه بمن میدهی؟

هما گفت جانم را نجواهید میدهم ـ شیخ پس از اندکی تفکر گفت قول دادی؟

هما گفت بله بله شیخ گفت الحمد للہ عمل ختم شد بله دادی! اطلعت خانم فریاد کرد نه! بله نداده!

هما باکمال تعجب بمادرش رو کرده گفت چرا بله دادم البته اگر خان عمو جانم را خلاص کند، جان من را خریده ـ

شیخ دنباله حرف خود را گرفته گفت الحمد للہ عمل ختم شد هما زن من است ـ

طلعت خانم فریاد کرده گفت خدا نه کند با این ریش و هیبت بچه گل من!...

دهان هما از تعجب باز مانده حرفی پیدا نمی کرد ـ

شیخ خندیده گفت بشرط آنکه فردا صورتم را بتراشم کلاه بگذارم، فکل و کراوات به بندم، آن وقت معلوم میشود من شیک ترم یا حسن علی خان یا منوچهر خان من نمیخواستم بخودم بپردازم اما بعد ها خواهید دید چه دستگاه و تجملی راه خواهم انداخت، ضمناً هزار تومان اسکناس را از جیب در آورده چند بار ورق زد ـ

هما تبسمی پر از معنی کرده گفت بهر صورت قرار ما برین باشد همین که حسن علی خان را خلاص کردید من زن شما خواهم شد ـ

طلعت خانم فریاد کرده گفت حسن علی خان که سهل است اگر پدر هما را

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

هم زنده کنید ہمارا بشما نمی دہم - از شما حیف نیست، قباحت ندارد!... آ شیخ که این طور بانمی شود!....

چند دقیقه فقط صدائے گریہ طلعت خانم شنیده میشد - شیخ و ہما فکر میکردند بالاخره شیخ بالہجه اے پر از تحکم گفت این مزخرفات بس است، حق شناسی ہم در دنیا خوب چیزے است من جان شما را خریده ام، اگر جرأت دارید از این خانه بیرون بروید تا بہ بیبنید چه طور فوراً بحبس خواهید رفت - من آبروئے خودم را روئے شما گذاشتم، اگر بفہمند شما اینجا بُید البته شما را خواهند برد لے ہمین که بدانند ہما زن من است دیگر کسے جرأت جسارت نخواهد داشت - حالا نمیخواهید بسم الله راه بازه جاده دراز... ہما گفت مادر جان برخیز برویم ..

طلعت خانم گریه کنان میگفت آ شیخ جان دستم بدامانت ...

شیخ گفت پس حرف مرا گوش کنید .... بیجهة نیست که می گویم ہما زن من است، کارہائے من ہمه حکمت دارد، والا من مقصودے ندارم -

ہما بر رفتن اصرار داشت - مادرش آں قدر عجز و الحاح کرد که بماندن راضی شد، گفت درین صورت من دیگر حال نشستن و حرف زدن ندارم میرم بخوابم.

ہما و مادرش شام نخورده باطاق مجاور رفته رخت خوابہائے خود را که از خانه آورده بودند روئے زمین گسترده دراز کشیدند - شیخ ساعات متوالی نمدہ بیک چراغ نشسته فکر میکرد - تمام لباس و اطرافش از خاکستر سیگار پوشیده بود -

گاہے دندانہائے زرد و سیاہش از خلال موئے سفید و سیاه بیش نمایاں میشد، تبسم میکرد، آہسته دسته اسکناس را از جیب بیروں آورده ورق میزد

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

بازدر جیب میگذاشت . باخود میگفت فردا حمام میروم، ریشهایم را می تراشم، عمامه را بر داشته کلاه خواهم گذاشت، دل ایمارا میبرم بعلاوه وقتی دانست که حسن علی خان کشته شده و منوچهر در بین نیست چاره ای جز تسلیم ندارد.... بهتر است امشب را صرف نظر کنم عقل این طور حکم میکند باید امشب دندان روی جگر بگذارم، فردا شب خودش بمن التماس خواهد کرد. آری عقل این طور حکم میکند باید یک امشب را تامل کرد.... دنیا مال من است.....

قونسول میگفت دوره آتیه باید وکیل بشوم پس از دو سه ماه وزیر خواهم شد آن وقت ایما التماس کند و من ناز، تلافی امشب را از سرش در خواهم آورد، بلائی بسرش بیاورم که لذت ببرد!.. ما هم یک صیغه رویش میگیرم... آری امشب را باید دست نگاه داشت

از اطاق بیرون رفته آهسته کلفت را صدا زده شام خواست پس از صرف غذا انگشتهای چرب خود را با سفره پاک کرده رخت خواب کثیفی گسترده دراز کشید خوابش نمی برد، فکرهای مخصوصی برایش می آمد که مانع از خواب بود ساعتهای متوالی گذشت اغلب باخود تکرار میکرد، امشب را باید صبر کرد یک شب چه اهمیت دارد، همه عمر مال من خواهد بود......

یک بار از رخت خواب جسته باطاق مجاور رفت آهسته گوشه لحاف ایما را بلند کرده خواست داخل رخت خواب شود. ایما نخوابیده بود و مواظب حرکات او بود همین که سرش را نزدیک آورد، با کمال قوت چنان سیلی بصورتش زد که شیخ از پس افتاد. از این صدا طلعت خانم بیدار شده پرسید چه خبر است شیخ تا ملے

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

کرده گفت آمده بودم به بینیم لحاف از روئے ہما خانم عقب نرفته باشد۔ دیگر ہیچکدام حرفی نزدند۔

شیخ برخت خواب خود رفته با فکر انتقام خوابید۔

ہوا ہنوز روشن نه شده بود، ہما آہسته برخاسته، چادر خود را زیر بغل گذارده با کمال احتیاط از اطاق بیرون رفت۔ نزدیک درب کفش ہایش را پا کرده از خانه بیرون شده با کمال عجله براه افتاد۔

۴۲- در تعقیب ہما

صبح زود طلعت خانم بیدار شده ہما را در رخت خواب خود نیافت، برخاسته ہمه جا تجسس میکرد، از صدائے آمد و رفت او شیخ بیدار شده، ہراسان بهر گوشه اسے می شتافت تا بالاخره دید درب حیاط باز است، دانست که ہما از خانه بیرون رفته، فطرت حیوانیش از زیر پرده تزویر و ریا ظاہر شده، ہمان سبع گرفت۔ طلعت خانم را مسئول و شریک در جرم فرض کرده از ہیچگونه بے احترامی و دشنام فروگذار نکرد۔ مادر بیچاره گریه میکرد، میگفت شما حق دارید تقصیر با من است نمی بایستے خواب مانده باشم، از دختر نازنینم غافل بشوم شما چرا دخترم را نرسانده بید، این حرفہائے دیشب چه بود، دختر من نامزد دارد زن شما نمیشود .....

شیخ از این حرف بجان آمده بر سر و صورت مادر بیچاره میکوفت، میگفت نامزدش بدرک واصل شده، آن حسن علی خان عاشق ہم بجهنم افتاد از این بابت

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

خیالت آسوده باشد، تزویر و تقلب بس است، زن شرعی مرا کجا فرستادی ؟
الان می روم هر کجا هست پیدایش کرده مثل سگ بخانه اش میکشم -
شیخ همه جا در کوچه و بازار تجسس کرد و بهاره را نیافت محض آنکه وقت
مقتضی شد بقونسولخانه رفته بنایب قونسول که حاضر بود اظهار داشت که
زنے از کمیته نسوان آزاد قصد وارد بخیال انتقام خون حسن علی خان قونسول
را بکشد، مواظب باشید اگر چنین زنے بقونسولخانه آمد او را نگاه دارید
تا من بیایم -
از قونسولخانه بیرون آمده باز بهر سو می شتافت و نشانے از گمشده نمیافت -
ساعت ده صبح که قونسول بقونسولخانه آمد از راپورت شیخ اطلاع
حاصل کرده معلوم شد در واقع همچه زنے آمده و توقیف شده است - در بین
ضمن شیخ وارد شده از گرفتاری هما مسرور گشت -
هما را پس از تفتیش و اطمینان اینکه اسلحه ندارد آوردند قونسول
پرسید با من چه کار داشتی ؟ هما بدون آنکه با شیخ اظهار آشنائی کند
گفت اجازه میخواهم که حسن علی خان را که بجائے پدر من است ملاقات
کنم و چون میدانم او برائے خودش کمتر حرف میزند، آمده ام ثابت
کنم که این آدم بیگناه است هیچ وقت به کسے اذیت نه کرده خیانت و
تقلب نمی داند - بخدا قسم است که در هیچ موقعے بر ضد دولت روس اقدا
نه کرده، و در سیاست دخالت نداشته -
قونسول دست چپ را از آستین بیرون آورده بساعت مچی خود نگاه

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

کرده با تبسم مخصوصے گفت: خیلے متاسفم کہ نمیتوانم درین خصوص با شما صحبتے کنم و باز تاسف دارم ازیں کہ اجباراً امروز باید شمارا در توقیف نگاه دارم ....

شیخ گفت من خودم اورا میبرم و در خانہ توقیفش می کنم ۔

ہما بدون آنکہ بشیخ التفاتے کند گفت شما کہ اہل تمدن ہستید چرا حاضر نمیشوید راجع بیکنفر محبوس اطلاعاتے بگیرید شاید راستی بیگناه باشد .... چرا میگذارید لا اقل خانواده خود را بہ بیند ۔ شما وحشی نیستید کہ بخواہید محبوس خود را از جرید بہ پید ۔

قونسول بقزاق اشاره کرد ہما را از اطاق بیرون ببرد ۔ شیخ برخاستہ جداً مانع شده گفت خیر لازم نیست من خودم اورا بخانہ می برم قونسول از روئے تعجب و خشونت بہ شیخ نگاہے کرده گفت مگر دیوانہ شده ای؟ شیخ تبسمے کرده آہستہ گفت خیر، این زن من است ....

ہما شنیده فریاد کرد:۔ دروغ می گوید، من ہرگز زن او نیستم، این آدم خائن است، جانی است، بحسن علی خان خیانت کرده ۔ شما را بخدا مرا بحبس ببرید و بدست این بے انصاف نہ سپرید، اگر بدانید این دزد با ما چہ رفتارے کرده از سیل اشک واد و فریادش قطع شد ۔

قونسول بقزاق اشاره کرد دست نگاه دارد ۔ ہما گفت دوباره بنشینید پس از آں روئے صندلی استوار نشستہ با نگاہے متحیر و متجسس پرسید تفصیل چیست؟

زبان شیخ یکلخت افتاده رنگش پریده گفت خیر... ہمیں کہ گفتم.... این عیال من است ۔

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

باز هما فریاد کرد خدایا دروغ میگوید" تا دیشب این خاین خود را دوست ما قلم میداد، به تقلب مارا بخانه خود برد....

قونسول امر به سکوت داده به شیخ گفت چرا درست تفصیل را نمی گوئید

شیخ گفت خیر همان بود که گفتم.... این... عیال من است، جزو کمپنیه است، امروز صبح از خانه فرار کرده که انتقام حسن علی خان را بکشد، من بعید نمی دانم قتل هم بکند، همه چیز از این سلیطه بر می آید.....

هما با یک نالهٔ دلخراش و نگاه عجز و بیچارگی بقونسول رو کرده گفت آخ.... این بی شرافت بمن فحش میدهد.... آتش این سوز در دل قونسول گرفت نگاهی پُر از تحقیر به شیخ کرده گفت در حضور من اجازه بی احترامی بزن نداری این عادات حیوانیت را وقتی در خانه خراب خود رفتی اعمال کن.. بی تربیت!

ضمناً رو بهما کرده گفت خواهش می کنم شما شرح قضیه را بگوئید...

هما با صدائیکه هر دم از فشار گریه قطع می شد گفت حسن علی خان رفیق پدرم بود، پس از مرگ پدرم او از ما نگاهداری کرده، او مرا بزرگ کرده — وقتی به قزوین آمدیم این شیخ با او آشنا شده خود را طرف اعتماد او قرار داد یک روز یک ترک قفقازی را بمنزل ما آورد — حسن علی خان صحبت از مرحوم صنیع الدوله کرد که آدم بزرگ و وطن دوستی بود، باقی را شما بهتر میدانید، خدا گواه است که حسن علی خان هیچ وقت بر ضد روسها کاری نکرده و ابداً در سیاست دخالت ندارد... پس از گرفتاری حسن علی خان این شیخ هر روز بخانه ما می آمد و می گفت برای حسن علی خان مشغول اقدام است ضمناً

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

میگفت: روسها خیال دارند تورا هم بگیرند - می خواست که من و مادرم بخانه او برویم، ما قبول نمی کردیم تا آنکه سه روز پیش نوشته اے از حسن علی خاں آورد که بمن نوشته بود هر چه شیخ میگوید گوش کن - این بود که ما سه شب قبل بخانه او رفتیم - دیشب بمن اظهار میل کرد ....

شیخ میخواست حرف بزند و مانع از گفتن هما بشود -

قونسول با کمال تشدد گفت حرف نزن والا بحبس خواهی رفت - باز هما اشک هائے خود را پاک کرده گفت - شیخ بمن اظهار میل میکرد، میخواست مرا ببوسد، مرا تهدید میکرد که حسن علی خاں کشته شده و اگر من بخواهش او رفتار نه کنم مرا هم خواهند گرفت -

دیگر شما خودتان در نظر بگیرید یک آدم بے تربیت که بخیال خود یک دختر را در چنگ خود ناتوان و بیچاره تصور کند با او چه رفتارے میکند ....

شیخ باز میخواست حرفے بزند، قونسول دندانها را بهم فشار آورده نگاہے چناں تند و غضب آلود کرد که دهان شیخ باز ماند ....

هما باز میگفت بالآخره شیخ گفت: شوخی میکردم حسن علی خاں کشته نشده اما اگر من او را اخلاص کنم چه میدهی؟ گفتم هر چه بخواهی، گفت قول میدهی گفتم بلے یک مرتبه فریاد کرد که بله گفتی تمام شد زن من شدی بله گفتی .... آقائے قونسول بآن خدائیکه همه چیز را میداند یک کلام دروغ نمیگویم بجان حسن علی هر چه گفتم عین واقع است، خیلے عجیب بنظر می آید اما حقیقت است ....

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

نصف شب ببالین من آمد ....
دیگر نه توانست حرفی بزند اشک گلویش را فشار میداد، خاموش شد۔
قونسول از فرط هیجان برخاسته بشیخ رو کرده گفت تف بر تو باشد،
حالا می فهم برائے خاطر شهوت رانی باعث گرفتاری و اعدام یک بیگناه
شده ای، مقام دولت امپراطوری را لکه دار کرده ای، من نو را کیفر
اعمالت می رسانم .....
هما گفت اعدام ؟!... اعدامش کردید!! اے وائے خان عمو جانم
را کشتید؟!۔
قونسول نگاہے بساعت کرده پنج دقیقه از ظهر گذشته بود، با کمال شتاب
گوشئے تلفن را بر داشته پس از چند دقیقه مکالمه با اتاماژور قشون، با جبهه اے
پر از کدورت و تاسف بهما رو کرده باصدائے خفیف و با تانی گفت افسوس
که چند دقیقه دیر آمدید، متاسفانه کار گذشته، وجاهت شما سبب این جنایت
بوده .... اما یقین بدانید شیخ حسین بزودی بمکافات خود خواهد رسید!!...
هما این جمله آخر را نه شنید، ناله ضعیفے کرده از روئے صندلی افتاد۔ قونسول
متوحش شده نزدیک آمده و بزمین نشست سر هما را در بغل گرفت نگاہے پُر از
حسرت بچهرهٔ رنگ پریده دختر کرده به شیخ گفت اینها همه نتیجه جنایت کار ہی
تو است ....
پس از چند دقیقه دو نفر پرستار روسی آمده بمداوائے هما پرداختند۔
درضمن این جنجال شیخ خواست فرار کند۔ قونسول دریافته بازویش را

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

گرفته گفت: برائے رفتن خیلے عجله داری اما باید قبلا ازیں شرابیکه برائے سائرین نهیه دیده ای بنوشی . . . . .

شیخ باحال اضطرار گفت من از عمال محترم دولت امپراطوری هستم شما نبایستے با من ایں طور معامله کنید ۔

قونسول پس از یک خندهٔ دراز عصبانی گفت ۔ عجب اشتباهے کرده ای! امثال تو که بمملکت و ملت خود خیانت میکنند در نظر ما از سگ حقیر تراند و از هر دزد و قاتلے مجرم تر ۔ نفس شما فضا را مسموم میکند و لمس با شما باعث آلودگی میشود کسیکه مملکت خود را دوست نداشته باشد فاقد حس دوستی و صداقت است ۔ وطن پرست یعنی کسیکه دارائے حس محبت و دوستی است وطن پرستی همان علاقه ای است که انسان بخانوادهٔ خود دارد ۔

تو که به مملکت یعنی بخانوادهٔ خود خیانت میکنی چه جائے آں است که ما که بیگانه هستیم از تو انتظار صداقت و دوستی داشته باشیم ۔

شیخ گفت اما وقتے مرالازم دارید از یں حرفهائی زنید و از هیچگونه احترام فروگذاری نمیکنید . . . . .

قونسول تبسمے کرده گفت ما برائے دوستی مملکت خود فداکاری می کنیم و برضد احساسات قلبی خود ما، با شما خائنین و پست فطرتان معاشرت داریم، با شما داخل مذاکره و عمل میشویم، احترام میکنیم پول میدهیم اما شمارا پست و حقیر میدانیم و هر ساعت که سلب احتیاج ما از وجود شما شد دیگر میل نداریم شمارا به بینیم و مثل آنکه جذامی باشید از شما پرهیز میکنیم ـ احترام قلبی ما

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

برائے اشخاصے است که وطن خود را دوست میدارند گرچه وجود آنها برخلاف منافع مملکت ما باشد. ما حسن علی خان را محترم می شماریم. اما دریں موقع تو نه تنها بوطن خود خیانت کرده ای بلکه برضد مصلحت مملکت ما نیز رفتار نموده ای. این نوع بے رحمیها و کردار وحشیانه که از عمال روس ناشی میشود، و قلوب ملل را برضد ما برمی انگیزد نتیجهٔ سادگی ما و بے وجدانی شما خائنین است. تو دریں جا یک نفر بے گناه را به کشتن داده یک نفر دیگر را بحبس فرستاده ای، و دو خانواده را دوچار رنج و بدبختی کرده قلوب اهالی مملکت را نسبت بما شورانده ای درصورتیکه همه ایں شیطان کاری برائے خاطر اطفار شهوت نامعقول خود تو بوده. دولت امپراطوری را ملعبه و آلت دست خود قرار داده ای، چه طور همچه جرأتے کردی؟ ....

مجازات اعمال تو خیلے سخت خواهد بود .....

قونسول از حرفهائے خود به هیجان آمده نزدیک شیخ رفته مشت سختے بدهانش زد که خون جاری شد.

ضمنًا حکم داد او را بحبس بردند.

پس ازاں به نائب قونسول دستور داد که منوچهر خاں را آورده و فورًا با حضور شیخ بر روشن کردن واقعه بپردازد. گفت باید ایں قصه بخوبی معلوم و آشکار بشود خیلے قابل اهمیت و دقت است برائے ما در پس بزرگ و مفیدے خواهد بود.

همیں که هما از حال ضعف خارج شد او را در اتوموبیل شخصی قونسول گذارده بهمراهی دو پرستار روس بخانه بردند. قبل از حرکت قونسول به پرستار ها

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

وهشیار گفت: من زن و بچه ندارم، از این ساعت این دختر را بفرزندی خود قبول کردم، دست هما را گرفته بوسید. هما چشمهارا بهم گذارد، اتوموبیل حرکت کرد....

۴۳ - اعدام حسن علی خان

بار دیگر کاپیتین پوپوف چوبه دار را که در سایهٔ درخت نارون بزرگی در حیاط محبس نصب کرده بودند بدست حرکت داد که از استحکام آن مطمئن شود. ساعت را نگاه کرد و بیست دقیقه به ظهر مانده بود. بصاحب منصب جزء فرمان داد پانزده نفر سرباز آمده دور چوبه دار حلقه بزنند. خودش با دو نفر قراول بطرف محبس حسن علی خان روان شد.

تنها وارد محبس شده سلام کرد. ساکت ایستاد. حسن علی خان نزدیک شده آهسته دست روی شانه پوپوف گذارده گفت میدانم برائی چه آمده اید و چه میخواهید بگوئید. امروز روز انجام وعده ایست که ژنرال بمن داده اما من که ساعت ندارم و نمیدانم ظهر چه وقت است. معلوم میشود نزدیک است، من حاضرم خجالت نداشته باشید. واضح است که شمارا بخصوص مامور این کار کرده اند که زحمتی بر شما وارد نشده باشد، من از روی شما شرمسارم.

پوپوف آهی کشیده گفت بلی برائی ابتلائی من ژنرال خواسته است که اعدام شما بامر و در حضور من باشد، یک ساعت پیش مرا خواسته دستور داد که در حیاط محبس دار را نصب کرده در بروز گار پر از ملال شما خاتمه بدهم. ای کاش شمارا

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

نه شناخته بودم - یادگار این واقعه تمام عمر مرا آماده یک خواهد داشت .

حسن علی خان آهسته گفت مرسی - چند دقیقه هر دو بفکر فرو رفتند . . . .

پوپوف گفت اگر وصیتی دارید بمن بگوئید اجرا خواهم کرد .

حسن علی خان گفت در دنیا یک کرو دارم، آن هما است که می شناسید از او دلجوئی کنید ، ضمناً مثل آنکه بخود حرف میزند، آهسته میگفت گرچه منوچهر خان هست . . . . . .

باز چند دقیقه به سکوت گذشت - یک مرتبه پوپوف سر را به تکبر بلند کرده گفت ببخشید انجام وصیت شما را نمی توانم بر عهده بگیرم زیرا همین که فرمان اعدام شما را اجرا کردم با طپانچه خودم را هلاک خواهم کرد .

حسن علی خان متاثر شده گفت شما آدم خوبی هستید و باین جهت باید زنده باشید و اگر دست تان برسد بتلافی خون ناحق من با یرانیها خدمت کنید و از زجر و زحمت آنها بکاهید چون میدانم این ملت بیچاره چه رنجی در جلو دارد ، رقیت و عبودیت خیلی ناگوار است ، بی استقلال زندگانی کردن هر آن مردن است

پوپوف نشسته سرش را درمیان دو دست گرفته فکر می کرد .

حسن علی خان هم در درون خود با هما حرف می زد می گفت : - هما جان چه اتفاق خوبی افتاد من و تو و دیگرے هر سه راحت شدیم ، وجود من باعث رنج خودم و همه بود - روح تر احسن رحم و شفقت نسبت به من و عشق منوچهر دائم بحالت مختلف می کشید و آزرده می داشت - من همیشه در عذاب

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

که چرا در مقام عشق خیانت می کنم چرا آرزوے وصال با حس رشک وحسد از خاطرم می گذرد، متاسفانه اقرار می کنم که بر خیال خود نمی توانستم غالب بیایم - خوب شد که رفتم . . . . اما دلم میخواست در راه عشق، برائے خدمت تو کشته شده بودم، اقلاً میل داشتم قسمتے ازیں مکافات را برائے خاطر تو بر من تحمیل میکردند، دریں صورت با خیلے بشاشت بطرف چوبه دار می رفتم، چوں می دانستم قلب حساس تو مرا فراموش نخواهد کرد - آرخ! اے کاش یکبار دیگر ترا می دیدم . . . .

. . . .

یک مرتبه پوپوف مثل آنکه از خواب بیدار شده باشد بخود آمده بساعت نگاه کرده، از روے تعجب گفت ده دقیقه از ظهر می گذرد! حسن علی خاں برخاسته گفت من حاضرم، برویم . . . .

اما پوپوف برنخاست، پس از اندکے فکر، دست حسن علی خاں را گرفته نزدیک خود نشانده بتانی گفت: موقع اجرائے حکم گذشت -

حسن علی خاں گفت ده دقیقه اهمیتے ندارد شما خودتاں را بخاطره نه اندازید زیرا اجال من مفید نخواهد بود، شما نباشید دیگرے حکم را اجرا خواهد کرد، قدرے دیرتر و دریں مدت عذاب روحی من بیشتر خواهد بود. هرچه زودتر بهتر، مرا اخلاص کنید - ایں بهترین دوستی است در حق من..

پوپوف گفت من هرچه از دلیل و منطق سراغ داشتم بکار بردم، اثری ندارد - انسانیت اجازه نمی دهد اعدام بے گناهے بدست من صورت

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

بگیرد۔ رشید بری مثل شما بدست من کشته نمی شود!....

حسن علی خان گفت اول تکلیف انسانیت حفظ قوانین اجتماعی است و اطاعت مافوق در حدود اختیاری که قانون باو داده (ولو آنکه آن قانون غلط و ظالم باشد) بزرگترین و مهمترین اساس انتظام اجتماع است جامعه ما از آن خراب است که هیچ وقت قانون و حکم مافوق بالصراحه انجام نمی شود۔ در واقع حاکم حقیقی ما احساسات ماست۔

پوپوف گفت رشادت شما مرا مبهوت میکند و من در مقابل از وجود خود خجل ام۔ اما گله میکنم که چرا قدرے خود پرستی می کنید۔ درین موقع خطیر که شخص را یارائے نفس کشیدن باقی نمی ماند شما بر همه قوائے خود مسلط هستید، روح شما مثل خورشید می تابد و تلألو دارد این مقدار اثبات بزرگی از خود میکنید ولے بمن اجازه نمی دهید کوچک ترین گذشت را در عمر خود کرده باشم یعنی یکبار از فوائد مادی زندگانی چشم پوشیده و برائے تکمیل و بزرگی روح خود قدمے بردارم! آخر من هم میخواهم از خودم راضی باشم، من هم می خواهم پیش خود خیال کنم که جوانمردم گذشت دارم، انسانم و انسانیت را دوست میدارم!....

البته آنچه را گفتید کاملاً تصدیق دارم اما بیک طریق ممکن است از زیر بار حکم مافوق جست: آنکه شخص حاضر باشد تا نتائج عدم اطاعت را تحمل کند و من حاضرم درین مورد نتیجه، این تمرد را که دادن جان باشد برخود هموار کنم البته دیگرے حکم را انجام خواهد داد ولے آن من نخواهم بود!

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

حسن علی خان خواست حرفے بزند پوپوف برخاستہ گفت ایں دفعہ آخر است کہ من دست شما را میفشارم شما را اعدام می کنند، شاید من ہم در حبس سبیر بمیرم و یا نیز باران شوم شما را بخدا می سپارم...

حسن علی خان اورا دربر گرفتہ صورتش را بوسید۔ چہرۂ پوپوف ازہم کشودہ گفت ایں بوسہ شما از ہر اجرے برائے من گران بہا تر است، تا عمر دارم آن را فراموش نہ خواہم کرد از محبس بیرون رفت۔

۴۴۔ دفتر گزال

پوپوف وارد دفتر گزال شدہ سلام داد۔ گزال خندہ طولانی کردہ گفت: تا تو باشی دیگر با ایرانی رفاقت نہ کنی۔ صمیمیت صاحب منصب قشون فاتح با اہالی مملکت مغلوب برائے شوکت قشون و پیشرفت کار خطرناک است۔ در نتیجہ مہربانی و نرمی تو بود کہ مصلوب امروزے آن طور با من خشونت و جسارت کرد، ما فرنگیہا برائے حفظ برتری و تفوق خود نباید اہالی بومی را بخود راہ دہیم تا آنکہ ما را از جنس خود ندانند و ہمیشہ از ما در دل ترس و وہم داشتہ باشند۔ بہر صورت خوشبختی در آن بود کہ ساعت اعدام را ظہر معین کردہ بودم۔ اگر دہ دقیقہ تاخیر شدہ بود اجرائے آن ممکن نمی شد۔ پس ازاں خندہ طولانی کردہ تلگرافے بدست پوپوف دادہ گفت بخوان حکم اتامارثہ در تفقاز بود نوشتہ بود۔ حکومت امپراطوری منقرض، با مر کمیتہ حکومت جدید فوراً عموم مقصرین

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

سیاسی را رہا کنید. احکام سابق دربارهٔ آنها ملغا است -

پوپوف برائے آنکه سینه اش از وجد نترکد، با دست قلب خود را فشار داده بے اختیار نفسے بلندے کشید. گزال تبسمے کرده گفت "تاسف داری چرا این تلگراف نیم ساعت زودتر نرسید؟

پوپوف گفت خبر خوش وقتم ازین که حکم را اجرا نه کردم، من میر غضب و آدم کش نیستم. من نمی توانستم یک رشید و عالم وبیگناه را برائے رضائے خاطر شما اعدام کنم و میدانم نتیجهٔ این نافرمانی چیست هرچه میخواهید بکنید حاضرم ....

گزال از شدت غضب نمی توانست حرفے بزند و نه حرکتے کند، میلرزید. همین که بر خود مسلط شد از جائے برخاسته نزدیک پوپوف آمده گفت حکم را اجرا نه کردی !! ضمناً سر دوشی هائے پوپوف را چنان به شدت کند که لباسش پاره شد. فراول را صدا زده گفت این خائن را حبس بر تا تکلیفش را معلوم کنم.

۴۵ - منزل حسن علی خان

مثل آنکه حسن علی خان از مژدهٔ خلاصی خود چندان خوشنود نبود درب منزل از درشکه پیاده شده باکمال تانی داخل باغ شد. فریاد شادی مستخدمین مالیه وهمهمه اے که در باغ افتاد اهل اندرون را بیرون کشید. طلعت خانم برگشته فریاد کرد هما جان بیا خان عمو جانت

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

آمد! بیا زود باش! دوباره باستقبال حسن علی خان رفت۔

ہما از رخت خواب جستہ دو سہ قدم دویدہ از فرط ضعف بزمین افتاد و از ہوش رفت۔

اول سوال حسن علی خان از طلعت خانم آن بود کہ ہما کجاست؟ آیا منوچہر خان اینجا است؟

وقتے دانست کہ منوچہر خان ہیچ وقت نیامدہ و ہما را ملاقات نکردہ مثل آنکہ تازہ بخود آمدہ باشد حس کرد کہ شیرین ترین لذتہا فرار از مرگ است......

عاشق کہ در عشق کامروا نباشد ہیچگونہ لذتے را نمی چشد مثل بدنے است کہ از سرما کرخ شدہ باشد، قوۂ احساس را از دست میدہد۔ ہمین کہ بنور محبت گرم شد دوبارہ زندہ میشود۔

قد ہمائے حسن علی خان محکم و سریع شد چشمش رونق گرفت، گونہ ہائی کود و بے رنگش سرخی آمد قدش بلند شد آرے عاشق کہ خود را محبوب بداند دنیا را زیر پائے خود می بیند۔ خود را فاتح آسمان و زمین تصور میکند۔

طلعت خانم فریاد می زد ہما جان چرا نمی آئی! صدائے شنیدہ نہ شد بعجلہ اطاق ہما رفتہ دیدند نزدیک درب بیہوش افتادہ است۔

وقتے ہما بہوش آمد سرش را در دامان حسن علی خان یافت، چشمہا را بصورت او دوختہ اشک از چشمش جاری گشت۔

حسن علیخان با چہرہ متبسم محبوبہ خود را تماشا میکرد و میگریست....

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

تمام روز تا نصف شب با ذکر وقایع گذشت مفید از یادے از حقائق واقع
گشت شادی و شعف هما بحدے بود که سائر احساسات را فراموش کرده در صحبت
از شیخ حسین گفتن ما وقع کفایت داشت و اظهار کینه و نفرت نمی کرد راجع
بمنوچهر خان آنچه از شیخ شنیده بود تکرار کرد. حسن علی خان گفت گمان نمی کنم
منوچهر خان باعث گرفتاری من شده باشد، میل ندارم او را بے شرافت
بدانم، هما گفت من هم باور نه کردم و هرگز نمی توانم تصور این اندازه پستی و
ننگ در وجود انسانی بکنم. درون حسن علی خان از این طرفداری هما از منوچهر
پر از ملال شده برخاسته گفت بدویم استراحت کنیم، فردا چگونگی وقایع
را خواهیم دانست.

پس از آن که هما باطاق خواب خود رفت و چند دقیقه اے گذشت، حسن علی
خان باطاق دفتر رفته چراغ را روشن کرد مشغول بود کتاب یادداشت را از
کنجه از پشت کتابها بیرون بیاورد، با خود میگفت :- کاش کشته شده بودم
و دیگر رنج نمی کشیدم مثل آن است که هما را حالا بیشتر دوست میدارم و
از عشقے که بمنوچهر دارد بیشتر متاثر میشوم، طاقتم تمام شده. گویا طبیعت
مرا اسباب مسخره و بازیچه خود قرار داده و از رنج من لذت می برد....

هما با کفشهائے راحتی، از اطاق خواب بیرون آمده آهسته خود را بدر
اطاق دفتر رسانده از پشت شیشه تماشا میکرد....

حسن علی خان با کمال تانی و ملال پشت میز تحریر نشسته کتاب
یادداشت را در مقابل گذارده و سر خود را در دست گرفته فکر میکرد. پس از

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

منیژه سر را بلند کرده آهسته کتاب را باز کرد صفحهٔ آخر را آورد، همین که نگاهی آخرین یادداشت کرد یک حالت تعجب و بهتی در صورتش پیدا شد، چند لحظه با این حال گذشت، چشمهائے خود را مالیده باز دفت کرد دید خط هما است۔ قلبش به سختی زدن گرفت بدنش بلرزه افتاد .... نوشته بود:۔

این چه دنیائے است، مسئول اینهمه جنایات کی است مرا جرم گناه نکرده چرا دوچار این عذاب کرده اند! این چه درد سختے است که احساس میکنم! پس چرا نمی میرم؟ این سخت جانی برائے چیست۔ اے طبیعت غدار! اے دشمن خونخوار انسان! مرا سبب گرفتاری و رنج معبود و محبوب خودم قرار داده ای! از تو بکه شکایت کنم! دیگر چه خیال داری؟ شقاوت را تا چه پایه خواهی رسانید؟ آسوده باش و بجودت وعده خوشنودی نده، اگر منظور زندگانی را از من بگیری، بخیال آنکه یک عمر مرا با آتش هجر و شرمساری بگذاری، و بفلاکت من بخندی، اشتباه میکنی! پس از او من زنده نخواهم بود۔

اے مقصود زندگانی، اے محبوب و معشوق من، مرا به بخش، اجازه بده اگر زنده ماندیم، تمامی عمر افتخار کنیزی و خدمت تو را داشته باشم۔ اے خدا! چرا احساسات مرا درک نمیکردی، خیالات مرا نمی خواندی؟ چه کنم عادات غلط اجتماع که طبیعت ثانوی شده بمن اجازه نمی داد خودم را در آغوشت بیندازم و بگویم آرزوئے من توئی، دیگر جز تو کسے را دوست نمیدارم، خوشنود باش!۔

منوچهر را بغلط یک وقت دوست میداشتم، اما او لیاقت دوستی

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

نداشت۔ وجود تو مثل نور آسمانی حقیقت وتاریکی روح اورا بمن نشان داد، بلندی اخلاق تو اورا در چشم من با خاک یکساں نمود۔

او باعث زحمت وگرفتاری تو شده! از و نفرت دارم او را دشمن میدانم اگر دستم برسد انتقام ترا از و خواہم کشید۔

وائے بر من چرا ہمت نہ کردم و خیالات خودم را دریں آخر بہ تو واضح نہ گفتم۔ از عشق تو می سوختم و از رنجے کہ در خاطرت سراغ داشتم دربند بودم ولے زبان بیان نہ داشتم حیا و حجاب مانع بود اے دو صد لعنت بر ایں حیا باشد،

حسن علی خاں بزحمت مانع از ریختن اشک خود روئے صفحہ میشد، دستمال را روئے چشم گذارده میگریست، نالہ میکرد، بار دوم صفحہ را خوانده از وجد از جا برخاست، چند قدم در اطاق راه رفت، باز نشست و بار سوم خوانده، یک مرتبہ بے اختیار روئے کتاب افتاده، خط ہما را می بوسید و می بوئید، چیز ہائے می گفت کہ شنیده نمی شد، چند لحظہ بایں حال گذشت، صدائے باز شدن درب متوجہش کرده سرش را از روئے کتاب برداشت،

ہما وارد اطاق شده با یک دست در را پشت سر بستہ با دست دست دیگر یک انگشت روئے دہان متبسم خود گذارده آہستہ یکے دو قدم جلو آمد،

سفیدی بازو وگردن از زیر شبکہ گیسوان افشان مثل روزنہائے

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

امید جاذب بود از ضربت حوادث صورتش کشیده تر شده، سرخی از گونه هایش پریده چشمهایش از اشک فشانی خسته و نیم بسته بود، هرگز وجاهت هما باین تمامی بر حسن علی خان نمایان نه شده بود، یک لحظه از خود بیخود شده حتی بهما التفاتے نداشت از دنیا و بند هائے آن رسته دید در آسمان است، روئے بال ملائک بر تختے از الماس نشسته، ملکه آرزو بدامان او آویخته است۔

هما دو قدم دیگر آهسته جلو آمد، حسن علی خان از جا جسته هما دیگر را در آغوش میکشید ند و مدتها می گریستند ..... ملائک آن قطرات گرانبها را جمع کردند ....

خاتمه

روز دیگر منوچهر خان نوشته بود:۔ آقا و خانم بزرگوارم دست خود را بخط من آلوده نه کنید، چشم خود را پس از خواندن این سطور بشوئید۔ من جذام اخلاقی دارم، مجرم سیاه روزگارم۔ من دیو انسان صورتم، شما فرشته اید۔ وجود شما از پرتو خدائی است۔ من را با شما چه کار، شما را از ازل برائے هم خلقت کرده اند، فرشته با شیطان متصل نمی شود، شما ملائک را خداوند برائے اصلاح و بهبودی اخلاق بندگان فرستاده، شرح بزرگواری و گذشتهائے بیکران شما ها آب از دیده همه کس می ریزد، قلب ها را رقیق میکند

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

شقی ترین اشخاص را بخیال نیکوکاری می اندازد. من بیچاره هم آرزو دارم عمر خود را به تعمیر مافات و جبران گناهان صرف کنم، میخواهم روح آلوده خود را بنور عشق، پاک و منزه نمایم بعد از این تمام هم خود را مصروف سعادت مادر و زن و بچگان و خدمت به وطن خواهم نمود، از پرتو مکارم اخلاق شما است که یک نفر از حلقه مجرمان خارج شده در حوزه انسانها جائے میطلبد خوشنود باشید و بشکرانه این همه نعمت مرا ببخشید۔

بنده گناهگار شما منوچهر

شیخ حسین

شیخ می گفت آقا مرا از حبس خلاص کرده بد، خیلی مردانگی کردید. اجازه بدهید پائے شما را ببوسم۔ حسن علی خان گفت بعوض این کار خواهش مرا بپذیرید ممنون تر می شوم۔ شیخ دستها را با آسمان بلند کرده گفت قسم میخورم هر چه حکم بفرمائید اجرا کنم حسن علی خان پس از تامل گفت خواهش من این است که از این ساعت یک قدم از راه ایمان و درستی و وطن دوستی منحرف نه شده و همان حرفه سابق خود را که عطاری بوده پیش بگیرید و باقی عمر را به عبادت و به کفاره گناهان به پردازید۔

شیخ گفت فرمودید وطن دوستی، خوب برائے این کار لازم است

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

یک روزنامه یا مجله اے تاسیس کنم و من سرمایه ندارم مگر آنکہ شما لطف بفرمائید۔ من مرد سیاسی ہستم باید ازیں راہ بوطن خدمت کنم۔

حسن علی خاں حرفے نہ زدہ شیخ را در اطاق گذاردہ بدون خداحافظی بیروں رفت۔

پوپوف

قشون روس متلاشی شد۔ پوپوف در ایران ماند۔ اینک در خانہ حسن علی خاں مسکن دارد، تبعہ ایران شدہ و اسم شریف فریدوں بخود گذاردہ، از دل و جان ایرانیت را قبول کردہ است۔

ہمہ جا ملت رؤف و مہمان پرور ایران اورا باحترام و اعزاز تمام پذیرائی میکنند شغلے ہم باہماں درجۂ سلطانی در قشون باو سپردہ شدہ و با دوستی حسن علی خاں و خانوادہ اش زندگی شیرینی دارد، عادت کردہ اغلب می گوید:۔ زندہ بماند ملت ایران! "انتہیٰ"

نیشنل پریس الہ آباد میں باہتمام رمضان علی شاہ چھپی

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

Digitization by American Academy of Indic Studies. AAIS(USA)

स्कैन्ड / Scanned